

راه

آدرس اینترنت در ص ۴۰

توده

دوره دوم شماره "۸۷" شهریور ماه ۱۳۷۸

گفتگوی مشروح محمد علی عموئی
با روزنامه "صبح امروز"

تجربه ۲۸ مرداد در خدمت جنبش مدنی مردم ایران

آنها که چشم انتظار تصمیمات خارق العاده خاتمی هستند،
انتقاد را ابتدا باید از بی عملی خود شروع کنند!

ضعف بزرگ جنبش در بی سازمانی است!

در پی حوادث خونین کوی دانشگاه و رویدادهای پیوسته به آن، نه تنها اندیشه و تفکر پیرامون ضعف های جنبش مردم وارد مرحله تازه ای شده است، بلکه نثانه هایی در دست است که مطابق آنها، برخی اتحادها و جدائی ها نیز در شکل های موجود کشور شکل گرفته و یا در حال شکل گیری است.

بی تردید، با نزدیک تر شدن موعد برگزاری انتخابات مجلس ششم، این فعل و انفعالات تشدید نیز خواهد شد. همچنان که مقاومت ها و توطئه ها برای جلوگیری از هر تحولی به سود جنبش تشدید خواهد شد.

در واقع اگر تلاش ها برای سازمان یابی را بخشی از کوشش دو ساله اخیر برای سازمان بخشیدن به جنبش تلقی کنیم، این کوشش اکنون و با هدف ورود متشکل به صحنه انتخابات رو به تشدید است. تلاش و کوششی که بصورت طبیعی باید پیش از انتخابات ریاست جمهوری شکل می گرفت و نتیجه انتخابات باید حاصل آن می بود، و نه سازمان یابی حاصل انتخاب ریاست جمهوری!

بدین ترتیب، آنچه که در برابر ما قرار دارد، کتابی است که از صفحه پایان آن در برابر چشمانمان گشوده شده و فصل به فصل به آغاز خود نزدیک می شود!

این نه یک ارزیابی خوشبینانه از اوضاع موجود است و نه تفسیری در توجیه کمبودهای دولت کنونی و ضعف عمومی جنبش مردم؛ بلکه حقیقتی است که اگر آن را بپذیریم سمت و سوی کوشش های خودمان را می توانیم بر اساس این حقیقت تنظیم و تدوین کنیم.

انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری، حاصل سال ها کار و فعالیت یک جبهه متشکل سیاسی، نتیجه پیروزی در یک جنگ میهنی و یا پیکار انقلابی یک حزب سیاسی نبود؛ حتی بسیاری از اطرافیان بسیار نزدیک به وی نیز این امر را انکار نمی کنند. توده مردم بی سازمان و غیر متشکل، به شخصیت و برنامه ای رای دادند، که او را نسبت به دیگران متفاوت و گفته ها و وعده های انتخاباتی اش را مطابق خواست های این مرحله خویش تشخیص داده بودند. هیچ حزب و جبهه سیاسی نه در میان مردم سال ها کار کرده بود و نه فرمانی برای دادن رای به وی صادر شده بود!

سؤال پیرامون ضعف عمومی جنبش برای مقابله با ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری حاکم، که باید پیش از انتخابات صورت می گرفت، تازه مدت ها پس از انتخابات در برابر مردم و همه طرفداران تحولات قرار گرفت:

با توده غیر متشکل تا کجا می توان رفت؟

بنابراین، نه تنها در بررسی ضعف های گذشته و نتیجه گیری از غفلت های سال های گذشته، بلکه در ارزیابی و نتیجه گیری از همین دو سال اخیر نیز، مبهم ترین وظیفه ای که در برابر همه مردم ایران قرار می گیرد، همانا تشکل و سازمان یابی است. همچنان که مهم ترین امری که در کارنامه دو ساله دولت خاتمی باید مورد بررسی قرار گیرد، کوششی است که این دولت، در چارچوب توان و اختیارات قانونی خود، در این راه انجام داده و یا نداده است.

(بقیه در ص ۲)

مصاحبه

راه توده با رادیو ایران در امریکا ضمیمه

جستجوی حقیقت، در
یک گفتگوی مطبوعاتی

آیت الله "کروبی" و فرزند آیت الله "منتظری"

(ص ۱۱)

روزهای سیاه در

تهران بزرگ

(ص ۲)

قوه قضائیه

پاکسازی می شود؟

(ص ۴)

بحث های

کنگره فدائی ها

(ص ۱۵)

فرامدرنیته

(ص ۳۵)

نگاهی به مطالب "نامه
مردم"، "نگار" و راه کارگر
در جریان تحسن دانشجویی

(۱۷)

(بقیه ضعف بزرگ جنبش ... از ص اول)

از این مرحله به بعد است که از همه منتقدان این و یا آن عملکرد و موضع گیری شخص محمد خاتمی، که در دایره های بسیار محدود و محصور حرکت می کند، باید پرسید: شما چه کرده اید؟

ما نیز مانند بسیاری دیگر، نسبت به عملکردهای اقتصادی و سیاسی دولت انتقاداتی از دید حزب توده ایران داریم، اما تفاوت در آنجاست که اولاً ما بشدت با مخاطب قرار دادن شخص خاتمی، نه دولت ائتلافی او، و نه زیر ضربه گرفتن کارشکنان و مخالفان دولت و تحولات، مخالفیم و آن را در جهت آگاه ساختن توده مردم نسبت به موانع کوچک و بزرگ موجود بر سر راه تحولات نپسندیم. از سوی دیگر، از خود می پرسیم که در کنار جنبش مردم، چه خدمتی به آن کرده ایم تا به کمک آن بتوان موانع را برطرف ساخته و ضعف های دولت در درجه اول و سپس تعلل های احتمالی رئیس جمهوری را بر سر این و یا آن حادثه در بوته نقد قرار داد؟ باید به خود پاسخ بدهیم، که در افشاکاری ها سهم داشته ایم؟ در دفاع از مطبوعات آنگونه که ممکن و عملی است، سینه خود را سپر کرده ایم؟

در بزنگاه ها به یاری جنبش رفته ایم؟ به کوششی که برای تاسیس احزاب می شود، ارج نهاده ایم؟ برای شکل گیری سازمان ها و تشکلهای صنفی عمل کرده ایم؟ نام خویش را به میان مردم برده ایم؟ برای حضور سیاسی شناخته شده خود در جامعه گامی به جلو گذاشته ایم؟ راه حل ها را برای برافراشتن پرچم خویش، در همان حد که صلاح است و ممکن بررسی کرده ایم؟

و ...
وقتی منتقدترین سازمان های چپ، با تشکیل حزب کار اسلامی به مخالفت بر می خیزند،
وقتی در درک بفرنجی حوادث ناتوان می مانند،
وقتی روی موج شعارهای تند و تو خالی باقی می مانند،
وقتی باقی ماندن در رویاها و اوهام را به واقع بینی و واقعیت پذیری ترجیح می دهند،

و ...
چگونه می توانند منتقد تاثیر گذار و منطقی دولت جلوه کنند؟ و جنبش داخل کشور چگونه آنها را وصله تن خویش خواهد پذیرفت؟

احزاب

آنچه که اکنون در برابر ما قرار دارد، انتخابات مجلس ششم است. تشکلهای و سازمان های سیاسی موجود و فعال در صحنه نیز دیگر نا آشنا نیستند. از نظر ما، این احزاب و تشکلهای هنوز همان اشکال سنتی احزاب دهه ۳۰ را دارند. یعنی حزبی مرکب از مدیران و کاربدستان حکومتی و متعلق به جناح ها و فرامیوس ها. احزابی نظیر حزب مشارکت، حزب کارگزاران سازندگی، جبهه مشارکت اسلامی و ده ها تشکل دیگری که کار حزبی می خواهند بکنند، اما نه تنها هویت حزبی ندارند، بلکه نام حزبی هم ندارند. فعل و انفعالاتی که در بالا از آنها یاد شد، در حال حاضر، بعمدتاً در دایره محدود این احزاب در حال شکل گیری است و با کمال تأسف روزنامه های جدید و طرفدار تحولات نیز در دایره انتشار اخبار مربوط به این فعل و انفعالات، و دیدارهای این و یا آن شخصیت شناخته شده سیاسی، باقی مانده اند.

ما نمی گوییم به این مسائل نباید توجه داشت، اما می گوییم در عین حال باید کوشید جنبش سازمان یابد، تا هر کدام از این احزاب جایگاه طبقاتی خویش را پیدا کنند. اتحادیه های صنفی، برای ابد در شناسنامه جمعیت های موقوفه اسلامی ثبت نشده است، اصناف برای همیشه نیروی متشکل موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز نیستند و تشکلهای کارگری حتی اگر بصورت متنوع هم سازمان یابند، نفس همین تشکل می تواند این مهم ترین نیروی اجتماعی را، به پشتوانه سازمان یافته جنبش تبدیل کند. سازمان هایی که برای دفاع از حقوق زنان تشکیل شده اند، تا نتوانند بصورت علنی در هر واحد صنفی، کارگری، کارمندی، دانشجویی و ... واحدهای فعال خود را دایر کنند، مانند احزابی که در بالا از آنها نام برده شد، فعالیتشان در محدوده عدهای دوست و آشنا و هم فکر باقی خواهند ماند. تحرک بسیار محدودی که در میان روحانیون طرفدار تحولات وجود دارد، اگر در محدوده کنونی باقی بماند، هرگز نخواهد توانست حریف سازمان ها و تشکلهای ارتجاع مذهبی شود. در چارچوب همین شناخت و درک از ضعف های جنبش است، که از تشکیل کنگره حزب کار اسلامی، فعالیت های خانه کارگر، هویت صنفی بیشتر یافتن انجمن ها و شوراهای اسلامی، در این مرحله باید به دفاع برخاست.

تردید نیست که فشار نیروی سازمان یافته طبقات و اقشار اجتماعی بسیار عمیق تر از عصیان های تحمیلی، می تواند حرکت جنبش را تضمین و تامین کند. در متن همین تلاش، باید زمینه های حضور قانونی و علنی احزاب شناخته شده را در کشور فراهم ساخت. این حضور می تواند در گام های نخستین بسیار محدود باشد، اما با تعمیق و استواری بیشتر جنبش، این محدوده نیز گسترش خواهد یافت. هر کسی سهم خود را در جنبش باید برعهده بگیرد و پیش از آنکه منتقد شخص محمد خاتمی باشد و انتظار معجزه از او داشته باشد، باید خود دست همت بر کمر زده و جنبش را چنان یاری کند، که خود از عهده راست کردن کجی ها برآید.

ضعف های جبهه طرفداران تحولات

پس از حوادث کوی دانشگاه و سرانجامی که جبهه ارتجاع بازار توانست برای تحصن دانشجویان رقم بزند، پاره ای تشکلهای طرفدار دولت ضعف های خود و برخی تعلل های دولت را در برخورد بسوق نسبت به این رویداد بر شمردند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در نشریه "عصرمیا" به تاریخ ۱۳ مرداد، از "ضعف ناشی از پراکندگی نیروهای دوم خرداد و نبود یک ستاد تشکیلاتی و منسجم" نوشت. و تاکید ورزید: «اگر جبهه دوم خرداد از چنان ضعف ساختاری و تشکیلاتی رنج نمی برد، مهار و کنترل فاجعه کوی و هدایت صحیح آن با کمترین هزینه های اجتماعی و سیاسی ممکن می گردید.»

هفته نامه آبان در تاریخ ۱۶ مرداد، در مقاله ای با عنوان "کدام جبهه دوم خرداد؟" نیز بر ضعف تشکل انگشت گذاشت و نوشت: «یک نگاه به جناح مقابل کافی است تا ضعف ساختاری جنبش دوم خرداد را دریابیم. جناح راست فاقد پایگاه مردمی و دانشجویی است، اما غالباً عمل سیاسی در این جناح با هماهنگی کامل میان همه بخش های اندام صورت می گیرد. این همان چیزی است که به جناح راست هیأت یک اندام زنده و هماهنگ را می دهد.»

هفته نامه همبستگی، ارگان حزب همبستگی ملت ایران، در شماره ۲۳ مرداد خود، از نبود تشکیلات به عنوان چشم اسفندیار جبهه دوم خرداد یاد کرد. نشریه ایران فردا نیز در شماره ۵۵ خود، ضمن بررسی رویداد جنایتکاران کوی دانشگاه از برخورد محافظه کارانه و منفعل مشاوران ریاست جمهوری نوشت و تصریح کرد که آنها در ابتدا زمین گیر شده بودند.

جبهه دوم خرداد که از آن یاد می شود، در واقع تاکنون طیف متنوعی از طرفداران برنامه ها و سیاست های محمد خاتمی را تشکیل می دهد. آنها اتحادشان در برابر جبهه مقابل است، در حالیکه ضرورت دارد، این اتحاد برای پیشبرد اهداف اعلام شده ریاست جمهوری در برنامه انتخاباتی وی باشد، نه واکنش در برابر اعمال مخالفان. تنوع این طیف از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی شروع می شود و به کارگزاران سازندگی می رسد. در بیرون از حاکمیت نیز نیروهای ملی و ملی-مذهبی با تمایلات متنوع از این جبهه حمایت می کنند و خود را بخش بیرونی آن می دانند، اما آنها نیز عمدتاً نه در چارچوب یک جبهه، بلکه در جهت تمایلات خود رویدادها و اعمال دولت را تفسیر می کنند.

در این میان، تنها از سه تشکل بعنوان سازمان ها و تشکلهای واقعی طرفدار دوم خرداد و تحولات می توان نام برد: سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دانشجویان دفتر تحکیم وحدت که آنها نیز خود مرکب از چند دیدگاه هستند و بصورت جبهه ای عمل می کنند و تشکلهای کارگری که همه انتظار دارند ورود حزب کار اسلامی به صحنه، توازن نیروها را بصورتی جدی به سود برنامه های محمد خاتمی تقویت کند.

حادثه خونین کوی دانشگاه و پیامدهای آن تنها درس ها و هشدارهایی را برای حاکمیت به همراه نداشته است، برای طرفداران تحولات نیز پیامی صریح داشته است. این پیام بصورت عریان می گوید: «هنوز تشکلی فراگیر برای دفاع از دوم خرداد وجود ندارد و ضعف ساختاری جنبش می تواند در شرایط حاد و بحرانی میوه تلخی را به بار آورد که به دهن مخالفان تحولات، حداقل در ابتدای کار شیرین است!» از جمله ضعف های جدی دیگر جبهه دوم خرداد، عدم انسجام فکری و یا تفاهم دقیق جبهه ای بر سر اصولی است که همگی بتوانند بر سر آن به تفاهم برسند. این اصول نمی تواند فقط در مخالفت با جبهه مقابل خلاصه شود. این بار واکنشی جبهه است، در حالیکه جبهه نیازمند بار کنشی و ابتکاری هم باید باشد، و اساساً حیاتش به این جنبه دوم مربوط است، نه جنبه اول.

ظاهراً هنوز بر سر این اصول تفاهمی وجود ندارد. اصولی که قطعاً یک سر آن دیدگاه و راه کارهای اقتصادی برای خروج کشور از بحران اقتصادی است و سر دیگرش تلقی و برداشتی که از آزادی ها وجود دارد.

تمام نیروهای بیرون از دایره حاکمیت نیز بی اعتناء به اینکه چقدر در داخل محدوده حکومتی می توانند تاثیر گذار باشند و یا نباشند، از یکسو موظف به اعمال فشار برای روشن شدن این خطوط و اصول و عمل واحد و متحرک جبهه دوم خرداد هستند، از سوی دیگر میان خود در خارج از محدوده و دایره جبهه داخل حکومت باید به تفاهمی بر مبنای همان اصولی دست یابند که جبهه حکومتی دوم خرداد را بدان تشویق و ترغیب می کنند!

رویدادهای ایران

موسوی خوئینی ها

و مجلس ششم!

مجلس اسلامی در یک رای گیری از پیش تدارک دیده شده، تصویب کرد که "هاشمی رفسنجانی" بدون آنکه ضرورت داشته باشد از ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام استعفا بدهد، کاندیدای مجلس ششم شود. این رای گیری، که در حقیقت تدارک تغییر ریاست مجلس ششم و سپردن آن بدست هاشمی رفسنجانی بود، در روزی انجام شد که ناطق نوری در مجلس حاضر نشده و ریاست مجلس برعهده نایب رئیس مجلس بود!

سیر رویدادها در ماه های آینده به گونه ای پیش خواهد رفت، که همه تدارکات در دست اجرا به همان نتیجه ای برسد که بخشی از حاکمیت در تلاش سازمان دادن آنست؟

به این سوال هیچکس در جامعه کنونی ایران نمی تواند پاسخ قطعی بدهد، زیرا در ایران یک جنبش عمومی جریان دارد که حرف آخر را این جنبش و میزان آگاهی و خواست آن می زند. بنابراین، آنچه که اکنون می توان به قضاوت درباره آن پرداخت، آنست که مجلس تحت رهبری فراکسیون موقوفه اسلامی روحانیت مبارز رسواترین عملکرد را در ۴ سال گذشته داشته است و از سوی دیگر، تغییر ترکیب آینده مجلس قطعی است. ناطق نوری، نه تنها خود در نقش مخالف برنامه های دولت در مجلس عمل کرده، بلکه شخصیتی بسیار ضعیف در هدایت مجلس پنجم از خود ارائه داده و در تمامی جلسات مهم (از جمله رای گیری درباره استیضاح عبدا لله نوری، وزیر کشور کابینه خاتمی) هدایت کننده جلسه عمدتاً محمد رضا باهنر بوده است. این در حالی است که رهبری جامعه روحانیت مبارز نیز به مهلوی کنی سپرده شده است که با ناطق نوری نظر موافق ندارد و این امری است که بصورت مکتوب، در استعفا نامه کنی از دبیر کلی روحانیت مبارز چهار سال پیش آشکار شد. همگان از هم اکنون می دانند که اگر همه چیز آنگونه که پیش بینی شده پیش برود، هاشمی رفسنجانی بار دیگر بر کرسی مجلس تکیه خواهد زد.

در چارچوب این تدارکات است، که باید بسته شدن روزنامه سلام و محکوم شدن آیت الله موسوی خوئینی ها در دادگاه ویژه روحانیت را نیز بررسی کرد! از جمله کاندیداهای مجمع روحانیت مبارز، نیروهای طیف خط امام، مجمع مدرسین حوزه علمیه قم، دولت خاتمی، مجاهدین انقلاب اسلامی و... برای مجلس آینده موسوی خوئینی هاست. او که پیشتر نایب رئیس اول مجلس اسلامی بوده و یک دوره نسبتاً طولانی نیز دادستان کل کشور، بی شک اگر انتخابات با تقلب همراه نشود (امری که دشوار می نماید و با مقاومت مردم روبرو خواهد شد)، از تهران و یا قزوین به مجلس راه می یابد. حضور او بعنوان شناخته شده ترین چهره از میان طرفداران دولت خاتمی و نزدیک ترین فرد به آیت الله خمینی در مجلس اسلامی، بی شک طرح برگماردی مجدد هاشمی رفسنجانی به ریاست مجلس را نه تنها با دشواری بسیار، بلکه با احتمال بسیار قوی، با شکست روبرو می سازد. حتی در صورت به ریاست مجلس نرسیدن خوئینی ها، فراکسیونی که رهبری آن با وی باشد، بی تردید نیروی بسیار جدی در مجلس خواهد شد.

به مجموعه این دلایل و از بیم برهم خوردن همه نقشه هائی که در دست اجراست، دادگاه ویژه روحانیت وارد صحنه شد. موسوی خوئینی ها که به بهانه محکومیت قبلی در دادگاه ویژه روحانیت، در انتخابات مجلس خبرگان رد صلاحیت شده بود، این بار بدلیل مشمول مرور زمان شدن آن محکومیت، شورای نگهبان هیچ بهانه ای برای رد صلاحیت وی برای راه یافتن به مجلس اسلامی در اختیار نداشت. دادگاه ویژه روحانیت با عجله، حکم محکومیت را برای موسوی خوئینی ها صادر کرد تا پیش از تغییر رئیس قوه قضائیه و تغییرات احتمالی در مجموع دستگاه قضائی جمهوری اسلامی، دست شورای نگهبان را برای تصمیمات آینده باز بگذارد!

با این ارزیابی است، که در تهران حدس زده می شود روزنامه سلام، باحتمال بسیار دوباره انتشار خواهد یافت، اما پس از تعیین تکلیف نهائی موقعیت موسوی خوئینی ها برای مجلس ششم و یا در مجلس ششم!

تغییر مدیریت در بنیاد مستضعفان

محسن رفیق دوست، سرانجام از راس بنیاد مستضعفان برداشته شد. "فروزنده" بعنوان جانشین وی اعلام شد. مطبوعات نوشتند که در آستانه تصمیم قطعی برای برکناری رفیق دوست، حبیب الله عسگرآولادی، دبیرکل موقوفه اسلامی نزد رهبر رفته و از وی خواسته بود تا رفیق دوست را در پستش ابقاء کند و یا یکی از ده نفری که او معرفی می کند، جانشین وی کند. این ده نفر همگی یا عضو رهبری و یا عضو نزدیک به رهبری موقوفه اسلامی بوده اند. همین مطبوعات نوشتند که رهبر با این درخواست موافقت نمی کند.

در برخی محافل، همچنین گفته می شود که "فروزنده" برای قبول ریاست بنیاد مستضعفان شرط اختیار تعویض هیات امنای بنیاد را اعلام کرده بود که مورد موافقت قرار گرفته است. هیات امنای بنیاد عمدتاً از اعضای جمعیت موقوفه اسلامی هستند. هفته نامه آبان نوشت که پرداخت مالیات توسط واحدهای تابعه بنیاد به دولت و واگذاری موسسات اقتصادی کوچک بنیاد از جمله شرایط دیگر فروزنده بوده است.

سعید لیلار، عضو رهبری کارگزاران، سردبیر روزنامه "آزاد" و نویسنده روزنامه صبح امروز نیز در مصاحبه با نشریه "پیام هامون" چاپ خراسان گفت: نظر من نسبت به ایشان (فروزنده) مثبت است. آقای فروزنده مطابق اخبار، برنامه های عمیق و ریشه ای برای حل مسائل بنیاد دارد. همخوانی ایشان با دولت خیلی بیشتر است. تفکر علمی تری نسبت به مدیریت قبلی دارد. اختیارات گسترده ای درخواست کرده و ظاهراً گرفته است و تا آنجا که ما می دانیم، ایشان بنیاد را با تحولات اساسی مواجه خواهد کرد.

رئیس جدید قوه قضائیه

روزنامه خرداد، پس از رفتن آیت الله یزدی از راس قوه قضائیه در مقاله ای با عنوان "سیاست رفت، عدالت می آید؟" نوشت: «آیت الله سعید محمود هاشمی شاهرودی که جانشین آیت الله محمدیزدی شده است، در زمان قائم مقامی آیت الله منتظری، از برجسته ترین اعضای شورای استفتاء ایشان بوده است. او در بیت شهید آیت الله صدر از فقه سنتی بهره کامل دارد... را نزد وی کامل خوانده است و از طرفی با نواندیشی و اصلاح طلبی اجتماعی نیز در کنار مرحوم صدر آشناست.»

گفتگوی مطبوعاتی مهدی کروبی و

احمد منتظری!

مصاحبه حجت الاسلام مهندس احمد منتظری با نشریه "پیام هاجر"، که در آن اشاره به پرونده سازی برای آیت الله منتظری و تیره شدن روابط وی با آیت الله خمینی تحت تاثیر همین پرونده سازی ها شده بود، با پیام مشروح آیت الله کروبی روبرو شد که در یک صفحه کامل "پیام هاجر" انتشار یافت. درباره نقطه نظرات آیت الله کروبی مقاله ای در همین شماره رادوده منتشر شده است.

پس از انتشار پاسخ مهدی کروبی، بار دیگر احمد منتظری پاسخی برای وی نوشته و در پیام هاجر منتشر کرد. احمد منتظری در این نامه به چند نکته مهم اشاره می کند، از جمله به نقش "سعید امامی، همفکران و استادان او" در برهم زدن رابطه پدرش با آیت الله خمینی. او در همین پاسخ صریحاً مطرح می کند که «بساندی که سعید امامی فقط یکی از اعضای آن بود، با بولتن های خبری و جمل خبرهای کاذب برای مقامات کشور، ذهن آنها را به خصومت می کشانند.»

احمد منتظری در همین پاسخ، به نامه مورخ ۶۵/۸/۳ آیت الله منتظری به امام اشاره کرده و می نویسد: «(گویا در این میان عناصری وجود دارند که بدنبال مسائلی دیگر، غیر از آنچه حضرت تعالی در صدد آن بودید می باشند. [اشاره به محاکمه سید مهدی هاشمی است و اینکه از این طریق می خواهند منتظری را زیر ضربه ببرند] به نظر می رسد توطئه ای عظیم در شرف تکوین است که هدف آن از طرفی تضاد و تقابل بین حضرت تعالی و اینجانب است...»

احمد منتظری در بخش دیگری از پاسخ خود می نویسد، که اساساً اختلاف بین امام و آیت الله منتظری را وقتی دامن زدند، که آیت الله منتظری «به شکنجه اعتراض کرد و اعدام چند هزار نفر را ظرف چند روز» غلط ارزیابی کرد.

رئیس جدید قوه قضائیه خواهد توانست این قوه را از چنگ حجتیه و موفتله بیرون آورد؟

قوه قضائیه، تحت سلطه مدرسه "حقانی"

نخستین تغییرات در قوه قضائیه پس از برگمار شدن سید محمود هاشمی به ریاست قوه قضائیه، برکناری مشهورترین چهره‌های رهبری موفتله اسلامی از راس برخی ارگان‌های این قوه بود. ارگان‌هایی مانند کمیسیون ماده ۱۰ احزاب که اسدالله بادامچیان، دبیر اجرایی موفتله اسلامی، سال‌ها آن را در اختیار داشت و در عین حال بعنوان مشاور عالی رئیس قوه قضائیه نقش تعیین کننده‌ای در تعیین خط مشی در این قوه داشت. او تا سال ۵۵ با مجاهدین خلق ارتباط سازمانی داشت و در آن سال از این سازمان کناره گرفت و چپ ستیزی یکی از شعارهای او شد!

فرد دیگری که از میان رهبران موفتله اسلامی از قوه قضائیه کناره گذاشته شد، سید رضا زواره‌ای بود که هم معاون قوه قضائیه و هم رئیس سازمان ثبت اسناد بود. زواره‌ای در عین حال، بعنوان نماینده قوه قضائیه و بعنوان حقوقدان (لیسانس حقوق)، عضو شورای نگهبان نیز بود. بدین ترتیب، وی باید جای خود را علی‌القاعده در شورای نگهبان به نماینده جدید قوه قضائیه بدهد. همچنان که برای کمیسیون ماده ۱۰ احزاب باید جانشینی بجای بادامچیان تعیین شود. حضور بادامچیان در کمیسیون احزاب، که پیوسته مانع شکل‌گیری احزاب و فعالیت احزاب شناخته شده در کشور بود، یکی از بدیع‌ترین مسئولیت‌ها بود. صدور مجوز فعالیت احزاب بستگی به تصمیم کسی داشت که خود دبیر اجرایی یک حزب سیاسی است! علی‌رآزینی نیز از ریاست کل دادگستری مرکز برداشته شد و بسمت معاون اجرایی رئیس دیوان عالی کشور منصوب شد. ناظران بر این عقیده‌اند که این انتصاب نیز دوام نخواهد آورد، زیرا نام رآزینی در بسیاری از پرونده مالی-جنائی در میان است که یک سر آن به پرونده سعید امامی وصل است!

همچنین هادی مروی، رئیس دادگاه انتظامی قضات، که همراه اسماعیل شوشتری، وزیر دادگستری، به دستور محمد خاتمی در کمیسیون تحقیق پیرامون شکنجه شهرداران تهران شرکت داشت، به سمت معاون اول ریاست قوه قضائیه تعیین شد.

درعین حال محمد محمدی گیلانی و مرتضی مقتدائی در سمت‌های رئیس دیوان عالی و دادستان کل کشور باقی مانده‌اند، زیرا مطابق اصل ۱۶۲ قانون اساسی تغییر این دو مقام بستگی به مشاوره با قضات عالی این دو مرجع قضائی جمهوری اسلامی دارد.

مطبوعات طرفدار دولت و تحولات از تغییرات جدید در قوه قضائیه استقبال کرده و اشاره به تغییرات دیگری نیز در این قوه می‌کنند.

اما بی آنکه دستخوش خوش‌باوری و یا گرفتار بدبینی بود، باید دید قوه قضائیه جمهوری اسلامی، طی ۱۰ سال گذشته چه مسیری را طی کرده و این قوه در اختیار کیست؟ و کاربدستان آن دارای چه اندیشه و تفکری‌اند؟

مدرسه حقانی و موفتله اسلامی

از همان آخرین سال‌های حیات آیت الله خمینی، حجتیه مسئله تربیت کادر قضائی منطبق با اندیشه‌های خود را در جمهوری اسلامی شروع

کرد. این مقدمه‌ای بود برای قبضه این قوه. پس از درگذشت آیت الله خمینی، مدرسه حقانی تم به این امر اختصاص یافت و به همین دلیل است که بیشترین پست‌های مهم قضائی در جمهوری اسلامی در اختیار وابستگان به مدرسه حقانی است. همچنان که پست‌های سیاسی و اجرایی قوه قضائیه، طی ۱۰ سال گذشته در اختیار موفتله اسلامی بود. موفتله اسلامی نیز، مانند حجتیه، از همان آخرین سال‌های حیات آیت الله خمینی خود را آماده قبضه قدرت اجرایی، قضائی و قانونگذاری جمهوری اسلامی کرده بود. به همین دلیل، بلافاصله پس از برکناری آیت الله موسوی اردبیلی و موسوی خوینی‌ها از راس قوه قضائیه و دادستانی کل کشور (ظاهراً استعفا) و اعلام سمت ریاست قوه قضائیه در جمهوری اسلامی و قرار گرفتن آیت الله یزدی بر راس آن، یورش وابستگان مدرسه حقانی و سران و وابستگان موفتله اسلامی به قوه قضائیه شروع شد. این یورش بدون سروصدا صورت گرفت و مطبوعات یا غافل ماندند و یا بدان اهمیت ندادند. آنها از این غفلت بیشترین استفاده را کردند و اگر انشعاب در دولت هاشمی رفسنجانی، در آستانه انتخابات مجلس پنجم پیش‌نیامده بود و مطبوعات جدید (از جمله همشهری) پا به میدان نگذاشته بودند، موفتله اسلامی هنوز ترجیح می‌داد، حزب در خفا باشد. یعنی حزب باشد، کنگره داشته باشد، سازمان و تشکیلات داشته باشد و حتی سازمان‌های مسلح نیز در اختیار داشته باشد، اما خبر آن منتشر نشود. امری که سرانجام در جریان انتخابات مجلس پنجم دیگر ممکن نشد و حضور حزبی و قدرت وسیع و سراسری موفتله اسلامی در کشور برملا شد، که ادامه دارد...

یورش برای قبضه قوه قضائیه، که برگماری اسدالله بادامچیان به سمت مشاور عالی ریاست این قوه، راه را برای این هدف هموار کرد، همزمان شد با انتخابات مجلس چهارم. شورای نگهبان در این انتخابات بیشترین و خشن‌ترین دخالت را کرد و بسیاری از چهره‌های معروف و شناخته شده دوران حیات آیت الله خمینی را که با حمایت وی بر راس امور بودند، کنار گذاشت. این یک تصفیه همه جانبه در دو قوه مقننه و قضائیه بود. هاشمی رفسنجانی نیز با اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و تشکیل دولت ائتلافی با روحانیت مبارز و موفتله اسلامی، کارگزاران دوران حیات آیت الله خمینی را که مورد حمایت وی بودند، کنار گذاشت. جمله معروف او که کابینه سیاسی نمی‌خواهد، زیرا خودش باندازه کافی سیاسی است، سرآغاز این تصفیه بود. بهزاد نبوی‌ها، موسوی‌ها و... به حاشیه رانده شدند. همچنان که در قوه قضائیه آیت الله اردبیلی‌ها، موسوی خوینی‌ها و دیگران کنار گذاشته شدند. انتخاباتی که برای مجلس چهارم سرهم بندی شد و سکان آن را در اختیار ناطق نوری قرار دادند نیز همین هویت و نقش را داشت. امثال آیت الله کربوبی‌ها، آیت الله بیات‌ها و دکتر صلواتی‌ها کنار گذاشته شدند و بجای آنها حبیب الله عسکراولادی راسا وارد مجلس شد و در سمت نایب رئیس مجلس کنار ناطق نوری قرار گرفت. این تصفیه‌ها، چند سال ادامه یافت و وابستگان نیمه آشکار و پنهان حجتیه، وابستگان موفتله اسلامی و روحانیت مبارز امور سه قوه را قبضه کردند. در این میان، مردم کمتر از هر ارگان دیگری متوجه تغییرات ساختاری، اداری و مدیریتی در قوه قضائیه شدند. سنگرهای قوه قضائیه یکی بعد از دیگری توسط حجتیه (وابستگان مدرسه حقانی) و موفتله اسلامی فتح شد، بدون آنکه مردم از این وابستگی‌ها اطلاع داشته باشند!

بدین ترتیب کمتر روحانی را در دوران ریاست آیت الله یزدی در قوه قضائیه می‌توان یافت که به مدرسه حقانی وابسته نباشد، همچنان که کمتر مدیر اجرایی را می‌توان یافت که با موفتله سروسری نداشته باشد. در آستانه کناره رفتن آیت الله یزدی و قرار گرفتن آیت الله شاهرودی در راس قوه قضائیه، سه گروه مدیران و قضات قدرت بدست در قوه قضائیه را می‌توان به شرح زیر توصیف کرد:

مدیران رده اول: محمدی گیلانی، مقتدائی، مروی، کریمی، رئیسی، یونسی، عباسی فر، سید رضا زواره‌ای

مدیران رده در صحنه: علی رآزینی، محسنی اژه‌ای، رهبرپور، نیازی، سعید مرتضوی

جالب ترین نکته در حال حاضر و با توجه به افشاگری‌هایی که پیرامون تئورسین خشونت (آیت الله مصباح یزدی) در مطبوعات جریان دارد، آنست که استاد اعظم مدرسه حقانی تم آیت الله مصباح یزدی است! کسی که معتقد است اسلام بدون خشونت معنی ندارد! فارغ التحصیل‌ها و وابستگان مدرسه حقانی همانگونه تربیت شده و می‌اندیشند که مصباح یزدی می‌اندیشد! (به سوابق آیت الله مصباح یزدی، در همین شماره راه‌توده مراجعه کنید، که او را یکی از وابستگان شناخته شده حجتیه معرفی می‌کند)

اکثریت مجلس پنجم، با تصویب لغو تعطیل روز ملی شدن نفت، مشت خود را باز کرد!

بهترین مصوبه مجلس پنجم!

مجلس شورای اسلامی در آستانه کودتای انگلیسی-امریکائی ۲۸ مرداد، تعطیل ۲۹ اسفند را بعنوان روز ملی شدن صنعت نفت ایران لغو کرد. جلسه مجلس روز ۲۶ مرداد تشکیل شده بود و بدنبال این مصوبه موج بزرگی از اعترافی توأم با رسوائی در جامعه برخاست.

حیات دولت با صدور یک بیانیه رسمی با این مصوبه مجلس مخالفت کرد و آن را مغایر نظر خود و مردم اعلام داشت. مطبوعات طرفدار تحولات، بلافاصله واکنش های مردم، احزاب و سازمان های سیاسی و شخصیت های دگر اندیش، ملی و ملی-مذهبی ایران را بازتاب دادند، که نمونه های نخستین آن را در ادامه می خوانید.

این اقدام مجلس که با پیشنهاد وابستگان به جناح اکثریت مجلس در دستور کار قرار گرفت، ظاهراً برای کاهش تعطیلات کشوری و مقابله با مصدق صورت گرفت، اما بلافاصله مطبوعات نشان دادند که هدف هیچیک از آنها نیست، بلکه هدف اساسی جلب توجه انگلستان نسبت به اکثریتی است که وابسته به موفتله اسلامی و روحانیت مبارز است. یعنی همان دو جریانی که در ابتدای کارزار انتخابات ریاست جمهوری، محمد جواد لاریجانی، سخنگوی کمیسیون خارجه مجلس، را برای جلب نظر موافق دولت انگلستان به این کشور اعزام داشتند و افشای جزئیات وی با "تیک برون" در لندن پرده از دلیل واقعی باصطلاح امریکا ستیزی آنها برداشت. تیک براون، که در همان زمان نیز کاندیدای سفارت انگلستان در ایران بود، سرانجام در دولت خانی و پس از یک دوره وقفه با عنوان سفیر انگلستان در جمهوری اسلامی تعیین شد!

در اوج مخالفت با مصوبه مجلس، آیت الله جنتی نماز جمعه تهران را خواند. او در خطبه های نماز خود، از هر دری سخن گفت، مگر همین مصوبه ضد ملی مجلس که با اعتراض عمومی روبرو بود. جنتی در سخنان خود گفت که نسبت به گزارش اخیر شورای امنیت ملی نسبت به یورش شبانه به خوابگاه دانشجویان "ابهامات" وجود دارد. او با اشاره ای که همگان می دانستند نسبت به محکوم دانستن حمله اوباش حزب الله به خوابگاه و قابل تعقیب دانستن آنها و فرماندهان نیروهای انتظامی است، اعتراض دارد و این یعنی حمایت از جنایتکارانی که در یورش فاشیستی به خوابگاه نقش داشتند و با احتمال قریب به یقین، امثال آیت الله جنتی نمی توانستند از ماجرا قبل از وقوع اطلاع نداشته باشند.

جمعه ای که سحرگاه آن به خوابگاه دانشجویان یورش برده شده بود نیز آیت الله جنتی نماز جمعه تهران را خواند. در آن خطبه از همه چیز و همه جای جهان و ایران سخن گفت، مگر از همان حادثه ای که در کوی دانشگاه روی داده و بعنوان عملی فاشیستی در تاریخ جمهوری اسلامی ثبت شد. آن روز نیز آیت الله جنتی لب از لب باز نکرد. آیت الله جنتی درباره گزارش کمیته تحقیق شورای امنیت ملی "ابهام" دارد، و مردم نسبت به شخص او نسبت به سکوت در باره مصوبه ضد ملی مجلس و یورش خونین به خوابگاه دانشجویان!

ناطق نوری بدنبال انتشار بیانیه هیأت دولت مبنی بر مخالفت با مصوبه مجلس، اعلام داشت که پس از پایان تعطیلات مجلس، در نخستین جلسه این مصوبه را لغو خواهد کرد. همین اظهار نظر صریح نشان داد، که لغو این مصوبه همانقدر در اختیار اوست، که تصویب آن در اختیار و تحت هدایت

وی بوده است! یعنی همان تلاشی که در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفته بود!

تردید نیست که این مصوبه مجلس، حتی اگر لغو هم نشود، اعتبار آن بیش از دیگر مصوباتی نیست که اکثریت وابسته به جبهه ارتجاع-بازار، بویژه در دو سال اخیر تصویب کرده است. مصوبه های نظیر، "عدم استفاده ابزاری از زنان" که علیرغم همه اعتراضات مردم از تصویب مجلس گذشت. و یا، مصوبه مربوط به تجدید نظر در قانون مطبوعات، مصوبه مربوط به خارج شدن کارگاه های زیر سه کارگر از زیر پوشش قانون کار و مصوبه مربوط به قانون انتخابات... همه این مصوبات را جنبش مردم تاکنون رد کرده و هیچ نیست، مگر رسوائی باقی مانده بر روی کاغذ!

اما در میان مصوباتی که مجلس پنجم آن را تصویب کرده، مصوبه مربوط به لغو روز ملی شدن صنعت نفت، بزرگترین پیروزی برای جنبش و بزرگترین رسوائی برای مجلس تحت کنترل جبهه ارتجاع-بازار بود. برای جنبش مردم پیروزی بود، زیرا رهبران باصطلاح استکبارستیز مجلس پنجم بیش از هر زمان دیگری مشت خود را باز کردند. شاید با این شناخت، بتوان گفت این بهترین مصوبه ای بود که مجلس پنجم تصویب کرد!

نتیجی که اکثریت کنونی مجلس پنجم در آخرین ماه های حیات این مجلس بدان تن داد، بی شک نتایج خود را در انتخابات مجلس ششم ببار خواهد آورد. مردم با جناح بندی هایی در این مجلس و در میان گروه های فشار و جنایت آشنا شدند که تا بن دندان آلوده به زدوبندهای بین المللی و سازمان های جاسوسی جهانی است. آنها که خود را ادامه دهنده راه بقائی و دکترآیت در مجلس می دانند و گام های خودشان را با گام های موفتله اسلامی همسو و هماهنگ کرده اند، نه تنها نقاب از چهره خویش و هدایت کنندگانشان در خارج از مجلس برداشتند، بلکه خاطرات اعمال ضد ملی امثال بقائی در آستانه کودتای ۲۸ مرداد را نیز برای مردم زنده کردند.

گزارش خبری

در سال جاری این سومین بار است که اذهان متوجه نقش انگلستان در اوضاع ایران می شود. اولین بار در فروردین سال وقتی به بهانه برخی شعارها در تظاهرات و تجمع های دانشجویی توسط برخی گروه ها، حملات به دکتر مصدق در راه پیمانی های گروه فشار شدت گرفت و بصورت همزمان سخنرانان جناح راست به هتاک علیه مصدق پرداختند، عزت الله سبحانی در مصاحبه با روزنامه نشاط گفت: «هیچ دلیل دیگری برای روند تهاجمات فوق وجود ندارد، مگر ارائه پیشکش برای جلب نظر دولت انگلستان». سبحانی اندکی بعد توضیحات بیشتری داد: «بازدید که رهبران اتاق بازرگانی از اتاق تجارت انگلیس کردند و توافق هایی که در این زمینه صورت گرفت، حکایت از نوعی روابط پنهانی جناح راست دارد که معلوم نیست به کجا خواهد کشید. این بده بستان هایی که در خفا می شود، نگران کننده و بیانگر آن است که جناح انحصار در زیر شعار مرگ بر امریکا، یک نوع گرایش به انگلیس را تقویت می کند.» (نشاط ۳۰ فروردین ۷۸)

صبح امروز نیز در مقاله ای به قلم داوود محمدی، عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت نوشت: «رهبران جناح راست به لحاظ پیشینه و به دلایل عدیده ای همواره بر داشتن گرایش های دوستانه در قبال زمامداران انگلیس شده اند» پرسید:

«آیا برای دریافت مجوز گشودن درب خانه شماره ۱۰ خیابان داوینک استریت باید به نحوی غیر منصفانه مصدق را لجن مال کرد...؟» کمی بعد روزنامه نشاط که در ایران به روزنامه بسیار نزدیک به نهضت آزادی ایران شناخته می شود، یک صفحه تمام را به چهره انگلیس در شطرنج صحرا اختصاص داد و در پای انگلستان را در اردن و عراق و انگلستان دنبال کرد.

مرحله بعدی در افشای حضور انگلستان در ایران وقتی بود که سعید امامی خود کشی کرد. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اعلامیه ای نوشت که باند سعید امامی در آغاز انقلاب همه سدهای انگلیسی-فردوست و بقائی-را از میان برده اند و مرحوم اسماعیل رائین را هم در آستانه انتشار کتابی که بقایای فراماسیونری را در ایران معرفی می کند به قتل رسانده اند.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اطلاع نداشت و یا نخواست بنویسد که باند سعید امامی بخش عمده ای از شبکه های هولناک خود علیه رهبران و کادرهای دستگیر شده حزب توده ایران در ۱۷ بهمن سال ۶۱ را متوجه این امر کرد، که باند حزب ما از این روابط در جمهوری اسلامی دارد و اساساً

مجاهدین انقلاب اسلامی و "ستاد نیروهای ملی-مذهبی"

دو هفته پس از یورش به تحصن دانشجویان در دانشگاه تهران، بهزاد نبوی، عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در جلسه پرسش و پاسخ سازمان مذکور شرکت کرد و دیدگاه‌های رهبری این سازمان را درباره حوادث کودتای ۲۳ تیر ماه تشریح کرد.

بهزاد نبوی در این ارتباط، ابتدا اشاره به بیانیه مجمع نمایندگان ادوار گذشته مجلس، پیرامون تشکیل یک ستاد مقابله با بحران با شرکت نیروهای ملی-مذهبی کرده و گفت: «ما هنوز به جمع بندی واحدی نسبت به ترکیب نیروهای وفادار به جبهه دوم خرداد نرسیده ایم، اما جا دارد از موضع گیری نیروهای اپوزیسیون که برخورد مناسبی با بحران اخیر کردند، ابراز خوشوقتی کنیم. اصولا سیاستی که آقای خاتمی به دنبال بوده همین است که باید از آن استقبال کرد و تشویق کرد. اما متأسفانه برخی از جریان‌های داخلی که از قوه تحلیل بی بهره اند، سعی می کنند سیاستی عکس آقای خاتمی را اجرا کنند. یعنی موافق را به مخالف و مخالف را به محارب تبدیل کنند و آن را به سود اسلام و انقلاب می بینند.»

بهزاد نبوی درباره انتخابات مجلس ششم گفت: «تلاش جریانی در این است که مانع برگزاری انتخابات مجلس ششم شود، مثلاً وضعیت فوق العاده اعلام شود. تا فعلاً بتوانند از شر انتخابات خلاص شوند، اما این که موفق می شوند یا خیر بستگی به درایت مردم و گروه‌های سیاسی دارد.»

درباره منوچهر محمدی و شیوه عمل وزارت اطلاعات و امنیت درباره حوادث ۲۳ تیر نبوی گفت: «ضمن این که ارادت خاصی به منوچهر محمدی ندارم و از قدیم هم مرتباً به جنبش دانشجویی درباره وجود جریان‌هایی از این طیف هشدار می دادم، شاید بتوان این جریان را از مصادیق رفتارهای چپ روانه و آتارشیستی، البته اگر صادقانه باشد، ذکر کرد. اما آن چیزی که من از صحبت و چهره‌های این افراد برداشت کردم این بود که چندان در حدی نبوده که بتوانند آشوب‌ها و ناآرامی‌های اخیر را هدایت کنند. این جریان از همکاران آقای طبرزدی هستند و حداکثر اتهامی که به آنها وارد است، تلاش برای تند کردن شعارها و خارج کردن دانشجویان به خارج از دانشگاه است و چیزی درباره نقش آن‌ها در تخریب و آتش سوزی نشنیده‌ام. این جریان (طبرزدی) ابتدا در مقابل و علیه دفتر تحکیم وحدت ایجاد شد، اما به نظر می رسد امروز تاریخ مصرفشان منقضی شده است و این درس عبرتی است برای کسانی که اکنون نیز استفاده ابزاری از آن‌ها می شود و باید بدانند که روزی تاریخ مصرف آنان نیز تمام خواهد شد.»

مشکل، عدم تشکل است!

در همین جلسه، محسن آرمین، سردبیر نشریه "عصرما" و یکی از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، پیرامون ضعف سازمانی طرفداران تحولات و عدم تشکل جنبش، که در جریان تحصن دانشجویان خود را به خوبی نشان داد، گفت:

«... این حادثه آسیب پذیری جبهه دوم خرداد را نشان داد. در این حادثه نه تنها جنبش دانشجویی، بلکه نیروهای سیاسی دوم خرداد نیز به علت ضعف ساختاری نتوانستند نقش مطلوب خود را در قبال این واقعه ایفاء کنند و به واسطه همین نیز نتوانستند تحقیق راهبردی مناسبی ارائه دهند و این واقعه را به خوبی هدایت کنند. یکی از ضعف‌های دولت خاتمی این است که نتوانسته نیروهای طرفدار خود را متشکل کند.» ■

از شبکه فراماسیونی دوران شاه چه اطلاعاتی دارد. هدف از بین بردن مهره‌های شناخته شده و بنای روابط جدید با انگلستان بود.

مرحله سوم، آتشای حضور انگلستان از آخرین هفته مرداد ماه و بدنبال لغو تعطیلی ۲۹ اسفند اکثریت مجلس شروع شد. اکثریتی که خود از سه گروه تشکیل شده است. گروه وابسته به روحانیت مبارز، گروه وابسته به موفتلفه اسلامی و گروه اقمار حجتیه و موفتلفه اسلامی. رهبری گروه اول را ناطق نوری برعهده دارد. گروه دوم را غفوری فرد، عضو رهبری موفتلفه اسلامی، هدایت می کند و گروه سوم را حمید رضا ترقی و محمد رضا باهنر. ترقی درعین عضویت در شورای مرکزی موفتلفه اسلامی و سردبیری روزنامه ارگان این جمعیت، "شما"، سخننگوی آیت الله واعظ طبعی در مجلس نیز هست و همگان می دانند که او با شبکه‌های حجتیه رابطه دارد. محمد رضا باهنر نیز در عین حال که در کنار مرتضی نبوی، مدیر مسئول روزنامه رسالت، کانون اسلامی مهندسین را بعنوان یک شعبه از موفتلفه اسلامی رهبری می کند، لیدر گروه‌های همسو با موفتلفه اسلامی در مجلس و در هیات رئیسه آن نیز هست. این جمع طی دو سال گذشته ممتکر ضد مردمی ترین طرح‌ها و لوایح در مجلس بوده اند. از جمله همین طرح لغو تعطیلی ۲۹ اسفند و تلاش برای حذف خاطره تاریخی ملی شدن صنعت نفت ایران است!

روزنامه نشاط، با عنوان بزرگ در صفحه دوم روز ۲۷ مرداد خود خبر از سرمایه گذاری انگلیس در ایران داد و از قول سخننگوی وزارت خارجه انگلیس نوشت: «از نظر دولت انگلستان، شرایط مطمئن برای سرمایه گذاری شرکت‌های انگلیسی در ایران وجود دارد... دولت انگلیس از هرگونه سرمایه گذاری و تجارت شرکت‌های انگلیسی و نمایندگی‌های آنها در ایران حمایت می کند. بسیاری از شرکت‌های انگلیسی و خارجی در ایران فعالیت دارند و ما اطمینان داریم مسئولان ایرانی تضمین لازم را برای امنیت نمایندگان این کمپانی‌ها فراهم کرده اند.»

در همین زمان و به مناسبت حضور مرسوم سفرای جمهوری اسلامی برای آشنا شدن با سیاست‌های دولت، محمد خاتمی دیدگاه‌های خود را درباره مناسبات با امریکا اعلام داشت و عمدتاً روی دخالت‌های امریکا در امور داخلی ایران و دست برداشتن امریکا از این سیاست خود تاکید کرد. او گفت که ملت ایران نه تنها با ملت امریکا هیچ مسئله و خصومتی ندارند، بلکه بسیار هم به آنها احترام می گذارند و روابط ورزشی و فرهنگی کنونی نیز ناشی از همین احترام است. البته، او بیان داشت که لحن اخیر مقامات امریکائی کمی متفاوت تر از گذشته شده، اما این هنوز به یک نتیجه عملی نرسیده است. این سخنان و نتیجه گیری‌ها در حالی بود که مطبوعات وابسته به جناح راست به بهانه حضور سفرای جمهوری اسلامی در ایران، همچنان به مخالف خوانی با امریکا و سیاست گفتگوی تمدن‌های دولت ادامه می دادند؛ البته درعین حال که سرگرم تصویب لایحه لغو تعطیلی روز ملی شدن نفت و اعلام بندگی پسه انگلستان بودند!

سید ابراهیم نبوی، در همین رابطه در طنزی خواندنی در روزنامه نشاط نوشت: «انگلیس یا امریکا! مسئله اینست» و ادامه داد: «(باید به جای فرهنگ فاسد "امریکائی" فرهنگ سالم بریتانیائی را وارد کنیم)» و سرانجام پرسید: «(بعداً چهره نیک براون از سعید امامی شناخته شده تر نخواهد بود).»

عزت الله سبحانی در مصاحبه با هفته نامه آبان (شماره ۸۸- ۲۳ مرداد ۷۸) از این فراتر رفت و سلسله توطئه‌ها علیه خاتمی را نقشه‌ای انگلیسی دانست. مصاحبه او با عنوان بزرگ در صفحه اول نشریه آبان چنین چاپ شد: «دیروز مصدق، امروز خاتمی».

چکیده نظرات او در این جمله از وی در مصاحبه خلاصه شده است: «وقتی تمام اقداماتی که بعد از دوم خرداد ۷۶ صورت گرفته را پهلوی هم بگذاریم، می بینیم که سناریوی گسترده‌ای اجرا شده است. خلاصه اش را بخواهم بگویم همان جمله ایست که یک وقتی "آیدن" در مورد مصدق گفته بود، که راه حل مسئله اینست که یک لحظه مصدق را آرام نگذاریم. یعنی لحظه به لحظه حادثه برایش بیافرینیم، تشنج بیافرینیم که نتواند کار خودش را انجام بدهد. فکرش نتواند کار بکند، و این کار را کردند...»

خیلی‌ها اکنون بیشتر از گذشته بر این اعتقادند که سیاست خارجی خاتمی برای هموار کردن راه حل مناسبات دیپلماتیک، از کنار این توطئه‌ها معنای واقعی خود را پیدا می کند. او مطلع از عمق توطئه‌ها، می کوشد برگ همیشه برنده انگلستان را با عادی کردن و علنی کردن مناسبات با این کشور، از چنگ دست راستی‌ها بیرون بیاورد! ■

آنها در ارتباط است دستورها و برنامه‌هایی ابلاغ می‌کند» (۱۹ اردیبهشت ۷۸- صبح امروز)

یونسف تاکنون یک بار گزارشی از بچه‌های خیابانی ایران تهیه و منتشر کرده است. این گزارش در سال ۱۳۷۷ تهیه شده است. در این گزارش می‌خوانیم: «صاحب کاران در صد معینی از درآمد بچه‌های دوره گرد را اضافه بر سهمی که دارند، به عنوان حفاظت از آنها در مقابل بزرگسالان دیگر یا ماموران شهرداری و پلیس بر می‌دارند. در پایان ۱۲ ساعت کار، برای این کودکان آنچه باقی می‌ماند در حد پر کردن شکم است. از آنها برای جیب‌بری، دزدی، فروش مواد مخدر و یا رسیدن به اهداف جنسی استفاده می‌شود.»

اینها را علی‌القاعده باید تمام اصنام جمعه‌های تفنگ بدست نواز جمعه‌های تهران بدانند، اما هیچکدام عرق شرم بر جبین نمی‌آورند!

در کنار این شبکه، در تهران شبکه دیگری از میان نوجوانان فعال است، که کارش جمع کردن پلاستیک در شهر است. آنها را هر بیننده غیر کنجکاوی هم می‌تواند در مراکز جمع‌آوری زباله‌های تهران و یا هنگام زیر و رو کردن ظروف زباله در نقاط نیمه مرفه و مرفه تهران کوچک ببیند. کیسه‌های بزرگ آبی رنگ را در یک دست دارند و در دست دیگر چوب‌هایی که سر آنها میخ‌های بلند وصل است، شاخه‌هایی از همین شبکه، در اطراف تهران و بر سر گذرگاه‌های عبور فاضل آب شهر و یا رودخانه‌های تهران بزرگ در فصل بهار و پائیز از طلوع خورشید تا غروب آن در تلاش جمع‌آوری پلاستیک‌اند. چوب دستی‌های این بخش از شبکه ۱۸۰ هزار نفره جمع‌آوری پلاستیک، شبیه طورهای ماهیگیری است. سن و سال این صیادان پلاستیک از ۶ سال شروع و به ۱۳-۱۴ سال ختم می‌شود. کیسه‌های پلاستیک روی کول این خردسالان به مراکز خرید پلاستیک منتقل می‌شود و از آنجا به کارگاه‌ها و کارخانه‌های کوچک برای آب شدن و دوباره شکل گرفتن می‌رود. اگر ۳-۴ عضو خردسال خانواده‌های شهرک‌های اطراف تهران در این شبکه‌ها به مزدوری گمارده شده باشند، و اگر برادران و خواهران بزرگ‌تر آنها نیز دستشان در جای دیگری برای گرفتن مزد بند باشد و پدر و مادر هم بیکار و خانه نشین نباشند، آنوقت شب‌ها به درون خانه این خانواده‌ها نانی راه می‌یابد که کسی سر گرسنه بر زمین نگذارد. همه آنها از روستاهای ایران ریشه کن شده‌اند. در میان همه آنها، خوزستانی‌های عرب تبار و چهره سوخته خیلی زود باز شناخته می‌شوند. آنها قربانیان جنگ با عراق‌اند. آواره شدند تا کریلا فتح شود، کریلا فتح نشد و حالا آنها اطراف تهران را فتح کرده‌اند!

اینها آمار و واقعیاتی است که برخی مراجع و کانون‌های دولتی در اختیار دارند و حتی در بولتن‌های داخلی و نیمه محرمانه هم ذکر می‌کنند، اما مطبوعات اجازه انتشار آنها را ندارند.

یک نمونه تخطی نشریات داخل کشور از این دستور و عبور از مرز قمرز، منجر به تعطیل یکی از ماه‌نامه‌های موفق و خواندنی سال‌های اخیر شد. «جامعه سالم» به دلیل دو مقاله‌ای که دکتر «علی‌حضور» با استفاده از همین بولتن‌ها و درباره وضع و موقعیت جوانان کشور نوشته بود، تعطیل شد. اسنادی که نویسنده جامعه سالم مستند به آنها مقالات خود را نوشته بود، چنان معتبر و مستند بود که حتی دادگاه مطبوعات نیز می‌دانست در صورت تشکیل و محاکمه نویسنده و یا مدیرمسئول جامعه سالم، خود محکوم خواهد شد و مسئله به یک انفجار خبری-اطلاعاتی خواهد انجامید.

خشونت، یگانه سلاحی که ارتجاع با آن آشناست!

یکی از شهرک‌های اطراف تهران که بدستور وزارت کشور با بلدوزر ویران شد تا مثلاً ریشه مواد مخدر کنده شود «حلب شهر» نام داشت، که یکی از همان حلبی‌آبادهای شناخته شده است.

آنها که سقف‌های حلبی و دیوارهای مقوایی در حلب شهر بر سرشان ویران شد، چند کیلومتر آنطرف‌تر، به داخل شهرک مشابهی پناه بردند و آن را وسعت بخشیدند. حالا، در شهرک وسعت گرفته جدید، غریبه را راهی نیست و خبرچین در آن سرش را بر باد می‌دهد. یکی از نشریات اخیراً و در شرح ماجرای یک قتل در همین شهرک نوشته بود: ماموران انتظامی جرات ورود به این شهرک را ندارند، مردم آن را به امان خودشان رها کرده‌اند، فقط گهگاه در خارج شهرک به کمین نشسته و کسانی را که از آن بیرون می‌آیند و قبلاً شناسایی شده‌اند، به اتهام و جرمی که معلوم نیست از جمله کدام نوع از جرائم است، دستگیر می‌کنند.

در این شهرک‌ها، کارگاه‌های کوچک تولید هروئین فعال است. می‌گویند در آنها روزانه چند کیلو هروئین تولید شده و به شبکه‌های توزیع مواد مخدر در تهران بزرگ رسانده می‌شود. بنابراین، همه و از جمله ماموران

اشاره- وقتی از بحران همه جانبه در جمهوری اسلامی سخن گفته می‌شود، باید با ریشه‌های عمیق این بحران آشنا شد، چرا که از بحران همه جانبه سخن درمیان است.

نمی‌توان از فقر و مسکنت و فحشا سخن گفت، اما از طاعون اعتیاد یاد نکرد. از خشونت نمی‌توان ابراز انزجار کرد، اما نگفت و ننوشت که خشونتی که ۲۰ سال در جمهوری اسلامی بدان دامن زده شده، حالا تا تاریک‌ترین زوایای زندگی عادی مردم نیز رسوخ کرده و فرهنگ ایران را به خود آلوده کرده است. از بیکاری و روحیه عصیان زده جوانان وقتی یاد می‌کنیم، باید بیاد آوریم آن فشار روحی که حکومت بر جامعه حاکم کرده و حالا انواع مقاومت‌ها در برابر آن شکل گرفته است، که همه آنها جهت و مسیر سالمی را ندارد!

بحران همه جانبه، به سرطان خونی می‌ماند که در تمام رگ‌های جامعه امروز ایران روان است. جامعه به خون تازه‌ای نیازمند است.

آنچه را در زیر می‌خوانید، از گزارش مشروحی که در اختیار راه توده قرار گرفته، برگزیده شده است. در چند قسمت این گزارش، برخی اطلاعات نیز بدان اضافه شده است. فصل بندی و عناوین گزارش نیز، توسط راه توده انجام شده است.

در تهران بزرگ

روزها سیاه تر از شب است!

وزارت کشور در اوج اقتدار کابینه ائتلافی رنسنجانی (موتلفه اسلامی-روحانیت مبارز-کارگزاران سازندگی)، که نیروهای انتظامی را هم در اختیار داشت، برای حل مشکل اعتیاد به همان شیوه‌ای متوسل شد که دیگر هم اندیشان وی برای تمام مشکلات اجتماعی متوسل می‌شوند. او دستور تخریب برخی شهرک‌هایی را صادر کرد که در اطراف تهران مثل قارچ روئیده‌اند و بعنوان کانون‌های توزیع و تولید مواد مخدر شناخته شده‌اند. راه حلی متکی به زور، تخریب و کشتار. یعنی آسان‌ترین و بی‌نتیجه‌ترین روش‌ها، که نیازمند تعقل نیست!

این شهرک‌ها معلول همان شرایطی هستند که در امریکای لاتین باعث شکل‌گیری آنها در کنار شهرهای بزرگ شده‌اند و کار و کسب و معیشت ساکنین آنها نیز یکسان است: صدها هزار کودک و نوجوان از درون همین شهرک‌ها برای مافیای مواد مخدر، باندهای جنایت و فحشا، در مقابل‌اندک پولی عضوگیری شده‌اند. در شهرک‌های اطراف تهران، که تهران ۸ میلیونی را به تهران ۱۲ میلیونی تبدیل کرده و نام آن را به تهران بزرگ تبدیل ساخته‌اند، همان مناسبات و شرایطی حاکم است، که در امریکای لاتین.

از درون همین شهرک‌ها، بیش از ۲۰۰ هزار کودک و نوجوان خردسال در شبکه‌های دستفروشان خردسال آدماس و شکلات در تهران سازماندهی شده‌اند. آنها بدقت در یک شبکه زنجیره‌ای، با حلقه‌های رابط به یکدیگر وصل‌اند و دخل شبانه را باید بدهند، حال اگر با فروش آدماس و شکلات نشد، با جیب‌بری، گدائی و حتی خودفروشی! سر حلقه‌های این شبکه‌ها، به مافیای توزیع مواد مخدر نیز وصل‌اند. آنها، همان بچه‌های خیابانی کشورهای امریکای لاتین‌اند. آنها چیز سرکردگان گروه خود کسی را نمی‌شناسند. پنهانکاری و سلسله مراتب بدقت مراعات می‌شود. یک مدد کار اجتماعی، یکبار به خبرنگار روزنامه صبح امروز گفته بود: «من بعد از مدتی پیگیری به یکی از شاخه‌های اصلی رسیدم. یکی از افراد متسول و با نفوذ شهر است، که هر صبح با ماشین آخرین مدل خود بر سر قرارها حاضر شده و به سر گروه‌هایی که وی با

از این شهرک به شهرک دیگر

بسیار دورتر از برج‌هایی که به ابتکار شهردار زندانی تهران سر به فلک کشیده‌اند و ارتفاع تهران را چندین و چند برابر کرده‌اند، و دورتر از شهرک‌هایی که بر عرض و طول تهران افزوده‌اند، شهرک‌های دیگری روئیده‌اند، که عرض و طول و ارتفاع آنها به وسعت افسوس و درد یک ملت است. در این شهرک‌ها نوجوانان و حتی کودکانی نگهداری می‌شوند که بر پیشانی خود مهر "بزهکار" را دارند. آن‌ها فرزندان و نوادگان جامعه‌ای بحران زده‌اند، که ستاره بختشان از آسمان ایران پرکشیده‌است. یاران و هم‌سرنوشتانشان که هنوز سر از این شهرک‌ها درنیاموده‌اند، همچنان بخت خود را برای سیر کردن شکم خویش در شبکه‌های مافیائی توزیع مواد مخدر، دستفروشی، گدائی و پلاستیک جمع‌کن‌ها می‌آزمایند.

سن آنها از ۱۷ سال فراتر نمی‌رود و نباید از ۱۴ سال نیز پایین‌تر برود، اما علیرغم این مقررات، کودکان ۷-۸ ساله هم در میان آنها یافت می‌شوند. حاصل مواد مخدر، سرقت، جیب‌بری، قتل و جرائم غیرعمد اوراق هویت آنها را پر کرده‌است. ۷-۸ ساله‌هایی که بندرت قربانی تجاوز جنسی نیستند، اغلب هنگام سرقت و جیب‌بری دستگیر شده‌اند. همه آنها وقتی دوران محکومیت خود را طی کرده و از این شهرک‌ها خارج می‌شوند، در همان جرمی که بدلیل ارتکاب به آن سر از شهرک بزهکاران درآورده‌اند، استاد و با شگردها و ترفندهای دیگر نیز آشنا شده‌اند.

از همه شهرک‌های اطراف تهران نمونه‌هایی در این کانون‌های نگهداری از بزهکاران یافت می‌شود، اما سهم "خاک سفید" از بقیه بیشتر است. می‌گویند: خاک سفید، کشتزار نوجوانان خاکستری است!

باندبازی در این شهرک‌ها نیز ادا نمیه یافته‌است. درست مثل حاکمیت جمهوری اسلامی، که باندی و جناحی است. همه چیز از بالا شروع شده‌است. ماحی از سر گنده گردد، نی ز دم! وقتی باند انصارحزب ا لله درست می‌کنند و مافیای آدم ربائی و قتل، چرا باید از دیدن شهرک‌های بزهکاران و مناسبات رایج در آن متعجب بود؟ وقتی جنایتکاران حرفه‌ای در باند انصارحزب ا لله قصد جان و مال مثنی دانشجو را می‌کنند، چرا نباید این نوجوانان خردسال قربانی باندها و مافیاهای کوچک و بزرگ در تهران بزرگ باشند؟

حکومت، خشونت را تا مغز استخوان جامعه رسوخ داده‌است. آیت ا لله مصباح یزدی در نماز جمعه می‌گوید و تلویزیون هم پخش می‌کند که اسلام با خشونت حکومت می‌کند. خاتمی می‌گوید خشونت را تئوریزه اسلامی نکنید! اما کبر گوش شنوا؟ وقتی غارتگری را رسماً با خشونت توأم کرده و حاکمیت را در قالب آن ریخته‌اند، چگونه می‌توان انتظار داشت باندهای مواد مخدر، مافیای دست فروشی و گدائی و... در قالب همان خشونت به جامعه تحمیل نشده و قربانیان خود را از فقیرترین محلات و شهرک‌ها انتخاب نکرده باشد؟

باز هم برایتان از یک گزارش درد انگیز که مدتی پیش در روزنامه صبح امروز چاپ شده بود، نقل می‌کنم. تفاوت آنکه شرح جنایتش را برای گزارش نویس روزنامه صبح امروز گفته، با آن‌کس که فروهر و زنش را دیوانه وار زیر ضربات چاقو گرفت، آنست که اولی در باندهای حکومتی دست به جنایت نزده است و دومی در باندهای جنایتکارانه حکومتی دستش به خون آلوده‌است.

«- اسمت؟»

«- محمد»

«- جرم ات؟»

«- شریک قتل زن دائی ام بودم. قاتل را خانه زن دائی ام بردم. با جاقو و تبرزن دائی ام را که حامله بود کشت. زن دائی ام مرا نگاه کرد و گفت محمد نگذار مرا بکشد. تبر را توی دلش چرخاند. بچه توی شکمش هم مرد.»

«- قاتل؟»

«- رفیقم بود.»

این قصه تلخ، سر دراز دارد. مرزهای جنون و جنایت برداشته شده‌است. تفاوت نمی‌کند اهل کدام جبهه باشی.

چند ماه پیش در دانشکده الهیات دانشگاه تهران جسد جوان ۲۸ ساله‌ای پیدا شد که ظاهراً خود را از طبقه چهارم ساختمان به پائین پرت کرده بود، اما روزنامه‌ها خبر را به نقل از پزشکی قانونی و ماموران تحقیق نوعی منتشر کردند که ماجرا به قتل بیشتر شباهت داشت تا به خودکشی. او دانشجوی ارشد کارشناسی الهیات بود. او عضو بسیج دانشجویی بود و دوستانش گفته بودند که از مدتی پیش دچار افسردگی روحی شده بود. نام او را "افشار" اعلام داشتند.

ریشه‌های عمیق این تباهی اجتماعی را باید در یکی از تکاندهنده‌ترین گزارش‌هایی جستجو کرد که روزنامه خرداد، با جسارتی کم سابقه منتشر کرد. خلاصه‌ای از این گزارش را برایتان می‌نویسم.

(افراد مسجد الرسول در خیابان خانی آباد با دو جوان محل درگیر شدند. بسیجی‌ها می‌خواستند این دو جوان را به استاد خودشان ببرند، اما آنها مقاومت

انتظامی و ماموران مبارزه با مواد مخدر می‌دانند که بسیاری از کسانی که وارد این شهرک‌ها می‌شوند به نوعی با مواد مخدر سروکار دارند و به شبکه تولید و توزیع آن وصل‌اند.

سلاطین صفویه، به توصیه هندها مواد مخدر می‌خوردند تا قدرت جنسی خود را تقویت کنند و از حرمسراها جدا نشوند. فتحعلی‌شاه قاجار این کیمیای نکبت و نابودی را در میان خانواده‌های غیر درباری رواج داد و سرانجام، سرانجام، ملوک انگلیسی اسباب و ادوات کشیدن تریاک را به ایران آورد؛ و حالا آمار رسمی معتادان ایران ۲ میلیون نفر و مصرف کنندگان مواد مخدر ۱۰ میلیون نفر ذکر می‌شود. سرخوردگی اجتماعی، محرومیت‌های اجتماعی، ناامیدی نسل جوان کشور نسبت به آینده، حضور شبکه‌های مافیائی توزیع مواد مخدر و انواع فشارهای روانی به مردم و بویژه جوانان، این رکورد جدید را در تابلوی خدمات آقایان در جمهوری اسلامی ثبت کرده‌است. فاجعه همچنان ادامه دارد. آمار مبتلایان به بیماری ایدز را هنوز پنهان نگهداشته‌اند، اما بسیاری از مراکز تحقیقاتی می‌دانند که در کنار اعتیاد تزریقی و بعنوان مولود این نوع اعتیاد، بر تعداد بیماران مبتلا به ایدز روز به روز افزوده می‌شود.

در یکی از همان بولتن‌های تحقیقاتی که استفاده از مطالب و آمارهای آن، در مطبوعات ممنوع است، این جمع بندی ارائه شده‌است:

«اگر مطابق آمار رسمی تعداد معتادان کشور را ۲ میلیون نفر بدانیم و حداقل مصرف آنها را روزی ۱ گرم تریاک فرض کنیم، در طول هر ماه ۶۰ تن تریاک فقط این ۲ میلیون نفر می‌کشند. هر کیلو تریاک پانصد هزار تومان است. به این ترتیب در ماه ۳ میلیارد تومان و در سال ۴۰ میلیارد تومان تریاک در ایران دود می‌شود.»

جای هیچ گونه تردیدی نیست که این رقم را، با توجه به مصرف مواد مخدر در ایران امروز، باید چندین و چند برابر محاسبه کرد. بخش مهمی از این پول به جیب حکومت طالبان در افغانستان می‌رود.

اعتیاد در میان جوانان و نوجوانان بیداد می‌کند. در مدارس شبکه‌های توزیع مواد مخدر فعالند. این قسمت را از گزارشی که روزنامه "آخبار" در مهرماه سال ۷۷ نوشته بود، برایتان نقل می‌کنم:

«- مژگان! سیروس را می‌شناختی؟ ۱۸ سالش بود. تزریقی بود. جنازه اش را در خانه‌ای در شهرک... پیدا کردند. موقع تزریق مرده بود.»

مریم... ۱۵ سالش بود که به جرم مصرف هروئین دستگیرش کردند. - رضا آینه‌ای، توی جردن کواکب‌ن رد و بدل می‌کرد که گرفتنش. - اسم من احسانه. ۲۴ سال دارم. بیکارم. هفده سالم بود، رفته بودم جشنواره فیلم. جلوی سینما آزادی یکبار بچه‌ها یک چیزی بهم دادند. هروئین بود و گرفتار شدم. ۶ ماه هم زندان قصر بودم...»

آنگذر که به فکر زدن و متلاشی کردن سازمان‌های دانشجویی هستند، به فکر متلاشی کردن شبکه‌های توزیع مواد مخدر نیستند. همه چیز گران شده؛ مگر مواد مخدر. قیمت یک "سیگار" از قیمت یک شکلات کمتر است. هروئین گرمی ۲ هزار تومان است. یعنی به قیمت دو کورس تاکسی!*

سن ۵۰ درصد معتادان ایران بین ۱۵ تا ۱۹ سال است. این را روزنامه رسالت به تاریخ ۱۲/۷/۷۷ می‌نویسد. اما همین روزنامه که گردانندگان متحجر و خشک سر آن، در فراهم شدن زمینه‌های اعتیاد در میان جوان‌ها نقش دارد، اشاره به انگیزه و دلیل واقعی این شیوع اعتیاد در میان نسل جوان مملکت نمی‌کند. از سرگردانی و محدودیت‌هایی که خود آنها مروج آن هستند و جوان‌ها را در منگنه این محرومیت‌ها گذاشته‌اند، سخنی نمی‌گوید.

حالا برای آنکه دقیق‌تر دانسته شود پول پرستی، تجارت پیشگی، فساد مالی و وابستگی به شبکه‌های مافیائی مواد مخدر در جمهوری اسلامی چه می‌کند، این خبر را به نقل از برخی مطبوعات داخل کشور باید دانست که سعید امامی و یا اسلامی، معاون سیاسی وزارت اطلاعات و امنیت که در قتل‌های زنجیره‌ای دست داشت و در زندان خود کشتی کرد (به قتل رسید)، به طمع پول حاصل از فروش مواد مخدر، بجای مبارزه با مواد مخدر توصیه کرده بود که در برابر گرفتن حق ترانزیت از طالبان افغانستان، رسماً اجازه عبور مواد مخدر از خاک ایران به اروپا داده شود. البته در این پیشنهاد، علاوه بر ریش و سیبیلی که چرب می‌شد، باب مراوده با طالبان هم برقرار می‌شد. مراوده‌ای که محمد جواد لاریجانی، تورسین جناح راست از همان ابتدای رسیدن طالبان به کابل، از آن دفاع کرده‌است.

می‌بینید که سیاست و فساد و اعتیاد چگونه در هم تنیده‌است!

نوع انفجار اجتماعی در این شهرک‌ها، پیوندهایش تا درون ارگان‌های نظامی جمهوری اسلامی پیش می‌رود.

بزرگ‌ترین مشکل این شهرک‌ها نداشتن آب است؛ در حالیکه نداشتن مدرسه و ضرورت تحصیل در اذهان خانواده‌های ساکن این شهرک‌ها نیز خود مشکل بزرگ‌تر برای آینده‌است. غم نان و درآوردن پول نان آلت‌بزرگ است که غم بی‌آبی و بی‌سوادی بچه‌ها را در سایه قرار داده‌است. بچه‌هایی که روز به روز قند می‌کشند و شبکه‌های چند صد هزار نفره دوره گردی، گدائی، پلاستیک جمع کنی، توزیع مواد مخدر و سرانجام "فحشا" و "خودفروشی" قد و قواره‌ها را زیر چشم دارد!

در رباط کریم مدرسه‌ها سه نوبته است. چند ساعتی بچه‌ها روی زمین و با روی نیمکت‌های درهم شکسته می‌نشینند و هنوز کتاب و دفترچه را باز نکرده، باید آنها را بسته و جا را برای نوبت بعدی خالی کنند. افغان‌های مهاجر، حتی از این موهبت هم محروم‌اند. تکیه و مساجد نصیرآباد را تبدیل به مدرسه آنها کرده‌اند. میز و نیمکتی در کار نیست، همچنان در زمستان‌ها از گرما خبری نیست. روی زمین می‌نشینند و به امید آینده و صلح در کشورشان چیز می‌آموزند. همین تبعیض میان افغان‌ها و ایرانی‌ها، یکی از مشکلات این شهرک‌هاست. بسیاری از این افغان‌ها هزاره و شیعه‌اند، اما اغلب ملاهای محلی و پیشنمازهای محل، خود را شیعه جدا یافته و شیعه‌های افغانی را جدا تافته می‌دانند.

فقر، فحشا، نابرابری اجتماعی، اعتیاد، نگرانی از آینده، تبعیض، زورگوئی، پاره شدن شیرازه‌های فرهنگ ملی مردم، پول پرستی و سقوط بسیاری از معیارهای رایج خانوادگی، در تمام ایران محسوس است، اما در شهرک‌های اطراف تهران بیش از دیگر نقاط. از دزون همین دایره بیم آلود، گسترش جنون در ایران سر برون آورده‌است. آمار نمی‌دهند، اما در جای‌جای محلات تهران با افرادی رویرو می‌شوید که به نوعی گرفتار جنون شده‌اند. در تهران کوچک تعداد کسانی که جنون توام با خشونت دارند زیاد به چشم نمی‌خورد، آنها را از سطح شهر و محلات شمالی آن جمع کرده‌اند، اما در شهرک‌ها وضع بدین گونه نیست. عاقل و مجنون با هم درهم آمیخته‌اند. تعداد آسایشگاه‌های روانی تهران افزوده شده‌است، گرچه این آسایشگاه‌ها بیش از آنکه چهره آسایشگاه داشته باشند، شباهت بسیار به زندان دارند، و تازه هر کسی را هم به این آسایشگاه‌ها راه نیست. همچنان که در قسمت آباد گورستان بهشت زهرا برای گرسنه مانده‌ها و فقیر مرده‌ها جایی نیست. وقتی از جنون خشونت آلود برایتان می‌نویسم، نمونه‌ای را ناچارم ذکر کنم. خشونتی که ۲۰ سال در جمهوری اسلامی به آن دامن زده شده‌است و حالا ابعاد جنون آسای آن را می‌توان در آسایشگاه بیماران خطرناک روانی دید. آنچه را در این ارتباط برایتان می‌نویسم، از روی یکی از نشریات داخل کشور کپی برداری کرده‌ام. کوتاه و دردانگیز، در صفحه حوادث نوشته بود:

«چند سال داری؟

این بهار که بیاید ۱۸ ساله می‌شم؛

شهر نکرده‌ای؟

قراره برام خواستگار بیاد؛

همینجا؟

آره مامانم قول داده که خواستگارو بیاره اینجا؛

می‌خواهی بچه دار بشی؟

آره

بیچاره یادش رفته که بچه‌اش را با ساطور قطعه قطعه کرده است!!»

وقتی ماموران وزارت اطلاعات و امنیت، بعنوان مردان عاقل و امنیتی با داریوش فروهر و همسرش همان کاری را کرده‌اند که این زن جوان با فرزندش کرده، چه جای تشخیص مرز جنون و عقل است؟ چه کسی باید تشخیص بدهد جای چه کسی در آسایشگاه روانی است و جای چه کسی در ارگان‌های امنیتی؟ وقتی کسانی زن و شوهر سالمندی را نیمه شب در خانه‌شان با دهها ضربه چاقو می‌کشند و خود را عقل کل برای هدایت جامعه ایران می‌دانند و قاتل هم شناخته نمی‌شوند و رهبران‌شان هم فراموش می‌کنند این جنون زنگان خطرناک را اگر نه در یک زندان، که در یک آسایشگاه روانی جمع کنند، چرا نباید این زن جوان تکه تکه کردن فرزندش را فراموش کرده و خیال ازدواج دوباره، بچه دار شدن دوباره و لابد قتل دوباره را در سر پیروانند؟

مرزهای عقل و جنون و جنایت، در جامعه بحران زده و در حال انفجار ایران دیگر قابل تشخیص نیست. هر کس که مدعی شود مقام حکومتی است، باید پاسخ بدهد، آنچه در خوابگاه دانشجویان روی داد، آن چه با داریوش فروهر و همسرش شد، آنچه با مختاری و پوپنده شد، آنچه در زندان‌ها شد، نامش چه بود و هست: جنون؟ عقل؟ جنایت؟

اگر بگویند عقل، باید برود و از آن زن ۱۸ ساله آسایشگاه روانی... تهران غنر خواهی کرده و برای ازدواج دوباره به خانه‌اش بازگرداند! بدنبال آدرس این زن جوان زیاد نباید گشت. او در آسایشگاه روانی "رازی"، که حالا شده‌است مرکز روانپزشکی رازی منتظر خواستگار، ازدواج دوباره، بچه دوم و لابد قتل دوم است!

می‌کردند. سرانجام زور بسیجی‌ها بر آن دو جوان غلبه کرد. آنها را کتک زدند، تفتیش بدنی کردند و با خود بردند. جرم آنها این بود که سر گذر ایستاده بودند. خانواده آنها در ساعات نیمه شب توانستند فرزندان‌شان را که توانائی راه رفتن نداشتند از جنگ بسیج بیرون بیاورند. سر و صورت، پاها، پشت و کمرشان کبود بود. یکی از این دو جوان به خبرنگار خرداد گفت: دو نفر از مسئولین بسیج مسجد الرسول که خود دارای پرونده درگیری، زد و خورد و آزار و اذیت مردم هستند، در اتاق گوشه مسجد کارهائی با من کردند که از بیان آن عاجزم. در محل موارد بسیاری هست که برخی از افراد مساله دار که حتی در برخی از دادگاه‌ها پرونده دارند، در راس بسیج قرار گرفته و مانند گروه‌های مافیائی عمل می‌کنند. به گونه‌ای مرا شکنجه کردند که چند بار به حالت اغما فرو رفتم. آنها "اکبراطاعتی فر" را که با من بازداشت شده بود آلت‌بزرگ زدند که تمام بدنش سیاه شده بود. شمس، شوهر خواهر یکی از دو جوان به خبرنگار خرداد می‌گوید: موج شایعات با این دو جوان به گونه‌ای بود که برای حفظ آبرو و حرمت، حتی آن‌ها را دوباره به پزشکی قانونی بردیم. شمس از خانواده شهداست...»

پس از ۵ روز شکایت و ناآرامی مردم درخانی آباد که می‌رفت تا به یک شورش مردمی ختم شود، سپاه پاسداران به مسجد الرسول حمله کرد و پس از چند ساعت درگیری مسلحانه چند تن از افراد بسیج این مسجد را دستگیر کرد و با خود برد. خانی آباد از محلات قدیمی و سرشناس تهران است. محله پهلوان‌های تهران بود. خیلی از قهرمانان کشتی ایران از آن برخاستند. تعصب مذهبی همیشه با غیرت سنتی در این محله همراه بود. بسیج در چنین محله‌ای، با جوانان مردم چنین می‌کند و سنت‌ها را همانگونه نابود می‌کند، که حیثیت و آبروی خانواده‌ها را، انسانیت را، غرور را، آینده را و...

شهرک‌ها

حالا که برایتان از شهرک‌های تهران بزرگ نوشتم، بگذارید به داخل یکی از آنها هم بروم. نه برای کشف شبکه‌های مواد مخدر، بلکه برای شرح شبکه‌های فقر و مسکنت!

"نصیرآباد" یکی از این شهرک‌هاست، که در ۲۵ کیلومتری جنوب غربی تهران و در میان اسلام شهر و رباط کریم واقع است. اگر رباط کریم را پایتخت منطقه به حساب آوریم، نصیرآباد یکی از شهرستان‌های آنست!

رباط کریم از نخستین حاشیه نشین‌های شهر تهران در زمان شاه سرنگون شده‌است. ساکنین اولیه رباط کریم، نخستین گروه قربانیان انقلاب سفید شاهنشاهی بودند که خانه و کاشانه خود را رها کردند و به حاشیه تهران پناه آوردند. دوره گردی، کارهای ساختمانی و کار در کارخانه‌های اطراف تهران شغل بسیاری از روستائیان اولیه ساکن در رباط کریم بود. همین شهرک نشین‌ها، نقش مهمی در انقلاب ۵۷ داشتند. آنها به خیابان‌ها آمدند تا به زندگی رنج بارشان خاتمه بخشیده شود. تا آستانه جنگ با عراق امیدها همچنان زنده بود. با آغاز جنگ بسیاری از جوانان همین شهرک، مانند دیگر شهرک‌ها راهی جبهه‌ها شدند و به دفاع از انقلاب و میهن مشغول شدند. جنگ تمام شد، آنها به خانه هایشان بازگشتند، اما رباط کریم و شهرک‌های مشابه آن دیگر آن شهرک‌های قبل از انقلاب نبودند. چهره این شهرک‌ها، با ورود دهها و صدها هزار آواره جنگی، روستائیان مناطق جنگ زده و مهاجرین افغانی بکلی زیر رو شده بود.

رباط کریم که در سال ۱۳۵۵ فقط ۱۸ هزار جمعیت داشت، این جمعیت در سال ۱۳۷۵ به ۳۲۰ هزار نفر رسید. فتوای ممنوع شدن سقط جنین، تشویق مردم به بچه دار شدن، فتوای مذهبی برای جلوگیری از مصرف قرص ضد بارداری و سیاست افزایش جمعیت امت اسلامی که برای یک دهه تبدیل به استراتژی اجتماعی-مذهبی جمهوری اسلامی شده بود، چنان انفجار جمعیتی را در ایران بوجود آورد که سرانجام برای کنترل آن، چاره‌ای جز پس گرفتن تمام فتاوا و تبلیغات دهه اول انقلاب نیافتند. اما افزایش جمعیت شهرک‌های نظیر رباط کریم، عمدتاً ناشی از خالی شدن روستاها و حاشیه نشین شدن روستائیان است.

رباط کریم ۱۸ هزارنفری به رباط کریم ۳۲۰ هزارنفری تبدیل شد و این توفان جمعیت، از دهکده کوچک "نصیرآباد" هم عبور کرد. "نصیرآباد" که تا انقلاب ۲۰-۳۰ خانوار بیشتر جمعیت نداشت، در سال ۷۵ این رقم به ۴۰ هزار نفر رسید. این جمعیت، همانند جمعیت رباط کریم، از آذربایجان شرقی، زنجان، همدان، کردستان، گیلان، ازبیل و خراسان کوچ کرده‌اند. فقر، بی‌آبی، بی‌رغی و انواع محرومیت‌های زیستی شناسنامه "نصیرآباد" است. در همین شهرک‌ها، و از جمله در رباط کریم و نصیرآباد و اسلام شهر، تعداد زیادی از جانبازان جنگ، معلولان جنگ و افراد و اعضای عادی و کارمندان سپاه پاسداران زمین‌های اهدائی چند ده متری را با خشت و سنگ و آجر بالا برده و برای خود سرپناهی دست و پا کرده‌اند. همین است که هر

خانه ای به اندازه یک قبر گمنام!

آن جامعه بی طبقه و اقتصاد اسلامی که وعده اش را داده بودند، حالا چنان طبقاتی شده که شامل حال مرده ها هم شده است. آن بهشت زهرانی که ۲۰ سال پیش در آن، آیت الله خمینی سخنرانی کرد و گفت که پیغمبر بر دست های پینه بسته بوسه می زد و اسلام، حکومت مستضعفان است و تعلق به دست های پینه بسته دارد، حالا تابلوی تمام نمائی از یک جامعه بشدت طبقاتی است.

هنوز از قبر آیت الله بهشتی و یارانش فواره خون رنگ فوران می زند، اما این دیگر خون آنها که در انفجار حزب جمهوری اسلامی کشته شدند نیست، خون دل خانواده هائی است که دسته دسته به گورستان بهشت زهرا می آیند و برای کفن و دفن ارزان به هر دری خودشان را می زنند. هر کجای بهشت زهرانی که سر و ته آن دیگر نامعلوم است باشد فرق نمی کند، فقط قطعه خاکی که بتوان مرده را تا سر نگرفته در آن نهاد. بسیار اتفاق می افتد که خانواده ها، مرده خویش را شبانه به بهشت زهرا آورده و خود می گریزند، با این امید که مسئولین بهشت زهرا خودشان چاره ای برای دفن آن پیدا کنند. من ندیدم، اما شنیدم که برای این نوع مرده ها، قطعه بزرگ و دوره افتاده ای در یکی از گوشه های بهشت زهرا وجود دارد. در این قطعه، قبرهای دسته جمعی وجود دارد و صبح زود همه مرده های بی سرپرست را، کنار هم در آن دفن می کنند. آنها همه قربانیان یک خیانت بزرگ و تاریخی اند. خیانت به آرمان و آزادی ملتی که در بزرگترین و عظیم ترین انقلاب نیمه دوم قرن ۲۰ شرکت کرد. آرمان خواهان و سرداران این انقلاب در بقول آقایان "لعنت آباد" و به قول مردم "گلزار انقلاب" چهره در نقاب خاک کشیده اند، و سربازان پیاده نظام این انقلاب در قطعه های گمنام و بی نشان بهشت زهرا. گروه اول را قتل عام کردند و گروه دوم را به خاک سپاه نشاندند.

از صبح زود، پشت در قسمت اداری بهشت زهرا، جمع زیادی از مردم عزادار و عزیز از دست داده جمع اند و برای گرفتن جواز کفن و دفن رایگان به هر کس که از در این قسمت بیرون می آید، التماس می کنند. از هر کس که سند و مدرکی دال بر فقر و بی پولی اش طلب می کنند، دست های پینه بسته اش را نشان می دهد. همان دست هائی که می گفتند پیغمبر بر آن بوسه می زده است.

گورستان چنان میان اغنیا، و ضعفا تقسیم شده، که با اولین گردش کوتاه در میان قبرها می توان دید چه کسی در این دنیا خوب خورده و برده و چه کسی با شکم گرسنه سر بر بالین آخرت گذاشته است. سنگ قبرها، قطعات آباد و نزدیک و قبرهای برجسته تعلق به کسانی دارد که در این دنیا هم غم اجاره خانه و نان شب نداشته اند، گورهای بی سنگ و فرو نشسته در خاک نیز، حکایت تام و تمامی است از حیات پر رنج و محرومیت آن کس که زیر آن برای همیشه خفته است.

باز هم از قول یکی از نشریات برایتان می نویسم: ۵۵ درصد مردمی که مرده هایشان را به بهشت زهرا می آورند، پول کفن و دفن و خرید قبر ندارند و مرده هایشان در قطعات رایگان دفن می شوند. این قطعات رایگان نه در بهشت زهرا، بلکه در حاشیه بهشت زهرا قرار دارد. درست مثل تهران و تهران بزرگ. تهران و حاشیه نشین های آن. اغلب این مرده ها، همان زندگانی بوده اند که زیر خط فقر در حاشیه نشین های تهران زیسته اند! حتی برخی خانواده ها، که بسیار هم مذهبی و متعصب دینی هستند پول غسل میت را هم ندارند.

در قطعات آباد و با نام و نشان، مرده ها با آمبولانس سیاه و کرایه ای به بهشت زهرا منتقل می شوند. تشریفات چنان برگزار می شود که تشخیص مرده نمایان باشد. مداح خوش صدا، بلندگو با اکو و فیلمبرداری ویدئویی بخشی از این تشریفات است! این صحنه ها چنان برای توده مردم غم زده و مصیبت دیده ای که آنها نیز آمده اند تا مرده هایشان را به خاک بسپارند، بدیع و شگفت آور است، که برای دیدن آن گام به گام با صاحبان این عزای با شکوه حرکت می کنند و حتی خودشان را به صف جلو می رسانند، تا بلکه فیلمشان گرفته شود!

قطعات خانوادگی و آرمگاه های خصوصی در انتظار این اشراف مردگان ایست. آنها در آرمگاه هائی به خاک سپرده می شوند که ۵ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان قیمت دارد و ۲۴ قبر گنجایش. قطعات رایگان، اغلب پشت غسالخانه و با فاصله ای نسبتا دور از آن قرار دارد. در نقاط دور افتاده بهشت زهرا، آنجا که از چهار گوش های بزرگ و سیمان کاری شده عبور می کنید، به محوطه جدیدی برای قبرهای رایگان پای می گذارید. خاک را با بولپوزر زیر و رو کرده اند تا برای قبرهای رایگان آماده شود. کسی وقت اضافی برای خاکسپاری رایگان ندارد و به همین دلیل محوطه را با بولپوزر زیر و رو کرده اند. در زیر همه آن قطعات سیمانی که پشت سر می گذارید، مرده هائی خفته اند که کسی پول کفن و دفنشان را هم نداشته است. در این محوطه وسیع نه از درخت انتری است و نه از سبزی و سنگ قبر. یک تابلوی سیاه رنگ بزرگ، نام دفن شدگان را بر پیشانی خود ثبت کرده است. همین!

* یک کورس تاکسی تلفنی، ۱۰۰۰ تومان است.

اشاره. دکتر صدرالدین الهی، استاد قدیمی روزنامه نگاری، گزارشگر بین المللی و پژوهشگر تاریخ و ادبیات ایران، در شماره خرداد ماه نشریه "روزگارنو" یاد داشت کوتاهی درباره حزب توده ایران و نشریه "راه توده" نوشته است. این شماره روزگارنو را یکی از همکاران راه توده، همراه با یادداشت کوتاه و محبت آمیزی به آدرس راه توده پست کرده است. ضمن ابراز تشکر از ارسال کننده نشریه و سپاس فراوان نسبت به عنایتی که نویسنده یادداشت "دکتر صدرالدین الهی" نسبت به نشریه راه توده از خود نشان داده و جسارت قلم همیشگی خود را، این بار در حق حزب توده ایران به کار گرفته اند، نوشته ایشان را برگرفته از روزگارنو در زیر می آوریم.

از این یادداشت، تنها یک جمله، بسیار کوتاه و دو کلمه را حذف کرده ایم و عنوان را هم به سلیقه خود انتخاب کرده ایم. به دو دلیل: اول آنکه اظهارنظری است کمی غلوآمیز درباره چند پارچگی حزب توده ایران در مهاجرت، دوم آنکه اگر ایشان کلام و یا اصطلاحی را به یاری گرفته اند تا متهم به هواداری از حزب توده ایران نشوند، دلیلی وجود ندارد در یک نشریه توده ای این نوع "اسم شب" ها چاپ شود!

توده ای هائی که من می شناسم!

تعداد دوستان توده ای من اندک نیست. توده ای هائی که صمیمانه به آن طرز فکر و مکتب بسته بودند و هستند و گمان می برم که تا روز مرگ هم این دلبستگی را از دست ندهند.

اخیرا، کم کم دارد دلم برای حزب توده و این دوستان که گاه صادق ترین، مهربان ترین و با شرف ترین های زندگیم را در میان آنان یافته ام، می سوزد.

می پرسید چرا؟ خیلی ساده است. باقی مانده های حزب توده، هنوز آدم هائی هستند که از یک نظم مبارزاتی و سیستم عقیدتی برخوردارند. هنوز فکر می کنند که رفیق "کیانوری" اگر اشتباه کرده، بقیه هستند که راه او را ادامه بدهند. سرخم می سلامت، شکند اگر سبوسی.

اینها دو سه تا روزنامه دارند که هر کدام مدعی اند توده ای واقعی آنها هستند. الحق در میان این روزنامه ها، "راه توده" که مرتب برای من می رسد، روزنامه ایست با کیفیت بالای روزنامه ای. هم خوب خبر می دهد و هم تفسیرها را باب طبع خودشان خوب می نویسند. اگر گیرتان، آمد بگیری و ببینید تا صدق عرایضم بر شما روشن شود.

اما چرا دلم برای حزب توده و بچه های توده ای می سوزد؟ خیلی ساده است، برای اینکه اینها مبدل شده اند به "کیسه بوکس" جناح چپ که می کوشند با کویدن حزب توده، چهره شکست خورده خود را پنهان دارند.

حقیقت اینست که توده ای ها براساس اصل انتقاد و انتقاد از خود، در این سال ها همه اشتباهات را قبول کرده اند و معتقدند که با نوازی تازه ای هنوز قادرند حرفی برای گفتن داشته باشند.

من، اما بارها به این تر "آزموده" را آزمودن خطاست" فکر کرده ام و مفهوم آنرا پیش خود سنجیده ام و دیده ام چه حرف درستی است. چرا که آزموده شده هائی که حتی به خطای خود معترف نیستند، می خواهند در بازار مبارزه بمانند و برای این بقاء محتاج "کیسه بوکس" هستند که این "کیسه بوکس" چیزی جز حزب توده و توده ای ها نیست. شگفت آنکه راست سنتی ما، اگر این اطلاق بر جماعت ویلان و سیلان دست راستی ما صادق باشد، کمتر به پروپای حزب توده می پیچد، یا لااقل آن را فراموش شده می پندارد. اما نوعی چپ که اسم خودش را گذاشته "چپ مستقل" یا "چپ جدید" و اصلا هدف و برنامه اش معلوم نیست که چیست؟ تا وارد بحث سیاسی می شود، اول ضربه ای به "کیسه بوکس" حزب توده می زند و بحث سیاسی خود را با اتهام خیانت حزب توده آغاز می کند. این چپ تشنه کام قدرت سوراخ دعا را گم کرده است. بسیاری از آنها چه در زمان شاه و چه در حال حاضر با دستگاه امنیتی رژیم همراه و همکار بوده اند و توجیه این همکاری را فقط دشمنی با حزب توده می دانند و این خیلی بداست.

من، بخدا نه توده ای بوده ام، نه توده ای هستم. اما از اینکار بهیچوجه خوشم نمی آید که پشت نقاب تزویر آزادی خواهی و لیبرالیسم، با مشت زدن به "کیسه بوکس" که بهر حال در تاریخ سیاسی کشور ما نقش انکار ناپذیری داشته است، بخوایم سوار اسب قدرت بشویم. ■

آقای کروبوی!

شما هم نگوئید مردم می دانند!

و پافشاری می کردند که مسلمانان در زندان ها با مارکسیست ها بر سر یک سفره ننشینند و هم غذایی با آنها نداشته باشند. در واقع مسلمانان زندانی ضمن زندگی مشترک با زندانیان کمونیست، اجتناب را که لازمه ایسان و مسلمانی است با آنها داشته باشند. جمعی عمل نمودند که از آن جمله آقای سید هادی هاشمی بودند. سید هادی داعی داشت و اصرار داشت در ماه مبارک رمضان که خود روزه دار بود، به پذیرایی روزه خواران از جمله مارکسیست ها می پرداخت.»

در برابر چنین استدلالی تنها می توان گفت:

جناب آقای کروبوی!

آن بحث مخرب مربوط به "خودی" و "غیرخودی" که اکنون در جمهوری اسلامی توسط کسانی نظیر آیت الله مصباح یزدی تا مرزبندی بین انسان درجه ۱ و انسان درجه ۲ پیش رفته و امثال شما و دوستانتان در مجمع روحانیون مبارز را نیز تا پشت مرزهای "خودی" به عقب رانده، در حقیقت از همان دورانی شروع شد که شما در نامه خودتان به آن اشاره و آن را تائید کرده اید. همین مرزبندی، آن قتل عام تاریخی زندانیان سیاسی در سال ۶۷ را بدنبال آورد که یکی از سیاه ترین فصول تاریخ جمهوری اسلامی است. قتل عامی که در آستانه سالگرد آن هستیم. همین دیدگاه، امروز میلیون ایران و از جمله محمد مصدق را مرتد می شناسد و متکی به همین دیدگاه حکم قتل فجیع شخصیت مبارز و شریفی نظیر داریوش فروهر را صادر کرد. از درون و متکی به همین دیدگاه امثال "سعید اسلامی" ها تا مغز استخوان جمهوری اسلامی نفوذ کردند. کشمیری ها و کلاهی ها نیز زیر پوشش همین مرزبندی خودی و غیر خودی (هر که ریش داشت و نماز خواند متحد ماست و هر کس نداشت و نخواهد با ما و از ما نیست) دو انفجار کمر شکن حزب جمهوری اسلامی و نخست وزیری را توانستند سازمان بدهند. این مرزبندی فاجعه بار، از همان زمان شروع شد که شما به آن اشاره کرده اید و حیرت زده باید پرسید: هنوز کافی نیست؟

حزب توده ایران، از همان نخستین سال پیروزی انقلاب، بارها و بارها گفت و نوشت و منتشر کرد، که مرزبندی ها نه براساس ریش و نماز شب، بلکه براساس طرفداری و مخالفت با آرمان های انقلاب، شروع می شود و ضرورت تاخیر ناپذیر دارد که نیروهای طرفدار انقلاب - چه نماز بخوانند و چه نخوانند - در یک جبهه متحد جمع شده و هر کس سهم خویش را در دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن برعهده گیرد. آنها که از ابتدا و با تمام نیرو در برابر این پیشنهاد ایستادند و بر ضرورت اتحاد بین مذهبپوین تاکید کردند و حتی در این جهت دست به هر توطئه ای زدند، امروز در برابر امثال خود شما نایستاده اند؟ آن مسیر اشتباه، به این کوره راه مخوف ختم شده است!

آنها که گفته می شود در زمان شاه و با هدایت ساواک در میان هسته های چریکی مجاهدین خلق نفوذ کردند و آن انشعاب باصطلاح مارکسیستی را ترتیب دادند، بسیار دوراندیشانه تر از آنها که حکم جدائی سفره غذای مارکسیست ها و مذهبپوین را در زندان شاه صادر کردند، می دانستند که دست به چه سرمایه گذاری بزرگ و دراز مدتی برای جدائی صفوف مبارزان و مخالفان دیکتاتوری شاه زده اند. این سرمایه در دوران انقلاب که همه در یک صف متحد در برابر دربار شاهنشاهی ایستادند بشدت به خطر افتاد، اما بزرگترانی که دربار شاهنشاهی را نیز می چرخانند، خیلی زود توانستند با استفاده از افرادی نظیر حسن آیت، دارو دسته مظفریقانی، سران توطئه گر حجتیه، افرادی که اکنون در شورای رهبری جمعیت های مرتلفه اسلامی جمع شده اند و مرتجعین مذهبی، این جدائی را پیگیری کرده و بار دیگر آن را جا بیندازند. نام و نقش افرادی را به خاطر آورید که قتل عام زندانیان سیاسی را به اجرا گذاشتند و آن ها را امروز و در ۱۰ سال گذشته، در قوه قضائیه، در قوه مجریه، در حساس ترین ارگان های امنیتی، در زندان ها، نماز جمعه ها، روزنامه هائی نظیر کیهان، بنیادهای عظیم مالی نظیر کمیته امداد، بازرسی کل کشور و... یابید و عملکردشان را در بر باد دادن آرمان های انقلاب به خاطر آورید.

البته در اینجا بحث بر سر موضع گیری ها و حرکات ماجراجویانه برخی سازمان ها و گروه های مدعی مارکسیسم و سوسیالیسم در دوران اولیه پیروزی انقلاب نیست، بحث بر سر یک انحراف اساسی و رسیوخ و جا افتادگی یک جدائی بزرگ و خناس برانداز در میان صفوف مذهبپوین، مارکسیست ها، دگراندیشان و ملیون در جامعه ایران است. بحث بر سر انحرافی است که اگر در ابتدا جدائی میان مارکسیست ها و مسلمانان را واجب شرعی می دانست، بعدها جدائی از مهندس بازرگان (که اتفاقا از جمله زندانیان طرفدار بی خدشه فتوای جدائی سفره مسلمان ها و مارکسیست ها بود) و نهضت آزادی

حجت الاسلام مهندس احمد منتظری اخیرا مصاحبه ای با هفته نامه "پیام هاجر" کرده و نقطه نظرانی را پیرامون توطئه برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری مطرح کرد. از جمله این نکات اشاره ای بود به آخرین نامه آیت الله منتظری به آیت الله خمینی پیرامون نقش نیروهای نفوذی در اطراف آیت الله خمینی در جهت تیره ساختن روابط آن دو. در همین مصاحبه احمد منتظری، که بعد از محمد منتظری، فرزند ارشد آیت الله منتظری محسوب می شود، اشاره کرده بود که یکی از دلائل دشمنی ها با وی و یکی از انگیزه های جدی تلاش نیروهای نفوذی برای برهم زدن روابط وی با آیت الله خمینی، مخالفت های وی با شکنجه و اعدام در زندان های جمهوری اسلامی بوده است.

بدنبال انتشار این مصاحبه، آیت الله مهدی کروبوی، دبیر مجمع روحانیون مبارز و رئیس مجلس سوم پاسخ و توضیح مشروحی برای نشریه "پیام هاجر" ارسال داشته، که در شماره ۲۷۷ این نشریه، به تاریخ ۱۲ مرداد، ماه ۷۸ چاپ شده است.

آیت الله کروبوی در این پاسخ و توضیح مطالبی را مطرح می کند که ابتدا گزیده هائی از آن را نقل می کنیم.

آقای کروبوی می نویسد: «جناب آقای مهندس احمد منتظری! هرگز بنا نداشته و ندارم در مورد عملکرد و حوادث دوران قائم مقامی حضرت آیت الله منتظری چیزی به صورت رسمی بگویم یا بنویسم، لیکن با کمال تاسف، جنابعالی در مصاحبه ای با هفته نامه "پیام هاجر" مطالبی غیر واقع و تحریف شده گفته اید که بناچار و برخلاف میل باطنی و رغبت درونیم، برای جلوگیری از تضييع حق امام تذکر نکاتی را واجب و لازم دیدم. قبل از ورود به مطلب یادآوری این نکته ضروری است که برخوردهای خشن و دور از عدل و انصاف و خارج از نزاکت و ادب را که در سال های بعد از رحلت امام با معظم له شده است محکوم می کنم و با صراحت اعلام می نمایم که بنظر این جانب بسیاری از برخوردها با ایشان خارج از آن چیزی است که امام انجام داده اند.»

در این پاسخ و توضیح چند نکته مطرح می شود که انگیزه ما برای پرداختن به نقطه نظرات آقای کروبوی همین نکات است، چرا که بنای حزب توده ایران، از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون، همواره بررسی عملکردها و نقطه نظرات روحانیون بوده است و نه اختلافات فقهی و یا شخصی آنها با یکدیگر. تاریخ در این باره قضاوت های جدی تری خواهد کرد و حزب توده ایران نیز، بعنوان معمار سیاست چپ انقلابی و واقع بین در برابر جمهوری اسلامی و اسلام، جمع بندی تاریخی خود را بموقع ارائه خواهد داد.

دوباره پاسخ آیت الله کروبوی به حجت الاسلام احمد منتظری بسیار می توان نوشت و حتی آنرا مبنای یک بحث همه جانبه تر قرار داد، اما در این مختصر، دو نکته بسیار مهم و تاریخی از نامه توضیحی آیت الله کروبوی مورد نظر ماست. دو نکته ای که به صدها نکته دیگر راه می یابد و سرانجام نیز گریزی از این راه یابی نیست! اما به وقت خود.

آقای کروبوی می نویسد: «... یادآوری خاطره ای از زندان درباره آقای سعید هادی [برادر سید مهدی هاشمی، که در پرونده ای که برای آیت الله منتظری ساخته شد، برای او در بیت آیت الله منتظری نقش مهمی قائل شده بودند] درخورد توجه است که در پی ماجرای تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ که ماهیت خود را آشکار کردند و برخی بچه مسلمانان را مانند شریف واقفی به جرم پایداری در اندیشه کشتند، و یا آنانی که حاضر به تغییر ایدئولوژی نشدند، ارتباطات سازمانی آنان را قطع کردند و عملا تسلیم پلیس شاه و ساواک نمودند، نیروهای مخلص و مبارز مسلمان، از جمله علما و روحانیون وارسته و مبارز در بیرون و درون زندان صف خود را از آنان جدا کردند

درباره سید مهدی هاشمی با صراحت گفته نمی شود، اما آنچه که به اشاره گفته می شود، آنست که او با نفوذ در بیت آیت الله منتظری زمینه قبضه قدرت را بعد از درگذشت آیت الله خمینی فراهم می ساخته که طبعاً و مطابق اشاراتی که می شود، آیت الله منتظری نیز خود قربانی این قبضه قدرت توسط سید مهدی هاشمی و یارانش می شده است.

حالا باید از خود پرسید: آنچه که درباره سید مهدی هاشمی حدس زده می شد، به اجرا درنیامد تا درباره آن قضاوت شود، اما مگر آنچه که اکنون شده، غیر از آن است که نگران آن بودید و بودند؟ سرنوشت باصلاح طرفداران آرمان خواه آیت الله خمینی، اکنون مگر جز آنست که می گفتند اگر سید مهدی هاشمی قدرت را قبضه کند، خواهد شد؟ مهدی هاشمی اگر کودتا هم می کرد، مگر سرنوشت آیت الله منتظری جز آن می شد که اکنون هست؟ و تازه همه اینها فرضیات و حدسیات است! آنچه که به واقعیت پیوست، بسیار دردناک تر از آنست. به لیست ۲۷۵ نفره قربانیان دوران وزارت اطلاعات و امنیت حجت الاسلام فلاحیان نگاه کنید، که بخشی از آنها از روشنفکران و دگراندیشان بودند که ربوده شدند و به قتل رسیدند و یا زن و همسر و دختران مردم بودند که همه نوع مورد استفاده قرار گرفتند و سرانجام نیز سر به نیست شدند. نمی توان قبول کرد که شما اسامی این قربانیان را در اختیار نداشته باشید و از جزئیات نیز با اطلاع نباشید. چه فرقی است میان قتل شیخ قنبرعلی، با قتل مترجم وارسته ای بنام "میرعلانی" و "فاطمه قائم مقامی"؟

اگر اهداف سیاسی در پیگیری پرونده قتل های منتسب به سید مهدی هاشمی دنبال نمی شده - که می شده - و عدالتخواهی منظور بوده است، بفرمائید که چه تفاوتی است میان دو معمم: یکی سید مهدی هاشمی و دیگر شیخ علی فلاحیان؟ که از سر اتفاق دومی در جریان پرونده سازی برای آیت الله منتظری، بازجوی اولی هم بوده است!

بدین ترتیب، کودتائی که نگران آن بودند، انجام شد، اما نه آنگونه که پیش بینی شده بود!

نوشته اید که امام نگران نفوذ در بیت آیت الله منتظری بود و... جناب آقای کروبی!

یکی از بزرگترین نقطه ضعف های حاکمیت، از همان ابتدای پیروزی انقلاب تا کنون و طی این ۲۰ سال، همین تمرکز قدرت در بیت ها و قانونمند شدن امور در جمهوری اسلامی بوده است. این ضعف بزرگ همچنان ادامه دارد و با چاپلوسی تمام، و تحت عنوان دفاع از مقام رفیع رهبری، در مطبوعات - بویژه مطبوعات جناح راست - به آن دامن زده می شود. اگر بجای مقابله با انحراف در بیت ها، به تقویت آزادی مطبوعات، قبول حضور همه احزاب در جامعه، برگزاری انتخابات توأم با آگاهی مردم از موضع گیری ها و پایگاه های طبقاتی نمایندگان مجلس و... همت گماشته شده بود، جانی برای یکه تازی احتمالی سید مهدی هاشمی و یکه تازی واقعی و فاجعه بار امثال سعید اسلامی ها طی ۱۰ سال باقی می ماند؟

این غفلت بزرگ نیز، از همان بینش خودی و غیر خودی و جدا کردن سفره غذا در زندان های شاه شروع نشد؟

نوشته اید که امام به آیت الله منتظری بسیار نصیحت کردند و... چرا نباید به خاطر آورد که آیت الله منتظری نیز از این نوع توصیه ها و نصیحت ها بسیار کرده است. توصیه موکد و پیاپی وی به آیت الله خمینی مبنی بر ضرورت پاکسازی وزارت اطلاعات از افراد "خراب" (به لفظ و اصطلاح خود وی) ناپجا بود؟ توصیه به پایان بخشیدن به جنگ نادرست بود؟ توصیه و خواست جلوگیری از کشتار زندانیان سیاسی غلط بود؟ تاکید بر عدم صلاحیت قضائی امثال حجج اسلام نیری، رئیسی و رازینی که هر سه در قتل عام زندانیان سیاسی احکام قضاوت گرفته و در نقش حکام شرع در زندان ها حاضر شدند، غلط بود؟ شما باید بدانید، که همین آقایان باصلاح حاکم شرع، دست در دست امثال لاجوردی و حسین شریعتمداری و حسن شایانفر و حاج داوود رحمانی در زندان های اوین و گوهر دشت چگونه دست به قتل عام زدند!

در کشاکش نصیحت به یکدیگر و پاکسازی بیت ها از افراد نفوذی، آنها که می دانستند چه باید بکنند، کار خودشان را کردند: جنگ را روی دست مردم گذاشتند، فرزندان انقلاب را به دار کشیدند، اندیشمندان انقلابی را کشتند، آیت الله منتظری را خانه نشین کردند، رحم به فرزند آیت الله خمینی نکردند، با بدترین و زشت ترین شایعات امثال شما را از صحنه راندند و مجلس چهارم را در دست گرفتند تا قوانینی نظیر "تظارت استصوابی" را از آن بگذرانند و موقعیت خود را تثبیت کنند. بزرگترین قرض خارجی را روی دست ملت ایران گذاشتند و استقلال ملی کشور را با شعار مرگ بر استکبار به زیر سؤال بردند! به غارت تاریخی مردم و میهن دست زدند، فحشا و فساد و فقر را در حد تازاج شده ترین کشورهای امریکا لاتین به ایران تحمیل کردند و...!

را هم به آن اضافه کرد و ملیون غیر وابسته به این نهضت را هم مشمول آن کرد. بحث بر سر آن اندیشه منحرفی است، که امروز دولت خاتمی و امثال اکبرگنجی، سعیدحجاریان، بهزادنبوی و روحانیونی نظیر کدیور و خوبینی ها را هم از زیر خیمه خویش می راند و اگر این کج راه از بنیاد چاره جویی نشود، می رود تا به مقابله ای خونین با دولت و جمع طرفدار آن ختم شود. رسوایات این انحراف، باید ابتدا از ذهن کسانی پاک شود، که اگر نتوانند چنین کنند، خود قربانی بزرگ این اندیشه مخرب، در این مرحله از مقابله با جنبش مردم خواهند بود.

بر ما معلوم نیست سید مهدی هاشمی در دفتر آیت الله منتظری چه کرده است و واقعیات مربوط به پرونده ای که برای وی و برادرش ساختند تا بر مبنای آن آیت الله منتظری را از صحنه حذف کنند، کدام است؟ اما آنچه که شما در نامه خویش به آن اشاره کرده و بر مبنای آن، وی را منحرف اعلام داشته اید، نه تنها انحراف نیست، که خلاف آنست. اینکه یک مسلمانی با زبان روزه و استوار بر سر ایمانش، با کسانی که اعتقاد به این فریضه دینی ندارند بر سر یک سفره بنشینند و درعین پذیرائی از آنها خود فریضه اش را به جای آورد، یک سلوک مدنی، انسانی و دمکراتیک است. این سلوک را امروز مقایسه کنید با اندیشه و رفتار امثال سعید اسلامی ها در جمهوری اسلامی و صادقانه به خود پاسخ دهید: کدام یک از آنها به رفتار انسانی نزدیک بوده اند؟

آقای کروبی!

شما در نامه خود نوشته اید: «... درباره سید مهدی هاشمی نیز کجی ها و نادرستی ها بیشتر از آن است که به توضیح نیاز داشته باشد... امام از همان سال های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی کوشیدند که آیت الله منتظری را بر آن دارند که بیت و دفترشان را از افراد ناصالح پاکسازی کنند - بویژه سید مهدی هاشمی را از اطراف خود دور سازند - لیکن با کمال تأسف نتوانستند... چنانکه آگاهی دارید قتل های مشکوک بوسیله باند سید مهدی هاشمی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با کشتن آیت الله شمس آبادی و شیخ قنبرعلی آغاز شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی با کشتن شیخی به نام حشمت و دو فرزندش ادامه پیدا کرد...»

آنچه را درباره جنایات سید مهدی هاشمی بر شمرده اید و پیش از شما در کتاب خاطرات حجت الاسلام ریشه ری آمده و در دردنامه احمد خمینی نیز بدان پرداخته شده را امروز مقایسه کنید با جنایاتی که با فتوای روحانیون و بدست امثال سعید اسلامی ها در جمهوری اسلامی انجام شده و می شود. روحانیونی که شما به خوبی می دانید کیستند و نبض جمهوری اسلامی را چگونه در اختیار دارند. به هر نتیجه ای که در این مقایسه رسیدید، آن را صادقانه اعلام دارید. ما هم خفه کردن آیت الله شمس آبادی را (به هر دلیل و بهانه، حتی ارتباط با حجتیه و ساواک شاهنشاهی و یا شیخی بنام قنبرعلی با اتهاماتی مشابه) محکوم می دانیم و هر کس که در این عمل دست داشته، از نظر ما نیز مجرم است. خواه سید مهدی هاشمی باشد و یا هر کس دیگری. تا اینجا اختلافی با مذهبیهون نداریم، اما آنجا که خفه کردن یک روحانی سالمند جرم محسوب می شود، اما خفه کردن دگراندیشان در خانه های تیمی وزارت اطلاعات و نیروهای انتظامی فریضه دینی به حساب می آید، صف ما از آنها جدا می شود. از نظر ما جنایت، جنایت است، خواه در حق روحانی و خواه در حق غیر روحانی. حالا، به لیست قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی نگاهی بیندازید! سالمندانی نظیر دکتر "جودت" (۱) را به خاطر آورد که در سن ۸۰ و اندی در زندان اوین و در جریان قتل عام زندانیان سیاسی به دار کشیدند.

شرح جذائی سفره مذهبیهون با مارکیست ها در زندان و بدنبال انشعاب مشکوک و سازمان داده شده در سازمان مجاهدین خلق، امروز به فصل خونین ربودن و خفه کردن آنها، به فصل هولناک شبیه خون به خوابگاه دانشجویان، به فصل زندانی شدن کدیور در زندان اوین و زندانی شدن آیت الله منتظری در خانه اش کشیده است.

بر این کتاب و بر این فصول نقطه پایان بگذارید!

تا چنین نشود، آن جبهه متحدی که از ارتجاعیون مذهبی و غارتگران اجتماعی تشکیل شده، در برابر صفوف پراکنده آرمان خواهان - چه مذهبی و چه غیر مذهبی - همچنان ابتکار عمل را بدست خواهد داشت. فاجعه اینست!

وقت قبول ایسن واقعیات و بررسی ریشه های واقعی آن فرا
نرسیده است؟

اگر روی سخن با امثال شماست، به این دلیل است که حساب شما از
امثال آیت الله خزعلی و مصباح یزدی جداست و انتظار آنست که بزرگترین
درس ها، از اشتباهات گذشته، از جانب شما و هم اندیشان شما گرفته شود، که
تا چنین نشود آمیدی به تحول در جمهوری اسلامی و رهایی از جنگال تیز جبهه
متحد ارتجاع و سرمایه داری غارتگر و تجاری کشور نیست! این امید، ابتدا با
تجدید نظر در آن اندیشه ای شروع می شود که بموجب آن سید هادی هاشمی به
دلیل نشستن بر سر سفره مارکسیست ها در زندان شاه طرد شد!

آیت الله کربوبی در نامه خود و در ارتباط با مخالفت آیت الله
منتظری با اعدام ها می نویسد: «... احمد عزیز! شما در مصاحبه خود در مورد
منافقان زندانی که بر سر موضع خود ماندند و به سزای اعمالشان رسیدند، جمله
ای به کار بردی که شگفت انگیز است. منافقان محاربی که در آن دوران هر روز
در کوی و برزن، نماز جمعه ها و یا اماکن مهم دولتی آن ترورها، بمب گذاری ها
و جنایت ها را انجام دادند و بسیاری از مردم انقلابی و در صحنه و یا مسئولان
مملکتی را به شهادت رساندند، تا آنجا که هنوز داغ ایشان و فقدان وجودشان
کاملاً محسوس است و با اینکه به ایشان این امکان داده شد که توبه کنند و به
آغوش ملت و نظام اسلامی باز گردند تا در جرایم آنها تخفیف نیز داده شود،
می بینیم که عده ای از ایشان بر مواضع باطل خود پافشاری می کنند و قبل از
پیروزی سپاهیان اسلام در عملیات مرصاد درون زندان آشوب براف می اندازند و
آن دسته از زندانیان را که به نظام اسلامی اظهار وفاداری کرده اند را کتک
می زنند. وقتی با این افراد برخورد می شود، شما از آن به عنوان "خون به ناحق
ریخته شده یاد می کنید!"»

آقای کربوبی!

فاجعه ای که در دهه ۶۰ در زندان های جمهوری اسلامی روی داد و
سرانجام نیز به قتل عام زندانیان سیاسی انجامید، تحت هیچ شرایط و هیچ
بهانه ای توجیه پذیر نیست و هرگز نیز فراموش نخواهد شد. براین اساس،
استدلال های شما در پاسخ به احمد منتظری به هیچ روی پذیرفتنی نیست.
چگونه می توان اعدام گروه گروه از مجاهدین خلق، که در زندان بر سر اعتقادات
خود باقی مانده و به جمع توابعین نفرت انگیز و ترحم برانگیز نبیوسته بودند را
توجیه کرد؟ حتی اگر آنها به قول شما، در زندان سر به شورش برداشته و به
توابعین حمله ور شده باشند. توابعینی که خون زندانیان را در شیشه کرده بودند. از
زندانی در بند، حتی اگر شورش کرده باشد چه کاری ساخته است که بموجب آن
باید اعدام شود؟ از توبه یاد کرده اید. از زندانیان جان بدر برده سوال کنید تا
برایتان بگویند امثال حسین شریعتمداری، مدیر مسئول کنونی کیهان چگونه
توبه می گرفت و توب می ساخت، تا اگر نمی دانید برایتان روشن شود. این
استدلال و سخن شما، در آینده زمینه توجیه توبه هائی نخواهد شد که
می گویند این روزها در زندان های ایران و با تحت فشار جسمی و روحی گذاشتن
دانشجویان در تدارک آن هستند؟ غم انگیز نیست که اتفاقاً بیشتر این فشارها
متوجه فعالان دستگیر شده دفتر تحکیم وحدت صورت می گیرد!؟

در این زمینه نیز باید در تفکر خود بصورت ریشه ای تجدید نظر
کنید. وقتی اصل توبه در زندان را پذیرفتید، آنوقت توبه دانشجویان دفتر تحکیم
وحدت را هم باید بپذیرید! وقتی اصل اندیشه توبه و تقاضای عفو را پذیرفتید،
آنوقت باید فشار به امثال کریاسچی و کدیور برای توبه و تقاضای عفو را هم
بپذیرید!

در نامه و پاسخ خود، به انفجارها و ترورها اشاره کرده اید.
حزب توده ایران نیز اعتقاد عمیق دارد که آن حوادث بسیار درد
انگیز و بسیار تاثیر گذار بر ادامه مسیر جمهوری اسلامی بود؛ اما از فرد
مطلعی نظیر شما، انتظار می رفت و می رود که با حوادثی که مسیر انقلاب
ایران را تغییر داد، بسیار ریشه ای تر برخورد کنید.

آن ترورها، که ابتدا با ترور آیت الله مطهری آغاز شد، یکی از
بزرگترین و جدی تری طرح های امپریالیسم جهانی برای جلوگیری از تثبیت
دستاوردهای انقلاب و تعمیق انقلاب ۵۷ بود. همانگونه که حمله ارتش عراق به
ایران این هدف را در نظر داشت. آن ترورها، حتی اگر مجاهدین خلق هم مجری
آن نمی شدند، آنها که ابتکار عمل در دستشان بود، به نوع و شیوه دیگری آن را
سازمان می دادند. تمام هوشیاری آن بود، که در دام این ترفند نیفتاده و چنین
توطئه ای خنثی می شد. سهم و نقش رهبری سازمان مجاهدین خلق در این
ارتباط روشن است، اما سهم بلندپایگان جمهوری اسلامی در این عرصه کدام
است؟

آزادی، یعنی آگاهی. انفجار و ترور از یک سو، و شکنجه و اعدام و
کشتار از سوی دیگر آزادی های برآمده از دل انقلاب ۵۷ را به مسلخ برد و اگر
امروز غفلت شود، شما و دوستانان نیز قربانیان بعدی این مسلخ اید!

ماجرای انفجارها و ترورها، باید بسیار ریشه ای تر از آنچه شما در
نامه خودتان به آن اشاره کرده اید بررسی شود. اگر شما نکنید، دیگران خواهند
کرد و بعنوان فصلی از تاریخ جمهوری اسلامی ثبت خواهند کرد. این ساده بینی
است، اگر وجود و حضور امثال کشمیری را در نخست وزیری و نقش او را در
انفجار ساختمان نخست وزیری جدا از همان "اتحاد براساس ریش و نماز"، "اتحاد
بین خودی و غیر خودی" و... بررسی شود. فاجعه بسیار عمیق تر از این هاست،
چنانکه رسوبات آن هنوز در ذهن امثال شما نیز باقی است.

قتل عام زندانیان سیاسی را که احمد منتظری از آن بعنوان خون به
ناحق ریخته شده یاد می کند، خلاصه کرده اید در مقابله با مجاهدین بر سر
موضع در زندان ها و پس از عملیات مرصاد. حتی اگر مجاهدین
خلق در زندان شورش هم کرده باشند، مقابله با چنین شورش قتل عام چند
هزار نفره در عرض چند روز است؟ در کجای دنیا، با شورش در زندان ها چنین
کرده اند؟ اگر با این اندیشه وداع نکنید، آنوقت باید بپذیرید که پاسخ به
تظاهرات دانشجویان در اعتراض به بسته شدن روزنامه سلام هم یسورش
فاشیستی به خوابگاه دانشجویان است!

شما در نامه خود تغافل کرده اید، اما تاریخ که تغافل نخواهد کرد!
در آن قتل عام که احمد منتظری از آن بعنوان خون به ناحق ریخته شده یاد
می کند، صدها عضو، کادر و رهبران سالمند حزب توده ایران و جمع زیادی از
وابستگان دیگر سازمان های سیاسی غیر مذهبی که در زندان و در اسارت
بودند، قتل عام شدند. آنها هم تحت تاثیر عملیات مرصاد مجاهدین خلق شورش
کرده بودند؟

آنها به جرم شورش قتل عام شدند و یا قربانی همان اندیشه جدائی
سفره مارکسیست ها با مسلمانان شدند؟ اندیشه ای که هم آن روز و هم امروز،
غارترگران و مرتجعین مذهبی برای مکیدن آخرین رمق های باقی مانده از انقلاب
۵۷ و تثبیت موقعیت خویش در جمهوری اسلامی همچنان بر آن پای می فشارند!
حتی اگر آنچه را بعنوان پاسخ احمد منتظری در اختیار نشریه
"پیام هاجر" گذاشته اید، نوعی سیاست برای باقی ماندن تشکیلات تحت رهبری
شما در صحنه سیاسی جمهوری اسلامی بتوان ارزیابی کرد، باید با صراحت
گفت که زمان تاثیر گذاری این نوع سیاست ها دیگر گذشته است. صفوف
مدافعان آرمان های انقلاب ۵۷ و طرفداران تحولات در ایران آنقدر بیش از هر
زمان دیگری، در جمهوری اسلامی از هم متمایز شده و مردم با آن کاملاً آشنا
شده اند. متکی به این آگاهی عمومی و خواست دهها میلیون مردم ایران برای
تحولات در تمامی عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فکری و... انتظار
می رود که شما نیز در معیارها و برداشت های گذشته تجدید نظر اساسی کنید!

درباره آنچه که آیت الله کربوبی در ارتباط با اختلافات آیت الله
خمینی با آیت الله منتظری مطرح می کند نیز، باید گفت که اشتباهاتی که
آیت الله خمینی در طول رهبری جمهوری اسلامی مرتکب شد، بسیار تاثیر
گذرتر از اشتباهاتی بود که برای آقای منتظری بر شمرده می شود. همین که بعد
از درگذشت آیت الله خمینی، امثال خود آقای کربوبی و میرحسین موسوی به
حاشیه رانده شده و خانه نشین شدند و دهها همفکر و همسنگر وی نیز اگر
در گوشه زندان نباشند، در خلوت خانه خویش درانزوا بسر می برند و یا زیر تیغ
دادگاه ویژه روحانیت قرار دارند، حاصل یکی از اشتباهات بزرگ آیت الله
خمینی است. اشتباه در درک از وحدت روحانیت نه براساس گرایش ها و
وابستگی های طبقاتی آنها، بلکه بر مبنای اطلاع آنها از فقه و شریعت! همین
که امثال آیت الله خزعلی با حکم آیت الله خمینی در شورای نگهبان قرار
گرفته و راه را برای تسلط ارتجاعی ترین افکار مذهبی باز کردند، خود گوشه ای
از اشتباهات آیت الله خمینی است. وقتی از نفوذ در بیت آیت الله منتظری
صحبت می شود، تغافل در برابر نفوذ در بیت آیت الله خمینی شرط تامل و
انصاف نیست. نگاهی به سرانجام احمد خمینی باید انداخت. همین نفوذ و تاثیر
گذاری بود که جنگ فرسایشی با عراق را، مانند قتل عام زندانیان سیاسی روی
دست مردم ایران گذاشت و کمر انقلاب بزرگ سال ۵۷ را شکست.

تاریخ بی رحمانه قضاوت خود را خواهد کرد!

زیر نویس:

۱- دکتر جودت، عضو هیات سیاسی حزب توده ایران بود.

اکبر گنجی و افشاگری های بزرگ!

برنامه هویت

نقش کیهان

پرونده سازی برای روشنفکران

"تلنگرسفت" به سیرجانی

سرکوهی در چنگ امامی

سرنوشت پیروزی دوانی



سعید امامی (عکس بالا) هنگام سخنرانی برای ائمه جمعه سراسر کشور در سال ۵۷. عکس پایین حسین شریعتمداری مدیرمسئول کیهان و دوست صمیمی سعید امامی است، که این روزها افشاگری پیرامون او جریان دارد!

اکبر گنجی که خود اکنون صاحب بسیاری از اطلاعات است، در ادامه و درباره این تلنگر سفت که مرگ سیرجانی را در بازداشتگاه اختصاصی سعید امامی بدنبال آورد، می نویسد:

براستی این "تلنگرسفت" چگونه به روح سعیدی سیرجانی خورد که آنچنان پشیمان شد و به سخن آمد؟ سعید امامی در جلسه شورای استان یکی از استان ها، پس از مرگ مشکوک سعیدی سیرجانی با افتخار نحوه برخورد خلاف انسانیت خود با وی را در یکی از جلسات شرح داده است. برآستی اگر چنان "تلنگر سفتی" به هر شخص دیگری وارد می شد، چه عکس العملی از خود نشان می داد؟

اکبر گنجی که می داند این "تلنگر سفت" کدام است، بنا بر ملاحظات آن را شرح نمی دهد. گنجی در چند نوبت به حسین شریعتمداری، سرپرست و مدیر مسئول کیهان، یاد آور می شود که اگر خواهان حقایق است، اصرار کند تا سخنرانی سعید امامی در سمینار ائمه جمعه و سفرای جمهوری اسلامی منتشر شود. بدین ترتیب معلوم می شود که سعید امامی برای سفرای جمهوری اسلامی نیز تعیین تکلیف می کرده است.

در همین مقاله که در آن نحوه تهیه کتاب و برنامه تلویزیونی هویت، با رهبری سعید امامی، پسر آیت الله خزعلی، حسین شریعتمداری، حجت الاسلام حسینیان و حسن شایانفر تشریح شده و اشاره به ضبط تلویزیونی صحبت های عزت الله سبحانی در زندان جمهوری اسلامی و علیه نهضت آزادی نیز دارد، اشاره به ماجرای پیروز دوانی نیز می شود.

اکبر گنجی و پیروز دوانی

اکبر گنجی می نویسد که نامه افشاگرانه فرج سرکوهی را "پیروز دوانی" در ایران منتشر کرد. آنچه که گنجی در باره سرنوشت پیروز دوانی در مقاله خود بدان اشاره می کند، در واقع آخرین و تازه ترین اطلاعاتی است که درباره سرنوشت وی در مطبوعات ایران انتشار می یابد، که با توجه به مطلع بودن اکبر گنجی به بسیاری از مسائل مربوط به پرونده قتل های سیاسی-حکومتی سال گذشته و ماجرای سعید امامی، باید این اطلاعات را مورد توجه جدی قرار داد.

اکبر گنجی می نویسد:

((... فرج سرکوهی در همان زمان، ماجرائی که در دوران آدم ربایی توسط سعید امامی بر او رفت را در نامه مورخ ۱۴/۱۰/۷۵ به طور کامل شرح می دهد که آن نامه بطور مخفیانه به خارج رفت و در آنجا منتشر شد و در ایران نیز توسط پیروز دوانی، که گفته می شود بعدها در سال ۷۷ توسط محفل اطلاعاتی به قتل رسید، منتشر می شود....))

مرور پی گیرانه روزنامه ها و نشریات داخل کشور نشان می دهد که در میان تمام سرمقاله نویسان این نشریات، "اکبر گنجی"، پیگیرترین نویسنده ایست که پرونده قتل های سیاسی-حکومتی، سعید امامی و سرانجام، روزنامه "کیهان" را دنبال می کند.

سلسله مطالبی که او در روزنامه "صبح امروز" نوشته و می نویسد، افشاگرانه ترین اسنادی است که تاکنون درباره قتل های سیاسی-حکومتی سال گذشته، قتل های مشابه در سال های اخیر، برنامه امنیتی "هویت"، سال های شکنجه و اعتراف در زندان های جمهوری اسلامی، تواب سازی در زندان ها، ماجرای امنیتی فرج سرکوهی، قتل سعیدی سیرجانی در بازداشتگاه مخفی و اختصاصی سعید امامی، نقش و عملکرد روزنامه کیهان و مدیر و سردبیر آن و... منتشر شده است.

مطالبی که به قلم اکبر گنجی در نشریات داخل کشور منتشر می شود، نشان می دهد که اطلاعات ارائه شده توسط وی، مستندترین اطلاعاتی است که در رابطه با مسائل بالا در نشریات داخل کشور انتشار می یابد. پاره ای از همین اطلاعات گهگاه و همراه با اطلاعاتی جدید و تازه، در قالب طنز و به قلم سید ابراهیم نبوی در روزنامه نشاط منتشر می شود.

تکانه دهنده ترین مقاله ای که تاکنون مستند به اسناد و مدارک در باره ارتباط گردانندگان روزنامه کیهان با وزارت اطلاعات و امنیت و شخص سعید امامی به قلم اکبر گنجی منتشر شده، مقاله ای است که در تاریخ ۲۴ تیرماه در روزنامه صبح امروز انتشار یافت. این مقاله مشروح، سپس در تاریخ ۲۶ تیر ماه، یکبار دیگر و به خواست خوانندگان صبح امروز، همراه با عکس بزرگی از سعید امامی در حین سخنرانی در سمینار ائمه جمعه سراسری ایران منتشر شد. سعید امامی در این سمینار که در سال ۷۵ تشکیل شد، مبنای فرهنگی-امنیتی وزارت اطلاعات و امنیت را تشریح کرد، که در واقع چیزی نبوده، جز همان تئوری که بر اساس آن بعدها قتل روشنفکران و سیاستمداران ملی ایران آغاز شد.

عکسی که روزنامه صبح امروز از سعید امامی چاپ کرد، همان عکسی بود که پیشتر در قم تکثیر و توزیع شده بود و مدت ها در بایگانی روزنامه جمهوری اسلامی نگهداری می شد و انتشار آن ممنوع بود.

اکبر گنجی در مقاله خود اشاره مستقیم به سیستم اعتراف گیری در بازداشتگاه های اختصاصی سعید امامی کرده و تلویحا می نویسد که حسین شریعتمداری، مدیر مسئول کیهان در کنار سعید امامی به این بازداشتگاه ها راه داشته است، محرمانه ترین بایگانی های وزارت اطلاعات توسط سعید امامی در اختیارش قرار می گرفته و آن دو هماهنگ با یکدیگر عمل می کرده اند.

اکبر گنجی در بخشی از مقاله خود از بازجویی سعید امامی از سعیدی سیرجانی یاد می کند، آنجا سعیدی سیرجانی زیر شکنجه می شکنند و می نویسد:

((... اونچه که باعث شد من امشب خودم خواش کنم که بیایند این برنامه رو ضبط کنن، صحبتی است که از دو روز پیش شروع شده، ولی شاید ده دقیقه پیش یک تلنگر سفتی به روح من خورد...)) (کتاب هویت ص ۲۸۹)

بحث های آستانه کنکره آینده سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

شکوفائی ج.ا.

ریشه درک غلط از یک اصطلاح

در ادامه بحث ها بین «دیدگاه اکثریت و دیدگاه اقلیت» در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، «مازیار کاکون» در شماره ۲۱۲ (۳۰ تیر ۱۳۷۸) نشریه کار، روند کنونی رشد تدریجی جامعه ایرانی را از دیدگاه تغییرات فرهنگی و درک سیاسی از این تغییرات چنین توضیح می دهد: «سازمان یابی قانونی لایه های مختلف اجتماعی بر محور مضامین جاری جنبش حقوق مدنی اینک مطالبه ای دسترس پذیر شده است.»

تحول فرهنگی در ایران، که آن را باید یکی از دستاوردهای انقلاب بهمن ۵۷ دانست، در آن حد از اعتبار قرار گرفته است، که اگر توطئه های امپریالیستی، مقاومت ضد ملی ارتجاع و ماجراجویی ها در بدنه جنبش سد راه تکامل آن نشود و جبهه ضدارتجاع بتواند بر کمبودهای نظری و تشکیلاتی خود فائق آید، جایجایی طبقاتی در حاکمیت احتمالا با عوارض کمتری برای مملکت ما صورت خواهد گرفت. تغییر ترکیب طبقاتی حاکمیت در ایران، «تضاد عمده» داخلی کشورما را در حال حاضر تشکیل داده است. در این جایجایی، محتمل ترین و در چشم انداز ترین حالت، سرمایه داری تجاری، زمینداران بزرگ و غارتگران اجتماعی همراه با روحانیون متحد خویش، باید از قدرت مطلق به زیر کشیده شده و سرمایه داری ملی تولیدی بر آن غلبه کند. البته، در این جایجایی قدرت طبقاتی، تمام کوشش را باید بکار برد تا در جهت عدالت اجتماعی، موقعیت زحمتکشان در حاکمیت، به سود آنها از وضع کنونی خارج شود.

در این روند، باید کوشید که خواست های فردا، تحت هر شرایطی، امروز به یکباره و بصورت انفجاری طرح نشود. در این درک، دیالکتیکی ظریف نهفته است: خواست ها باید از آنچنان مضمونی برخوردار باشد، که بتواند وسیع ترین ائتلاف جبهه ضدارتجاع را بدور خود جمع و نیرو و توان آن ها را متمرکز کند. جنبش خواست هایی که می توان آن ها را به اصطلاح «کوچکترین و ممکن ترین» خواست نامید، صفوف جبهه را برای خواست های آینده حفظ می کند.

محتوای این «کوچکترین و ممکن ترین» خواست ها می تواند از نظر کمی و هم کیفی سرعت رشد کند. چنین امری در مبارزات اجتماعی و در طول تعمیق بحران اجتماعی و نزدیک شدن زمان حل «تضاد عمده» مرحله، پدیده ای استثنایی نیست. لذا باید با وسواس و دقت به جمع آوری فاکت ها و تجزیه و تحلیل آنها برای تعیین خواست های روز پرداخت، تا از راست روی و در نتیجه عقب ماندن از جنبش و چپ روی، که به تازانین بدسرنجام جنبش و بر باد رفتن نیرو و امکانات و شرایط مساعد بیانجامد، دچار نشد.

زننده یاد احسان طبری در بحث درباره «دیالکتیک سیر خودبخودی و سیر آگاهانه» در مبارزه نیروی نو با نیروی کهن در کتاب «یادداشت ها و نوشته های فلسفی و اجتماعی»، از جمله می نویسد: «(تناسب بین «تسریع» و «تضج»، بین «آگاهانه» و «خودبخودی» از اهم مسائل در پراتیک انقلابی است. عامل آگاه فقط تا حد معینی می تواند راه را کوتاه کند، نه بیش، ولی عامل آگاه حتما باید راه را بعدا علی کوتاه کند. این روح انقلابی تاکنیک نبرد آگاهانه است. ولی عامل آگاه نمی تواند هرچه که بخواهد عملی نماید. زمان لازم است. زمان برای آنکه: نو تجربه لازم را کسب کند، کهنه سست پایه تر شود، جامعه به لزوم غلبه نو آگاه شود و اعتقاد یابد.

تکیه فقط به سیر خودبخودی، به پروسه تضج تدریجی، اپورتونیسم، رفرمیسم، تاکنیک پروسه، کرنش در مقابل خودبخودی است. تکیه فقط و یک جانبه بر روی عامل آگاه، بر روی تسریع آگاهانه، بر روی عامل ذهنی، حادثه جویی، بلاتکسیم، اوانگاریسم، پیش دودین و اوتوتوریسم سیاسی است. تمام اهمیت در درک تناسب صحیح این زوج متضاد و یافتن عمده در میان آن زوج است...»

از سویی دیگر باید «کوچکترین» خواست، بتواند شکاف را به جبهه مقابل حمل کند و با متزلزل ساختن جبهه مقابل، بر قدرت عمل خود بیافزاید.

رشد فرهنگی جامعه امروز ایران، در درک عمومی این دیالکتیک و در عمل سنجیده می شود.

ساختار طبقاتی جامعه کنونی ایران، در ارتباط با سطح رشد یافته فرهنگ در ایران، پس از تجربه بزرگ انقلاب بهمن ۵۷، همانگونه که «مازیار کاکون» نیز در مقاله خود برمی شمرد، آن زیربنای عینی و ماتریالیستی ای را تشکیل می دهد، که امکان تغییرات تدریجی و رفرمیستی را - جدا از شکل و شیوه گذار از این روند - در ایران امروز ممکن می سازد.

اما، متأسفانه بحثی که در نشریه کار و از سوی رهبران سازمان اکثریت جریان دارد، نه تنها التفات لازم را به این واقعیت (که از سوی کاکون مطرح می شود) ندارد، بلکه در شناخت از وظایف استراتژیک و تاکتیکی دچار ذهن گرای است. همین ذهن گرایی در جریان رویدادهای اخیر جنبش دانشجویی خود را در قالب اعلامیه ها و سرمقاله های نشریه «کار» خود را نشان داد.

ریشه این ذهن گرایی، در ناروشتی تعریف ها و الویت ذهن بر عین در تحلیل ها نهفته است و اهداف نه بر پایه تحلیل همه جانبه از شرایط خاص لحظه، بلکه بر پایه «واکنش» در برابر این یا آن تجربه مشخص تاریخی تعیین می شود.

مثلا، در پاسخ به «فرخ نگهدار، آقای «بهزاد کریمی» با صراحت علت اساسی مخالفت [۱] «(دیدگاه اکثریت) با نظرات «(دیدگاه اقلیت)»، مبنی بر ضرورت کوشش برای تحقق تغییرات تدریجی ممکن در شرایط کنونی در ایران را، در تجربه ای خلاصه می کند، که آن را با اشاره به سیاست سازمان از مقطع سال ۶۰ «مشی شکوفایی جمهوری اسلامی» می نامد. او معتقد است، تن دادن به «(دیدگاه اقلیت)» در سازمان اکثریت، یعنی تکرار این تجربه گذشته. او چنین می نویسد: «... اگر به پشت سرمان نظری بیفکنیم، یادمان خواهد آمد که در زمان مشی «شکوفایی جمهوری اسلامی»، سازمان ما از نظر متدیک دچار یک فاجعه شد [زیرا] که به صحنه سیاسی کشور از زاویه «خط امامی» ها نگرست ... همه سود و زیان جنبش ملی، دموکراتیک و عدالتخواهانه را با سود و زیان این جریان عیار کرد.» در جایی دیگر، او با اشاره به «(ظن آن دسته از رفقا که سیاست مرکزی سازمان مبنی بر دموکراسی، [می تواند] قربانی سیاست متحول کردن جمهوری اسلامی از درون آن شود)»، عملا نگرانی و بی باوری خود به امکان تحولات تدریجی در ایران را نشان می دهد. به نظر او کوشش برای «(زایاندن جمهوری و دموکراسی از دل جمهوری اسلامی)» عبارت است از «(حل شدن در حکومتگران)»، در حالی که «(برنامه عمل دیگر [دیدگاه اکثریت]، بر تمایز و استقلال خود با حکومتگران اصرار می ورزد)».

به عبارت دیگر انگیزه عمده «(دیدگاه اکثریت)» برای پافشاری بر شعار سرنگونی (خجولانه) جمهوری اسلامی از این توهم ناشی می شود، که مبادا به «(شکوفایی جمهوری اسلامی)» کمک شود! [۲]

بدین ترتیب باید پذیرفت، که «(دیدگاه اکثریت)»، بجای تحلیل شرایط مشخص برای نتیجه گیری های سیاسی، سیاست خود را بر پایه «واکنش» در برابر تجربه ای مشخص در گذشته قرار می دهد. به این ترتیب، واقعیت موجود در جامعه هرچه باشد اهمیت ندارند، هدف باید اتخاذی سیاسی باشد که با سیاست گذشته تفاوت داشته باشد! اصل بر برجسته بودن تفاوت دو سیاست است، نه بر ضرورت حرکت با جامعه و واقعیات جاری در آن!

بدینیهی است که آموختن از تجارب گذشته برای مبارزات حال و آینده، شیوه ای پسندیده و عقلانی است. اما، شرط چنین امری نتیجه گیری مکانیکی از تجربه گذشته نیست. «بهزاد کریمی» خود از نادرست بودن نتیجه گیری مکانیکی واقف است و خطاب به «فرخ نگهدار» می نویسد: «(فرخ عزیز! بی آنکه قصد مقایسه این زمان با سال های ۶۰ و ۶۱ را داشته باشم، ...)، اما خود، عملا در چارچوب نتیجه گیری مکانیکی از گذشته باقی می ماند.

برای روشن شدن این امر، باید در ابتدا روشن ساخت منظور از «(شکوفایی جمهوری اسلامی)» چیست؟، تا سپس توانست به این پرسش پاسخ داد، که تن دادن به «(این فاجعه)» حتما باید (بطور مکانیکی) با «(از دست دادن هویت تاریخی)» همراه باشد و به «(حل شدن در حکومتگران)» ختم شود یا خیر؟

۱- «شکوفایی جمهوری اسلامی»

پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ در ایران حکومتی چندگانه تشکیل شد. امروز ابعاد، مرزها، سازمان ها و شخصیت های «جبهه ارتجاع» و «جبهه ضدارتجاع»، این چندگانگی ۲۰ ساله بیش از پیش برای همگان روشن شده است. موقعیت و نفوذ آیت اله خمینی به مثابه رهبر بلامنازع انقلاب در سال های پس از بهمن ۵۷، موجب شد که بخش «چپ» حاکمیت، که به «خط امام» معروف شده، بتواند در تصویب قوانین، از جمله قانون اساسی جمهوری اسلامی، نقشی برتر را ایفاء کند. در حالی که بخش «راست» و ارتجاعی-سنتی با متحدان خود توانست در مراکز پراهمیت مانند سپاه، کمیته های انقلاب، بنیادهای مالی و... نفوذ کرده و به کمک سازمان های مافیایی خود - حجتیه و موتلفه - و همچنین احزاب علنی و نیمه علنی دیگر - حزب جمهوری اسلامی، جامعه

روحانیت مبارز تهران - به توسعه شبکه قدرت خود در ساختار حکومتی جمهوری اسلامی بپردازد.

بلون تردید در پیروزی ارتجاع نادرستی این برداشت، که مسلمان یعنی انقلابی و خواست غیرواقع بینانه حفظ "وحدت" مسلمین نقش پراهمیتی ایفا نمود و مسئولیت سنگینی را برای "خط امام" و شخص آیت‌الله خمینی ببار آورد. صدمات سنگین وارد آمد به اهداف انقلاب: آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، که از جمله با کشتار غیرقانونی و بربرمنشانه زندانیان سیاسی توسط ارتجاع همراه بود، بخشی از محتوای این مسئولیت تاریخی را تشکیل می‌دهد، که باید در موقع خود بدان پرداخت.

آنچه که در بحث حاضر باید به عنوان محتوای خواست «شکوفایی جمهوری اسلامی» مورد بررسی و توجه قرار گیرد، محتوای روندی است، که می‌بایستی راه نفوذ و برتری نیروهای ارتجاعی را از طریق حفظ و توسعه آزادی‌های بدست آمده و در قانون اساسی تضمین شده، می‌بست. باید استقلال ملی با حفظ منافع عالی‌ه ایران - برای مثال پایان جنگ پس از آزاد سازی خرمشهر - تحکیم می‌شد و با حفظ ثروت‌ها و امکانات ملی در خدمت بالابردن سطح زندگی توده‌ها میلیونی، به وسیله‌ای برای توسعه عدالت اجتماعی تبدیل می‌شد. همه این نتایج باید سب راه تحریف اهداف انقلاب می‌شد.

چنین روندی متأسفانه طی نشد، اما مگر می‌توان از طی نشدن این روند نادرستی خواست «شکوفایی جمهوری اسلامی» را نتیجه گرفت و از آن همانند جن از بسم‌اله وحشت داشت؟ این خواست از تحلیل مشخص شرایط تاریخی پس از پیروزی انقلاب نتیجه شد. شناخت حزب توده ایران از بخش ارتجاعی در حاکمیت و ضرورت زدن بند به دست و پای آنان، از یک‌سو از طریق افشاء و بر ملا ساختن اهداف ارتجاعی و شیوه‌های سرکوب گرانه آنان، و از سوی دیگر از طریق هشدارهای حزب به جریان‌های چپ‌رو در کشور درباره نقش منفی تاریخی (حتی کمکی برای ارتجاع) ماجرا آفرینی‌ها، از چنین برداشت عینی شرایط مشخص تاریخی پس از پیروزی انقلاب نشأت می‌گرفت، و البته در آن تجربه گذشته (وقایع سال‌های ۳۰ تا ۱۳۳۲) بکار گرفته شد.

مسئولیت "خط امامی"‌ها در دست نیافتن به خواست فوق مسئولیت سنگینی است، اما مگر می‌توان نقش وقایعی را که نظریه پرداز «دیدگاه اکثریت» درباره «یک‌سال و نیم نخست پس از انقلاب [و در ارتباط] با حرکات چپ‌روانه و گاه ماجراجویانه» توسط سازمان فدائیان خلق ایران ندیده می‌گیرد، ندید؟ مگر می‌توان موضع گیری‌ها و تحرکات ماجراجویانه دیگر جریان‌های چپ‌رو را از قلم انداخت؟ غفلت از شناخت و پذیرفتن نظرات حزب توده ایران درباره چندگانگی حاکمیت پس از پیروزی انقلاب توسط هر دو جریان فوق اکنون موضوع بررسی نیست. اگر نظریه پرداز «دیدگاه اکثریت» در سازمان فدائیان اکثریت برای توجیه مخالفت خود با خواست «شکوفایی جمهوری اسلامی»، پیروزی وسیع ارتجاع را در جمهوری اسلامی تنها به مقوله «حاکمیت مذهبی»، رژیم آخوندی و ولایت فقیه محدود می‌سازد و تنزل می‌دهد، و آلترناتیو برای جمهوری اسلامی را تنها «استقرار یک جمهوری لائیک و مبتنی بر دموکراسی» خلاصه می‌کند، آنوقت باید گفت که او حتی امروز هم که دست «جبهه ارتجاع» وسیعاً باز شده است، همچنان ذهنیت خود را بجای واقعیت عینی قرار می‌دهد و شناخت و تجربه جدی از چندگانگی حاکمیت در جمهوری اسلامی نشان نمی‌دهد.

۲- «از دست دادن هویت تاریخی»

بهزاد کربسی "خطاب به "فرخ نگهدار" می‌نویسد: «برنامه عمل تو، ما را در حکومتگران حل ... [و بدین ترتیب همانند سال‌های ۶۰ و ۶۱] از هویت تاریخی خود جدا...» خواهد کرد.

آلترناتیو مورد نظر وی، «جمهوری لائیک مبتنی بر دموکراسی» است، اما وی هیچ مرزبندی را در باره محتوای این جمهوری با مثلاً جمهوری اسلامی اعلام نمی‌کند. بنابراین، چنین آلترناتیوی می‌تواند از همان محتوایی برخوردار باشد، که جمهوری اسلامی برخوردار است: حاکمیت سرمایه‌داری! همانطور که انواع آن با ولایت فقیه" و یا بلون آن در جهان و در منطقه وجود دارد [۳].

چه تضمینی وجود دارد که آن آلترناتیو، همان جمهوری شکوفا شده‌ای باشد که ایشان در نظر دارد؟ اگر آن هویتی که ایشان نگران بر باد رفتن آنست، همانا جدا شدن از خواست و اراده مردم باشد، آنوقت باید پرسید اصرار و از جمله بلند کردن پرچم ابتکار "تحریم انتخابات ریاست جمهوری" بیش از هر زمان دیگری در جدا شدن سازمان اکثریت از محتوا و هویت تاریخی آن نقش ایفا کرد و یا فریاد چند گانگی حکومت در ابتدای دهه ۶۰ و کوشش برای جلوگیری از به قدرت دست یافتن ارتجاع مذهبی و سرمایه داری غارتگر تجاری؟

بدین ترتیب خطر اساسی آنست که در آینده محتوای آلترناتیو مورد نظر ایشان حداکثر به سطح خواست یک حزب بورژوازی محدود می‌شود. این هدف به

اصطلاح استراتژیک عبارت از آن است که از طریق انتخابات آزاد و با "حفظ قواعد بازی"، در انتخابات پیروزی بدست آورده و دولت را تشکیل داد، و در صورت داشتن اکثریت لازم، قانون اساسی و یا بخشی‌های از آن را نیز تغییر دهند. این شیوه‌ای معمول در کشورهای غربی است، که البته می‌توان آن را "برنامه استراتژیک" نیز نامید، اما با کمی دقت روشن است، که هدف در تحلیل نهایی تغییراتی در سطح روبنایی در جامعه با مضمونی کمی و رفرمیستی است. امری که غیرمعمول نیست، اما باید جای تاریخی آن را روشن ساخت.

این نقشی است که بصورت بسیار جدی در دیدگاه‌های فرخ نگهدار نیز، علیرغم کوشش وی برای واقع بینی و ارائه تحلیل پیرامون جامعه ایران، آنجا که به تحلیل از آرایش طبقاتی حاکمیت و همچنین شناخت از امپریالیسم جهانی می‌رسد، هویت تاریخی سازمان فدائیان اکثریت را فراموش می‌کند.

حزب توده ایران، در اتخاذ سیاست هیچ گاه دچار وحشت «در حکومتگران تحلیل رفتن» نشده و یا نگران «از دست دادن هویت تاریخی» خود نبوده است. علت این امر، حرکت بر اساس اهداف تاکتیکی، برای رسیدن به هدف استراتژیک است. این تاکتیک‌ها پوسته از دل واقعیات عینی و سطح رشد جامعه ایرانی استخراج شده‌اند. برنامه استراتژیک حزب توده ایران، برقراری جامعه سوسیالیستی است. مبارزه برای دسترسی به این هدف را ما از طریق توضیح مواضع سوسیالیستی خود دنبال می‌کنیم. این وظیفه را زنده یاد جوانشیر، «وظیفه سوسیالیستی» حزب ما می‌نامد. این در حالی است، که حزب ما برای خود «وظایف دموکراتیک» نیز قائل است، که در مبارزات روزمره مطرح می‌شوند. این «اهداف دموکراتیک» حزب ما با اهداف افسار و طبقات دیگر می‌توانند و باید در انطباق باشند، تا زمینه عینی «اتحاد عمل» را در مبارزات اجتماعی ارایه دهد.

البته می‌توانند این «اتحاد عمل»‌ها، «اتحاد یکطرفه» نیز باشند. یعنی اتحادی باشند که بر برپایه تحلیل علمی خود از شرایط مشخص و خاص تاریخی، بدان عمل می‌کنیم، در حالی که متحدان ما از افسار و طبقات دیگر، به دلایل متفاوت ذهنی و پخاطر مواضع ضدتوده‌ای خود، قادر نیستند مضمون عینی و ضرورت تاریخی آن را دریابند. امری که مانع جدی اتحاد عمل نیروهای آرمان‌خواه مذهبی با حزب توده ایران پس از پیروزی انقلاب شد.

هر نوع شرکت در یک بحث تئوریک، در تدارک کنگره آینده سازمان فدائیان اکثریت، بطور عینی، مضمونی جز این امر نخواهد داشت.

سیاست علمی «اتحاد و انتقاد» حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی دارای همین محتوای عینی ناشی از سطح رشد تاریخی جامعه و برخاسته از «وظایف دموکراتیک» روز در برابر حزب ما بود. حزب توده ایران نباید متأثر از تزلزل‌های جدی در مواضع نیروهای باصلاح "خط امام" آن دوران، از شناخت و سیاست خود عبور کند، و حتی یکطرفه به مشی خود ادامه ندهد. چنین شیوه‌ای می‌توانست حزب توده ایران را تا سطح جریان‌های ذهنگرا تنزل دهد. ما باید به مانع اجتماعی موجود بر سر راه چنین اتحادی - به باورهای مذهبی مردم - توجه می‌کردیم، بغرنجی شرایط را درک می‌کردیم و در جهت آینده به سیاست خود ادامه می‌دادیم و از این سیاست یک نیروی اجتماعی برای تحولات بعدی - و یا شکوفایی جمهوری اسلامی - می‌ساختیم. برای رسیدن به این هدف، بهای سنگینی پرداخت شد، اما آنچه امروز در برابر ما قرار دارد و دهها میلیون ایرانی آن را به شناختی عمومی تبدیل کرده و تاکتیک‌هایی که وسیعاً از سوی طرفداران دوم خرداد و تحولات دنبال می‌شود، همان مضمون واقع بینانه‌ای را دارد که حزب ما با جمع‌بندی اوضاع جامعه ایران آن را بیان داشت و بعنوان سیاست خود اتخاذ کرد. صحنه‌ای که امروز در برابر ما قرار دارد، حکایت از همان چندگانگی حکومتی، چند گانگی روحانیت، رد نظریه کاست روحانیون، ضرورت اتحاد عمل نیروهای طرفدار تحولات و دهها تاکتیک و شناخت حزب توده ایران در ابتدای پیروزی انقلاب ندارد؟

بهزاد کربسی با اشاره به این امر که «بخشی [که منظور همان "خط امامی"‌ها است] از خود مدافعان جمهوری اسلامی است که از درون حکومت آرام آرام به جنبش دموکراتیک و ترغیب‌خواه ایران رو می‌کنند...» و اعتراف به اینکه سازمان فدائیان اکثریت نقشی در این «رو آوردن آرام آرام» ایفا نساخته است، می‌پرسد «مگر ما ترسیم کننده خطوط فکری جدید آن بودیم؟». البته حق با اوست، در آن روزهای دور که سازمان چریک‌های فدائی خلق بجای عمل به وظیفه تاریخی خود، تن به ذهنگراشی و ماجراجویی چپ‌روانه داد از ایفای چنین نقشی غافل ماند. اکنون نیز، بیم آن می‌رود که در مهاجرت گرفتار چنین غفلتی شده و در دام بحث‌های ۱۰ ساله اخیر همچنان باقی مانده و از اوضاع داخل کشور غافل بماند.

بهزاد کربسی در نامه یک صفحه‌ای خود در "کار"، ۸ بار به زعم خود از اشتباهات سازمان و رهبران آن یاد می‌کند و تأکید می‌کند، که اکثریت تنها با رای «دسته‌ای از رفقا» فراهم آمده است، که حتی «تلاش‌های» دیدگاه اکثریت را «برای جبران عقب ماندگی از اوضاع کشور [را بر باد دادن] سیاست مرکزی سازمان» می‌پندارد.

اکنون پرسش آنست که آیا «دیدگاه اکثریت» تردیدی درباره اشتباه آمیز بودن سیاست کنونی خود دارد؟ (بقیه در ص ۲۲)

نگاهی به تحلیل های هیجان زده "کار"، "نامه مردم" و "راه کارگر" در جریان تحصن دانشجویی

آن اسب سرخی که بر گرده اش پریدند!

ع. کلباگ

نشریات وابسته به احزاب و سازمان های سیاسی، چه در داخل و چه در خارج از کشور، حوادث و رویدادهای ایران را مورد بررسی قرار می دهند. از جمله حوادثی که مورد توجه آنها قرار گرفت رویداد حمله به خوابگاه دانشجویان، تحصن اعتراضی دانشجویان و شورش بود که در تهران هدایت شد. این که همه به رویدادهای ایران توجه پیدا کرده و آن را دنبال می کنند و برای خوانندگان و طرفداران خود آن ها را تحلیل می کنند، جای خوشحالی است، اما باید دید این تحلیل ها از پشت چه عینکی انجام می شود، حوادث چگونه بررسی می شود و چه نتایجی از آن ارائه می شود. بغرنجی های اوضاع درک می شود؟ وظایف روز تعیین می شود؟ برای سوالات پاسخ یافت می شود؟

بعنوان نمونه ببینیم حوادث اخیر مربوط به جنبش دانشجویان از پشت چه عینکی در نشریات حزبی و سازمانی دیده شد: در خارج از کشور، آن بخش از نیروهائی که شعار سرنگونی را حتی به بهای نابودی یکپارچگی ایران دنبال می کنند، حوادث اخیر را دلیلی بر درستی مواضع خویش ارزیابی کردند و استوار تر از گذشته بر مواضع خود پای فشردند. بخش دیگری از نیروهائی که شعارشان سرنگونی صریح و بی پرده نیست، از حوادث اخیر تحلیلی ارائه دادند که بیشتر زایده تخیلات بود، گرچه راه فراری هم باقی گذاشتند تا اگر این مطالب بعداً با حقیقت وقایع تطبیق داده شد، چندان به مقصود گرفتار نشوند. نمونه هائی از این نوع تحلیل و ارزیابی را در نخستین واکنش های نشریاتی نظیر "نامه مردم" و "کار" در برابر حوادث اخیر می توان ارائه داد. تحلیل هائی که اگر همچنان متأثر از سیاست تحریم نباشد، ناشی از سراسیمگی و شتابزدگی است.

درجریان رویدادهای اخیر، این دو نشریه ترجیح دادند حوادث را در خیابان ها تحلیل کنند تا در دانشگاه، درحالی که جنبش مدنی و قانونی در دانشگاه بود و آنچه در خیابان ها گذشت، آلوده به توطئه های کودتائی بود. اگر تحلیل های این دو نشریه بیش از آنکه به منطق نزدیک باشد به هیجان و احساسات آلوده بود، از جمله به دلیل دوین به دنبال آهوائی بود که از دانشگاه بیرون زدند و نتوانستند شرایط را درک کنند. شاید در نخستین لحظات و روزها چنین ارزیابی ها و تحلیل هائی بتواند عده ای را مجنون کند، اما در دراز مدت چنین نخواهد شد. همانطور که پس از گذشت چند هفته وقتی حقایق در جو قابل توجهی که مطبوعات داخل کشور در آن فعالیت می کنند برهمگان آشکار شده و احساسات فرو می نشست، این نوع تحلیل ها و بیانه های آتشین جاذبه خود را از دست داد.

نامه مردم

ضمیمه نامه مردم شماره ۵۶۱ در تاریخ ۲۱ تیرماه، شعارهائی را که در خیابان سر داده شده بود، برگزید و تنها در پایان همه این شعارها، یک شعار متعلق به دانشجویان داخل دانشگاه را نیز بر آن افزود. نامه مردم ترجیح داد تا آخر با

ماجرای جوانان خشمگین و حادثه جو، در خیابان ها بماند و از دانشجویان متحصن، دانشجویان دفتر تحکیم وحدت و شورای متحصنین فاصله بگیرد. تحت تاثیر همین اندیشه و عمل، اعلامیه شماره ۳ خود را که همگی شتابزده و هیجان زده طی چند روز منتشر کرده بود، در تاریخ ۲۴ تیرماه چنین منتشر کرد:

((مردم و دانشجویان می پرسند، مگر آقای خاتمی نمی داند چه کسانی سازمان دهندگان خشونت و ترور در ایرانند که امروز دانشجویان و نیروهای دگراندیش را در مظان اتهام قرار می دهد!))

بدین ترتیب، نامه مردم با جناح راست توطئه گر علیه محمد خاتمی همصدا شد و مانند سران موفقه اسلامی و روزنامه رسالت، کفایت دولت و خاتمی را زیر علامت سؤال برد. این نگرش به همین محدوده ختم نشد و ادعاهای دیگری نیز مطرح شد که پایه و اساس نداشت. در ادامه همین اعلامیه نامه مردم نوشت:

((مگر مأموران امنیتی، چماقداران انصارولی فقیه و نیروهای انتظامی که رسماً زیر فرمان وزارت کشورند، نبودند که شبانه به خوابگاه دانشجویان حمله کرده و آن جنایت تکانهنده را مرتکب شدند...))

این موضع گیری، همصدائی با اسدالله بادامچیان، دبیر اجرایی جمعیت موفقه اسلامی و مرتضی نبوی مدیرمسئول روزنامه رسالت بود که در ادامه طرح براندازی دولت خاتمی مدعی بودند وزارت کشور مسئول حفظ امنیت خوابگاه دانشجویان بوده است. آنها زیرکانه از زیر بار این واقعیت که وزارت کشور نیروهای انتظامی را تحت فرمان خود ندارد، شانه خالی کردند.

بی اطلاعاتی اعلامیه صادر کنندگان درباره حوادثی که در کشور می گذرد و حتی شعارهای دانشجویان متحصن چنان است که فراموش کردند که اتفاقاً یکی از خواست های دانشجویان متحصنین، واگذاری نیروهای انتظامی به وزارت کشور بود. خواستی که طی دو سال و نیم اخیر در برابر آن مقاومت شده و نیروهای انتظامی همچنان مستقل از وزارت کشور و دولت عمل می کنند. این اعلامیه پس از آنکه محتوای نادرست آن آشکار شد، بعداً با حذف این چند خط در نامه مردم بازانتشار یافت.

این نوع تحلیل ها و نویسندگان آنها که درانتظار شکست دولت و درست از آب درآمدن مشی تحریم انتخابات حادثه شماری می کنند، ریشه های عمیق در نوع نگرش به اوضاع کشور دارد. نگرشی که طی سالهای اخیر بارها در جملات و اصطلاحات مختلف خود را نشان داده است. اصطلاحاتی از نوع «آزادی در رژیم ولایت فقیه ممکن نیست».

گرچه در دوران بعد از انتخابات ریاست جمهوری و قرار گرفتن محمد خاتمی در راس قوه مجریه، این نوع اصطلاحات و ارزیابی ها کم رنگ و احتیاط شرط تعقل شد، اما بر سر هر پیچی از مارپیچ پرحادثه ای که جنبش مردم از آن عبور کرد، این نوع اندیشه ها و ارزیابی های نیمه فخته، بار دیگر از جای برخاست و خود را به نمایش گذاشت. حوادث کودتائی کوی دانشگاه، تحصن دانشجویان و شورش توطئه کنندگان علیه دولت و جنبش در آن دست داشتند، صحنه عربانی شد برای بروز دوباره همان اندیشه هائی که از بعد از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری سعی داشت خود را نیمه فخته نشان بدهد.

همان اندیشه ها و برداشت هائی که موجب تحریم انتخابات مجلس پنجم و عدم شرکت در انتخابات ریاست جمهوری شده بود، اما پس از شرکت مشی تحریم انتخابات به حاشیه رانده شده بود، یکبار تحت تاثیر حوادث اخیر دانشگاه و شورش خیابانی جان تازه یافت و در اعلامیه شماره ۳ نامه مردم، اینگونه به نمایش درآمد:

((... ما در ده سال گذشته مرتباً بر این نکته تاکید کرده ایم که رژیم "ولایت فقیه" یعنی حکومت استبدادی مطلق یک فرد بر تمام شئون و حیات جامعه، سد اساسی هرگونه تحول بنیادین، دموکراتیک و پایدار در ایران است. حوادث هفت روز اخیر محکم ترین سند در اثبات این مدعی است و پاسخی است به کسانی که تصور می کردند می توان جامعه مدنی و آزادی را با استبداد قرون وسطائی و خشن پیوند زد و از این طریق ایران را به سمت اصلاح اجتماعی و یا تغییرات تدریجی به سمت دموکراسی پیش برد...))

بدین ترتیب و با این ارزیابی است که تحلیل های آستانه انتخابات ریاست جمهوری بار دیگر زنده می شود و ناامیدی و رخت، به جنگ امید و کوشش گام به گام و خستگی ناپذیر مردم می رود. این ارزیابی، که شورش کور را در نهان تشویق و تایید می کند و به خواست مخالفان خشونت طلب تحولات کردن می نهد، می خواهد بگوید و تکرار کند که همه درها به روی مردم ایران بسته است، هیچ روزنه ای وجود ندارد و مبارزه در راه تغییرات بی ثمر است. جالب است که حاملان این نگرش، در حالیکه به آزادی های محدود کنونی مطبوعات و ضرورت رشد آگاهی، بسیج و سازماندهی مردم هیچ بهائی نمی دهند، از جنبشی که در کشور جریان دارد طلب تغییرات دموکراتیک و پایدار را هم دارند! و صد البته، لابد مطبوعات و شرایط کنونی انتشار آنها را با شرایط حاکم در دیکتاتوری دربار شاهنشاهی مقایسه می کنند!

نشریه در شماره ۳۱ خود، به قلم محمد رضا شالگونی، از رهبران این سازمان با عنوان "نفس زندگی بخش انقلاب بر مردم ایران مبارک باد!" نوشت: «جنبش انقلابی دانشجویان که اکنون به سرعت دارد به جنبش سراسری همه مردم ایران تبدیل می شود، در سه روز گذشته شعارهایش را روی هسته مرکزی قدرت سیاسی متمرکز کرده است. مساله کلیدی لحظه حاضر گرد آوردن حمایت هرچه گسترده تر توده ای و سراسری از این حرکت دلاورانه است. عقب نشینی از این موضع بی معنا و خطرناک است؛ و فاصله افتادن میان دانشجویان انقلابی و بقیه مردم...»

نویسنده، خیلی زود و بی معطلی دوجنبش دانشجویی و جنبش مردم را به هم گره زده و انقلابی در ذهن خود پرورش داده و در عنوان مقاله اش این انقلاب را نیز به مردم ایران بشارت داده است! واقعا چنین بود و چنین شد؟

حالا که برهنگان روشن شده است، جناح راست وجهیه ارتجاع و سرمایه داری بازار چگونه در تهران بلوا به راه انداختند تا علیه دولت کودتا کنند، چه می فرمایند؟ حالا که معلوم شده، بخش اندکی از دانشجویان بی حوصله و بی خبر از کاردقیق و گام به گام سیاسی در یک تحصن دانشجویی، انتخاب شورای متحصنین را پذیرفته و با خروج از دانشگاه عملا کاری را کردند که توطئه گران انتظار آن را داشتند، آن را تحریک کرده و خود برای بقیه عملیات سازماندهی شده بودند، چه؟

درهمین شماره راه کارگر، عنوان "بادبان ها را بکشید!"... برای دیگران تعیین تکلیف کرده و لابد سکان این کشتی هم در اختیار آقایانی باید باشد که درک و اطلاعاتشان از اوضاع داخل کشور در همان جملات بالا و به قلم آقای شالگونی آشکار است!

راه کارگر، بدین ترتیب و برخلاف نامه مردم و نشریه کار، که گوشه چشمی هم به تحصن قانونی دانشجویان در داخل دانشگاه تهران داشتند، اساسا پشت به تحصن و رو به خیابان به "تحلیل" اوضاع پرداخت. در مطالبی که راه کارگر با قلم سرخ انقلابی نوشت، هیچ عنایتی نسبت به کودتا و توطئه براندازی دولت خاتمی نبود. یعنی، در به همان پاشنه ای چرخید که آقایان پس از انجام انتخابات ریاست جمهوری و شکست سنگین برای تحریم کنندگان آن از این انتخابات نتیجه گرفته بودند. همین نشریه و به قلم همین آقای شالگونی، پس از انتخابات ریاست جمهوری و زیر فشار سنگین ناشی از شکست تحریم انتخابات، نوشت که چند صد بار دیگر هم این انتخابات را تحریم می کند!! (تقل به مضمون)

پرواضح است که چنین نگرشی نسبت به انتخابات ریاست جمهوری، دولت خاتمی و اوضاع داخل کشور، حوادثی را لحظه شماری می کند که متکی به آن بتواند اشتباه تحریم انتخابات را توجیه کند. اینکه مردم چه می خواهند و چه می اندیشند، آنقدر اهمیت ندارد که ذهن و اراده گرانی برای آقایان اهمیت دارد!!

از نگاه صاحب قلمی که فرمان بالا کشیدن بادبان ها را صادر کرده و بشارت انقلاب به مردم داده، موج سواری روی شورش کور، حتی اگر به جنگ داخلی و برپاد رفتن تمامیت ارضی کشور و دخالت امپریالیست ها در امور داخلی ایران ختم شود، ساده تر از برداشتن گام های با درایت است. در خیابان و در جمع هیجان زده و کم منطق زودتر می توان رهبر شد تا در جمع متحصن و متفکر. انقلابی کسی نیست که با هوشیاری جنبش را ارزیابی می کند، توازن نیروها را برآورد می کند و گام های سنجیده را توصیه می کند. آنکه به این ابزارهای مبارزاتی تکیه می کند، سازماندهی، آگاهی و تشکل جنبش را گام نخست برای رفتن به سوی ایجاد تحولات، تثبیت و گسترش آنها می داند، پیاده ایست که باید در رکاب اسب سرخی که آقایان سوارند در میدان انقلاب گام بردارد!

عبور از یک گذرگاه

حوادث ۶ روزه تحصن، علیرغم همه اشتباهات و کاستی های اجتناب ناپذیر آن، دستاوردهای بزرگی برای جنبش داشت. در راس این دستاوردها آگاهی به نقاط ضعف جنبش است، و این ضعف اساسی در عدم سازمانیابی و تشکل است. جنبش توانست عقب نشینی هائی را به حاکمیت ارتجاع تحمیل کند، که برخی تصمیمات حکومتی در هفته های اخیر را باید نتیجه آن دانست. همین که حاکمیت مجبور شد گزارشی را درباره حمله به کوی دانشگاه منتشر کند، خود یک پیروزی بزرگ برای جنبش دانشجویی و جنبش عمومی مردم ایران بود. اما اگر تصور شود که مقاومت در برابر تحولات کاهش یافت و یا متوقف خواهد شد، به گمراهی دامن زده ایم. تا لحظه ای که دندان تیز سرمایه داری تجاری، غارتگران بازاری و متحدان مذهبی و روحانی آنها کشیده نشود، این خطر ادامه خواهد داشت. به همین دلیل باید بر ضعف بزرگی که در جریان تحصن دانشگاه تهران برهنگان آشکار شد، غلبه کرد تا بتوان دندان تیز پلنگ زخمی را کند کرد و سرانجام از بن درآورد!

با این درک، می توان با سرمقاله راه توده شماره ۸۶ موافق بود، که جنبش مردم وارد مراحل نوین می شود!

این نگرش، علیرغم حذف پاره ای جملات از اطلاعاتیه مورد بحث، یقینا بازهم در یکی دیگر از پیچ های جنبش مردم خود را نشان خواهد داد، برای جبهه ارتجاع بازار توانی قائل است که در برابر آن نمی توان ایستاد و ولی فقیه را نیز چنان روئین تن فرض می کند که دست مردم به دامن کبریائی اش نمی رسد!

شورش در تهران به راه انداختند که دستی به این دامن کبریائی نرسد، اما در هفته اخیر، شاهدیم که علیرغم همه مقاومت ها و توطئه ها، عقب نشینی ها را جنبش مردم و تحصن دانشجویان به جبهه ارتجاع تحمیل کرد و باید کوشید ضمن تثبیت آنچه بلست آمده، آن را گسترش نیز داد.

اگر بخواهیم با تحلیل های "نامه مردم" با جنبش مردم و دولت خاتمی روبرو شویم، باید عدم ایستادگی را هم خود بپذیریم و به مردم هم توصیه کنیم. این تحلیل می گوید: همانطور که قبلا گفتیم و نوشتیم، جنگ، یک جنگ زرگری بین جناح هاست و ما نباید فریب چنین جنگی را بخوریم! در این صورت باید دست روی دست گذاشته و سرجامان بنشینیم و میدان را به مخالفان واگذاریم تا هرچه از دستشان برمی آید بکنند. همه آنچه که در برابر چشمانمان جریان دارد را با شک و تردید بنگریم؛ حتی اگر کودتائی علیه دولت در کار بود! هیچ درسی هم از رویدادهای سال ۳۲ و کودتای ۲۸ مرداد نباید بگیریم!

نشریه "نامه مردم" کمی دیرتر، در شماره ۵۶۳ خود دذکری از کودتا کرد؛ گرچه آن را کودتای سپاه پاسداران تلقی کرد و از قول مردم - و لابد در برابر حیرت همه آنها که می دانند در ایران چه می گذرد - خواهان انحلال آن نیز شد! نویسنده نامه مردم بازهم نتوانست کشف کند که کودتا را سرمایه داری بازار و ارتجاع مذهبی می کند و فرماندهان سپاه - و نه کل سپاه پاسداران - بعنوان آلت دست و مجری فرامین این بخش از حاکمیت وارد میدان شده بودند؛ و آنهم نه همه فرماندهان!

اما، این سیاست حزب توده ایران نیست و با هیچ برجسی هم به حزب توده ایران نمی چسبد، حتی اگر در "نامه مردم" انتشار یابد و تلاشی شود که بنام حزب توده ایران معرفی شود. نه مردم ایران با این سیاست حزب توده ایران آشنا هستند و آن را می پذیرند و نه توده ای ها تن به آن خواهند داد.

نشریه کار

برویم به سراغ دوستان نیمه راهمان. یعنی دوستان فدائی که نشریه "کار" را منتشر می کنند.

شماره ۲۱۲ نشریه کار لبریز است از پیام ها و اعلامیه ها و بیانیه ها، درکنار عکس هائی که نشریات خرداد و نشاط از جریان تحصن و حوادث خیابانی در ایران منتشر کرده اند و در نشریه کار باز چاپ شده است. "کار" نیز از در دانشگاه تهران عبور نکرد و به تحصن دانشجویان نیبوست. نویسندگان نیز که در مهاجرت بسر می برند، ذهنشان ترجیح داد درکنار بلواها حرکت کند! این شماره نشریه کار، دذکری هم از همبستگی با دفتر تحکیم وحدت و متحصنین می کند، اما شعارهای خیابانی را تکرار می کند. در لایبای انواع اخبار و گزارش ها و شعارهای که منتشر می کند، با تردید از احتمال کودتا هم یاد می کند، اما آنقدر شیفته حادثه جونی است که فراموش می کند، اصل ماجرا "کودتا"ست! آنها که به حزب توده ایران دهها سال ایراد می گرفتند و می گیرند که نتوانست کودتای ۲۸ مرداد را درک کند و درمقابل آن واکنش نشان دهد، خود با همه تجربه باقی مانده از گذشته در غفلت می مانند! ارتجاع با تمام قوا وارد میدان شده بود و دوستان نشریه کار سرگرم آتش بازی ذهنی، نظارگر ترکنازی و ابتکار عمل ارتجاع بودند.

دذکری از احتمال کودتا کرد، اما نگفت و نوشت که طراحات کودتا چه کسانی هستند و علیه چه نیروهائی می خواهند کودتا کنند؟ این طراحان کودتا همان مجریان قتل های زنجیره ای نیستند؟ همان طراحان حمله به کوی دانشگاه نیستند؟ طرفداران زدوبند با انگلستان نیستند؟ اگر همین ها هستند، پس چرا معرفی نمی شوند و در باره آنها سکوت می شود؟

نشریه کار نیز نخواست چنین کند، زیرا در آن صورت مجبور است به حوادث ایران به گونه دیگری نگاه کند و گریبان خود را از چنگ بحث های رایج در این نشریه خلاص کرده و راه حل مشکلات سازمان را در کنار جنبش مردم و همفکرانی که در داخل کشور دارد، جستجو کند. و این تحول به وزنه سنگینی می ماند که در المپیاد کنگره های مهاجرت نمی توان بالای سر برد!

وقتی سیاستی را وصله پینه می کنند تا عریانی اشتباه را بپوشانند، جز این هم نمی توان انتظار داشت. خانه تحلیلی که از پایه ویران است، با شمع زدن زیر دیوارهایش سرپا نخواهد ایستاد. این واقعیت دیر یا زود بر همگان عیان خواهد شد!

راه کارگر

در جریان تحلیل رویدادهای مربوط به یورش به خوابگاه دانشجویان، تحصن و توطئه تخریب در تهران، بیش از دیگران، نشریه "راه کارگر" با سر دوید. این

امسال بیش از هر سال دیگری در جمهوری اسلامی روزنامه های طرفدار تحولات به کودتای ۲۸ مرداد پرداختند. حادثه ای، که در سال های گذشته اغلب در روز ۲۸ مرداد و با چند خط از آن در روزنامه ها یاد می شد! البته در سال های گذشته نیز، حساب نشریاتی نظیر ایران فردا از دیگر نشریات جدا بود.

۲۸ مرداد، در سالی که گذشت، رویدادی به تاریخ پیوسته نبود؛ حادثه ای بود که بارها و به اشکال مشابه علیه دولت خاتمی به اجرا درآمد، اما با شکست روبرو شد. جدی ترین آن ها، یورش فاشیستی به خوابگاه دانشجویان و عملیات تخریب و ویرانی در روز ۲۳ تیرماه گذشته بود، که قرار بود به اعلام حالت فوق العاده، سپردن تهران بدست یک فرمانداری نظامی و سرانجام به برکناری دولت ختم شود! فریادهایی که مطبوعات، امسال و در آستانه سالگرد کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد انتخاب کرده و نشانه آنها را با رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد سال ۳۲ نشان دادند، یکی از برجسته ترین نمونه های کارهای مطبوعاتی در دوران اخیر بود. در میان همه نشریاتی که در چنین کارزاری برای بالابردن آگاهی تاریخی مردم شرکت کردند، سهم روزنامه "صبح امروز" برجسته ترین آنها بود. اهمیت نقش این روزنامه، در این زمینه وقتی بیشتر درک می شود، که دانسته شود، صبح امروز اکنون پر تیراژترین روزنامه ایران است.

== پرداختن به نقش احزابی نظیر "حزب زحمتکشان" مظفربقائی و نشریه اش بنام "شاهد" برای جدا ساختن آیت الله کاشانی از دکتر مصدق،

== وابستگی این حزب به انگلستان و آمریکا، در عین گرفتن موضع دروغین ضد استعماری،

== نقش شخصیت های کودتاساز و نشریات وابسته به آنها در خواب کردن ملیون و بیوزنه شخص دکتر مصدق و دادن آدرس غلط به وی درباره احتمال وقوع کودتا از سوی حزب توده ایران و نه دربار شاهنشاهی و ارتش شاهنشاهی،

== نقش مخرب و متعصب فداانیان اسلام در ضدیت با مصدق و تحریک مردم مذهبی علیه دولت وی،

== نقش مطبوعات جنجالی و مخالف دولت مصدق نظیر "آتش"،

== تلاش مصدق برای در اختیار گرفتن شهربانی و هویت بخشیدن به وزارت جنگ و وزیر جنگ کابینه (وزارت دفاع و وزیر دفاع) که سران ارتش و دربار شاهنشاهی تا پایان کودتا در مقابل آن ایستادند،

== ترور رئیس شهربانی طرفدار دولت (افشارطوسی) بدست مظفربقائی،

== ترورناموفق وزیر خارجه دولت مصدق و برجسته ترین چهره کابینه وی "دکتر فاطمی" بدست فداانیان اسلام،

== مماشات دولت مصدق با کودتاگرانی که پس از شکست عملیات کودتائی ۲۵ مرداد دستگیر شده بودند و بر اثر همین مماشات و تعلل توانستند سه روز بعد در راس کودتای دوم (۲۸ مرداد) قرار بگیرند،

== اشتباه محاسباتی که روی تضاد آمریکا و انگلستان انجام شد...

== و در راس همه اینها، بی سازمانی جنبش ملی و مقابله با حزب توده ایران، بنوان یگانه حزبی که در آخرین سال حکومت مصدق با تمام قوا از آن حمایت می کرد، اینها برجسته ترین تکتانی بود که امسال مطبوعات داخل کشور، در بحث پیرامون کودتای ۲۸ مرداد و بمناسبت سالگرد این کودتا، به آنها پرداختند. همین مطبوعات به سواغ شخصیت ها و شاهان زنده کودتای ۲۸ مرداد رفتند و از قول آنها به بررسی آن کودتا چنان پرداختند که هر خواننده عادی این مطالب، بی اختیار حوادث جاری در جمهوری اسلامی در برابرش مجسم می شود.

در مقابل، نشریاتی که به وابستگی به جناح مقابل دولت شهرت دارند و علنا با دولت و تحولات در ایران مخالفت می کنند، امسال نیز، مانند سال های گذشته، با سکوت از کنار کودتای ۲۸ مرداد گذشتند. این سکوت در حالی بود که فراکسیون اکثریت مجلس، که این نشریات بلندگوی آن محسوب می شوند، با تصویب لایحه ای، کوشید کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ را کامل کند! یعنی روز ملی شدن صنعت نفت را که انگیزه اصلی جنبش ملی ابتدای دهه ۳۰ بود از تقویم ایران حذف کنند! کاری که حتی شاه نیز پس از پیروزی کودتای دربار شاهنشاهی به کمک انگلیس و آمریکا، جرات مقابله علنی با آن را نیافت!

در چارچوب تلاش مطبوعات برای بازگشایی دفتر کودتای ۲۸ مرداد و یاد آوری درس هایی که از آن باید گرفت، روزنامه "خرداد" بخش مهمی از کتاب ارزنده مارکس، تحت عنوان "هیجدهم برومر لئونی بنابرت" را که نشانه های آشکاری نسبت به اوضاع امروز ایران و سرانجام انقلاب بهمن ۵۷ دارد منتشر کرد. خرداد در زیر نویس این مطلب نوشت: «این کتاب به سال ۱۳۱۷ توسط محمدپور هرمزان به فارسی ترجمه و از سوی حزب توده ایران منتشر شده بود.»

در ادامه همین تلاش مطبوعات داخل کشور، روزنامه "صبح امروز" گفتگوی مشروعی با "محمد علی عمونی" انجام داده و همراه با عکسی از وی در شماره ۲۷ مرداد خود منتشر ساخت. محمد علی عمونی از افسران توده ای بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و تا آستانه سقوط نظام شاهنشاهی و پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ در زندان های شاهنشاهی بسر برد. پس از پیروزی انقلاب و آغاز فعالیت علنی حزب توده ایران در داخل کشور، عضو هیات سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران شد. که در سال ۶۱ و در اجرای طرح انگلیسی صورت گرفت، یکبار دیگر دستگیر و این بار بمدت ۱۲ سال در زندان جمهوری اسلامی بسربرد. او جمعا ۲۷ سال از عمر خود را در زندان بسر برده و از این نظر قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان شناخته می شود.

محمد علی عمونی، در جریان قتل عام زندانیان سیاسی جان سالم بدر برد و سرانجام نیز بدنبال یک کارزار بین المللی که "لسن ماندلا" نقش برجسته ای در آن داشت، از زندان جمهوری اسلامی بیرون آمد.

مشروح گفتگوی عمونی با روزنامه "صبح امروز"، تا آستانه انتشار شماره ۸۷ راه توده بدست ما نرسید، بنابراین تکتانی از آن که اشاره غیر مستقیم به حوادث امروز در جمهوری اسلامی دارد و بدست ما رسیده را در این شماره منتشر می کنیم.

گفتگوی "صبح امروز" با محمد علی عمونی، درباره کودتای ۲۸ مرداد

تجربه "جنبش ملی"

در خدمت جنبش مدنی مردم ایران!

== پیشنهاد های اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی در مورد خرید از

ایران هرگز مورد توجه دولت ملی مصدق واقع نشد!

== (به گمان من، حزب وظائف خاصی داشت که باید در آستانه کودتای ۲۸ مرداد برعهده می گرفت و حتی بیش از آن، باید تحلیل ها و سیاست های واقع بینانه و دقیق تری را در پیش می گرفت که به جای خود می تواند مورد نقد قرار گیرد. وقتی که صحبت از مسئولیت ها و این چیزها در آستانه کودتای ۲۸

مرداد می شود، حزب توده ایران عنوان می کند که توطئه کودتائی در پیش است و هشدار می دهد، اما "شاهد" می نویسد که توده ای ها می خواهند کودتا بکنند، در این میان، ارگان نیروی سوم-خلیل ملکی- نیز می گوید که کودتا ترفندی است که توده ای ها به کار می برند. یعنی حزب می خواهد مصدق را بترساند و جای پای خود را محکم کند. دقیقا در لحظه تاریخی معینی که بزرگترین خطر همین مسئله کودتاست و این هشدارها همه برای آماده شدن جهت مقابله با کودتاگران بسیج می شوند، روزنامه "شاهد" بیوزنه بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد مطالبی را عنوان می کند که خلاف واقع است.

بعدها، همین آقایان فریادشان بلند شد و هنوز هم بیان می کنند که حزب

توده وظیفه خود را انجام نداد، خیانت کرد، چنین کرد، چنان کرد...»

((... در آغاز فعالیت های نهضت ملی ایران، که طبیعتا لبه تیز حمله و

مبارزه متوجه انگلستان بود، آمریکائی ها حرکت را در جبهی می دیدند که به اهداف آنها نزدیک می شود. هدف آنها در وهله اول، خارج کردن رقیب از میدان و دست اندازی به قلمرو انحصاری او، و یا در صورت امکان شریک شدن در غارت منابع نفتی ایران بود. بنابراین مبارزات نهضت ملی علیه شرکت غاصب نفت و حامی بزرگش انگلستان، چیزی نبود که با سیاست آن زمان آمریکا در ایران مبیایت داشته باشد. رهبران جنبش ملی نیز تنها انگلستان را دشمن دیرین مردم ایران تلقی می کردند و گوشه چشمی به حمایت و پشتیبانی آمریکا از خود داشتند.

یکی از نکات بسیار بغرنج و پیچیده ای که موجب شد سایر نیروهای سیاسی ایران از جمله حزب توده ایران، نگرشی منفی نسبت به اهداف نهضت ملی پیدا کنند این بود.

عامل دیگر، حضور آمریکا و افراد مشکوک در بین چهره های شاخص نهضت ملی بود که دارای سابقه ای بسیار منفی بودند و تا نزدیکی های ۳۰ شهریور ۱۳۳۱، به ظاهر با دکتر مصدق همکاری می کردند.))

بخش دوم این مصاحبه، علاوه بر تغییر سیاست حزب توده ایران در برابر دکتر مصدق در سال ۳۱، به اوضاع امروز ایران اشاره دارد و برشماری ضعف های کنونی جنبش مردم، که عمده ترین آن عدم تشکل و سازماندهی است. محمدعلی عمونی، ضمن مقایسه ضعف عدم تشکل در جنبش ملی سال ۳۰ که منجر به کودتا علیه دولت مصدق شد، به همین ضعف در شرایط کنونی ایران اشاره کرده و می گوید:

تعطل های دولت مصدق

«در آن دوران، در نظرات و تحولات درونی حزب دوره ای داشت طی می شد. زمانی فرارسید که نیروهای ملی و حزب در کشاکش یک مبارزه مشخص که جنبه های مختلف آن بتدریج روشن و روشن تر شد، مواضع خود را تعدیل کردند و به هم نزدیک شدند. مثلاً، پس از ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱، حزب از دکتر مصدق کاملاً حمایت کرد. اگرچه در مطبوعاتش انتقادهایی وجود دارد و طبیعی هم بود که وجود داشته باشد. مثلاً حزب پس از توطئه ۳۰ تیر و کنار رفتن قوا و السلطنته و تجدید تخت و زری در مصدق، پیشنهادهای مکرری درباره تصفیه ارتش و اطرافیان مصدق ارائه کرد. این درحالی بود که تجربه نشان داد سرلشکر افشار طوس را بردند و کشتند، بعد هم چقدر با قاتلان او مباحثات شد و چقدر در مطبوعات حزب تأکید شد تا در قبال آنان قاطعیت نشان داده شود و یا آن که نقش مظفربقانی و دیگران در آن خیانت آشکار بود. آنقدر نسبت به آنها مباحثات شد که ۲۸ مرداد فرا رسید و کودتا آنان را آزاد کرد... اگر در مطبوعات حزب انتقادهایی می شود، ایرادهایی گرفته می شود، به خاطر آنست که خواهان این هستند که دکتر مصدق از این فرصت تاریخی که شرایط ۳۰ تیر برای او در جایگاه پیشوای جنبش و رئیس دولت بوجود آورده و حمایت مردمی از او در اوج است و قدرت و امکانات قانونی اش بسیار بالاست و دربار در ضعیف ترین موقعیت تاریخی قرار گرفته استفاده کند و پایه های قدرت ملی را استحکام بخشد، مثلاً یکی از موارد بسیار مهم قابل تأمل عدم تشکیل نیروهای هوادار او بود. این هواداران بدون تشکل بودند. حتی اگر شما دعوتی برای تظاهرات، همانطور که امروزه انجام می شود، به عمل بیاورید چند صد هزار نفر که به خیابان ها بیایند، واقعا قدرتی هستند، اما وقتی که راه پیمانی تمام شود، تمام است. بقال می رود سرکارش، قصاب، دانشجو، کارمند هم همینطور. اما نیروهای توطئه گر، آگاه و هوشیار هستند و کارشان را می کنند. در تمام طول سال های ۳۱ و ۳۲ کار خود را کردند. در آن هنگام هواداری از مصدق در اوج بود، اما به علت اینکه از این هواداران بهره برداری صحیح نشد نسبت به توطئه ها و عوامل توطئه گر آگاهی لازم نیافتند و در نهایت مردم متشکل نشدند که سهل است، بلکه برعکس از جانی بقانی و از سوی دیگر حضرات نیروی سوم خطر را نه از سوی درباریان و حامیان خارجی آنها که از سوی حزب توده ایران می دانستند و به مصدق هشدار می دادند.

اینکه بخواهیم صرفاً مردم را بر این مبنا که آقای خطری نیست آرام کنیم، این آرام کردن نیست، مسحور کردن است. به این ترتیب خیال مردم راحت می شود که تخیر خبری نیست، حال آنکه هر شب که می گذرد توطئه گران تجربه بیشتری از اوضاع می انباشتند. اتفاقاً از لحاظ تاریخی، آنها درس های تاریخی را بهتر فرار می گیرند تا نیروهای سالم و این خیلی آموزنده است.

به گمان من، در تاریخ امروز خود ما، درس های آموزنده و عبرت آموز بسیار قابل توجهی وجود دارد که کسانی که عشقی به این مرز و بوم و دلی درگرو رهایی این مردم دارند، خیلی بیشتر از آن کسانی که مردم برایشان مطرح نیستند باید درس بگیرند. اما، ما می بینیم این برنامه هشی که طی دو سال و اندی ریاست جمهوری آقای خاتمی اجرا شده و یا اجرای برنامه هایش سنگ اندازی شده است و ناشی گری هایی که باید از آنها درس گرفته شود، راست گرایان بیشتر بیشتر درس گرفته اند. ببینید راست در اعمال سیاست هایش چقدر هوشیارتر و ظریف تر شده است. البته بگذریم از این خشونت های گاه به گاهی که عده ای افراد غیر مسئول می آیند و فلان کار را می کنند، اما آن جریان اصلی هدایت گر بسیار آگاهانه تر عمل می کند و اینها مسائلی هستند که واقعا ایجاد نگرانی می کنند برای سرنوشت مردمی که دل در گروه انقلاب خود دارند.

به هر حال، آن ایام هم مسائل مقداری این چنین بود. نیروهای ملی ما از حمایت و هواداری انبوه مردم برخوردار بودند. البته تا زمانی که آقای کاشانی با مصدق همراه بود، دکتر مصدق از این حمایت معنوی نیز برخوردار بود، اگر چه او خودش هم یک فرد مسلمان معتقد بود، اما بدون تردید همراهی و همگامی آقای کاشانی با او کمک بسیار زیادی برای بسیج نیروهای مسلمان که غیر متشکل هم بودند می کرد. از ویژگی های این جریان ها همین مساله است.

جنبش کنونی باید، با تشکیل احزاب و جبهه ها سازمان یابد!

من برخی اوقات به این نتیجه می رسم که این طور نیست که نیروهای ملی ما و هم اکنون نیز نیروهای ترقی خواه ملی-مذهبی ما این مسئله را ندانند که تشکل و حزب چه قدرت عظیمی را به وجود می آورد. خیر، این طور نیست که ندانند، خوب می دانند که در این تشکل یک آگاهی هائی کسب می شود که در عدم تشکل وجود ندارد. تجربیاتی کسب می شود که فقط در یک کار تهیهی ناگهانی به صورت نیرو بروز می کند و بعد مثل کفنی است که روی آب بالا می آید و بعد فرو می نشیند.

از طرف دیگر، انتقادی که اینک ابراز می شود، دلالت بر عدم حسن نیت آقایان ندارد، بلکه صحبت برسر این است که عده ای از نخبگان این جریان ها دور هم جمع می شوند و به عنوان موسسین یک حزب اعلام موجودیت می کنند، اما از حزب به معنای واقعی کلمه خبری نیست.

این نکته را من در مقاله ای که براساس نظر خواهی "ایران فردا" برای آن ماهنامه فرستادم، با تفصیل بیشتری شرح داده ام. این مقاله در باره مسئله مشارکت و چگونگی تأمین امر مشارکت مردمی بود و اکیدا روی مسئله تشکل ها، امر حزب، وجود نهادهای مردمی متعدد و منتفی نبودن این یا آن نهاد به علت وجود این یا آن تشکل اشاره کرده ام. مثلاً وقتی که جمعیت زنان هست، می تواند سازمان جوانان هم باشد و مسائل خاص خود را داشته باشد، می تواند اتحادیه کارگری وجود داشته باشد که مسائل خودش را دارد و می تواند احزاب سراسری حضور داشته باشند که عام ترین مسائل جامعه را مطرح می کنند. می تواند جبهه ای باشد که در برگیرنده همه نهادها باشد یا بسیاری از این نهادهایی که دارای وجوه مشترک برای پیشبرد هدف معینی هستند. اتفاقاً امروز ایران نیاز مبرمی به یک چنین تشکلی ها و جبهه هائی دارد. من عمیقاً به این مسئله اعتقاد دارم که جریانی که هم اکنون در انقلاب ما شکل گرفته و تحت عنوان کوشش برای ایجاد جامعه مدنی بیان می شود، در نبود نهادهای مردمی و کار نکردن روی امر حزب و ایجاد نکردن پیش نیازهای تشکل گیری احزاب که باید قوانینی باشد غیر از قوانینی که وجود دارد و با آن ترکیبی که برای مجوز صادر کردن هست با مشکل مواجه خواهد شد. وجود حزب و نشر روزنامه مجوز لازم ندارد، مردم هستند که خواست هائی دارند و بیانیه می دهند و فعالیت سیاسی می کنند. اگر کار خلاف کردند مطابق قانون جلوشان گرفته شود. روزنامه خواست منتشر کند، اگر کار خلافی کرد جلوش را بگیرند. اگر پیش نیازهایی از این قبیل تأمین نشود، جامعه مدنی جز بازی با الفاظ زیبا و رویای یک اتوپیا بیشتر نخواهد بود.»

درباره توان حزب توده ایران برای مقابله با کودتای ۲۸ مرداد، عمونی می گوید:

نقش توده ای های قلبی - «... سرهنگ نجاتی چقدر دقیق می گوید که صبح ۲۸ مرداد، سرهنگ طاهر قنبر می آید، نجاتی و دونفر دیگر را بر می دارد و دم در خانه مصدق می روند، آن هم با یک کلت که در نتیجه گریان باز می گردند. این همان سازمان نظامی بود که میلیون تشکیل داده بودند و "مصور رحمانی" در کتاب "گفته سرباز" یا بهت از آن یاد می کند.

خب، وقتی که آنها آن طور تشکلی (برای مقابله با کودتا) ایجاد نکردند، حزب هم مشکل دارد. سازمان نظامی دارد و می تواند کارهایی بکند، اما از ترس اینکه متهم به انجام کودتا علیه مصدق شود، دست از پا خطا نمی کند. حزب سعی کرد مصدق یک پیام به مردم بدهد. چرا که اگر ما هر حرکتی بکنیم گفته می شود که بغیرا حزب توده برای اینکه قدرت را در دست بگیرد علیه مصدق اقدام می کند. شما ببینید! یک عده را به عنوان توده ای های بدلی راه انداختند، شعارهای تند سر دادند و حتی پاره ای از اعضای حزب هم واقعا فریبشان را خوردند و به میادین رفتند تا مجسمه ها را پائین بکشند. درست است که حزب شعار جمهوری را سر داد، اما دکتر فاطمی هم این شعار را مطرح کرد، اما بزرگ کردنش عمدتاً توسط همان هائی بود که توسط انتلجنت سرویس راه انداخته شده بودند. این هرج و مرج ها و تشنج ها برای این راه افتاد که همه را از آینده نگران کنند. ارن گروه حتی یک مسجد را آتش زدند و نگرانی درمیان مراجع به وجود آوردند. تدارکاتی که اینها دیدند، مساله یک شاهی و صنار نبود. حزب باید کاملاً دست به عصا حرکت می کرد. آن هم در جامعه ای که مذهبی بود.)

حزب روی - درباره چپ روی ها، عمونی مطالبی را مطرح می کند که خود به خود اشاره به همین حرکات در جنبش کنونی دارد. او می گوید:

«... واقعیت این است که در برخورد با مسائل روز، حزب یک مقدار هم از اختلافات دزونی رنج می برد. باندی که شرمینی به وجود آورده بود و وجهه ای که در بین جوانان، به لحاظ چپ روی حادی که می کرد بست آورده بود موجب شده بود که تأثیر بسزائی زوی داوری ها و قضاوت ها بگذارد. مثلاً آن تظاهرات ۱۴ آذری که برگزار کرد و منجر به کشتار شد. اساساً یک خرابکاری بزرگی در قبال سیاست تعدیل شده حزب نسبت به جبهه ملی و دکتر مصدق بود...»

(بخش های دیگری از مصاحبه محمد علی عمونی را، همراه با قسمت های دیگری از نکاتی در همین قسمت به آنها اشاره کرده ایم، در شماره آینده خواهید خواند)

جنبش دانشجویی و آغاز سال تحصیلی-

خیزی که پس از حوادث کوی دانشگاه، با دستگیری عده ای از دانشجویان برداشته بودند و با شوهای تلویزیونی در تدارک گسترش آن بودند، بنابر شواهد و قرائن موجود فروکش کرده است. این در حالی است، که زمره تدارک توطئه دیگری برای به تشنج کشیدن دانشگاه ها در ابتدای سال تحصیلی شنیده می شود. دو دیدگاه در باره دستگیری دانشجویان وجود دارد. یک دیدگاه قصد دارد دستگیرشدگان را در اسارت نگهداشته و با ایجاد تشنج جدید در دانشگاه ها موج جدیدی از دستگیری ها را نیز به آن بیافزاید و در صورت امکان دانشگاه ها را تا برگزاری انتخابات مجلس ششم تعطیل کند. استدلال و توجیه آنها اینست که در زمان شاه هم دانشگاه ها را برای یک ترم تحصیلی تعطیل می کردند. همین دیدگاه، با استفاده از ابزارهای امنیتی و انتظامی نه در برابر فشار برای آزادی دستگیرشدگان مقاومت می کند، بلکه دست به دستگیری های تازه نیز می زند که عمدتاً از میان فعالان دفتر تحکیم وحدت انتخاب می شوند! این امر در آخرین اردوی دفتر تحکیم وحدت نیز مطرح شد.

دیدگاه دیگر، که دولت بدلت از آن حمایت می کند، جلوگیری از دستگیری ها، آزاد کردن بازداشت شدگان است، مگر کسانی که اتهامات مشخص و مستند به مدارک دارند، که در این صورت باید عادلانه و علنی محاکمه شوند. این محاکمات قطعاً باید شامل حال کسانی از میان فرماندهان نیروهای انتظامی و انصار حزب الله نیز بشود، که در گزارش کمیته تحقیق رسماً اعلام شده است. همین دیدگاه، بر خلاف دیدگاه نخست، معتقد است باید تا پیش از شروع سال تحصیلی این آزادی ها انجام شده، افراد متخلف در نیروهای انتظامی برکنار و محاکمه شوند و افراد متمم در میان انصار حزب الله نیز تسلیم دادگاه شوند. این تلاش و کوششی است برای بازگرداندن آرامش به دانشگاه ها و جلوگیری از تشنج هائی که مخالفان تحولات قطعا و برای دست یافتن به اهداف خود بدان دامن خواهند زد.

در چنین فضائی است که در روزهای اخیر، بیش از هر زمان دیگری نسبت به ضرورت آرامش در دانشگاه ها هشدار داده می شود و حتی از طرح "ورش ۲" سخن گفته می شود که مخالفان تحولات در برنامه کار خود دارند. آنها هنوز در رویای سال ۶۰ برمی گردند و بر این تصورند که دفتر تحکیم وحدت را جانشین سازمان مجاهدین خلق خواهند کرد و خاتمی را هم جانشین بنی صدر. در حالیکه نه دفتر تحکیم وحدت سازمان مجاهدین خلق است، نه خاتمی فردی ماجراجو، کم حوصله و بیگانه با اوضاع ایران و حکمت، نظیر بنی صدر، و نه سال ۷۸ با سال ۶۰ قابل مقایسه است. آنها که در این تصورند، در خواب ۱۸-۱۷ ساله باقی مانده اند!

در چنین شرایطی مهندس عباس عابدی، عضو شورای سردبیر روزنامه سلام، با نشریه "توانا" در تهران به گفتگو نشسته است. او در این گفتگو به حوادث اخیر دانشگاه، امکانات خاتمی، تحولات در جناح راست و موقعیت تندروترین بخش جناح راست و تأثیر رویدادهای اخیر دانشگاه بر مجموع حاکمیت سخن گفته است. نقطه نظراتی که وی مطرح کرده، با توجه به نزدیکی وی به بسیاری از مقامات صاحب اطلاع حکومتی، قابل درک و توجه جدی است. این مصاحبه در شماره ۴۷ نشریه توانا و به تاریخ ۱۱ مرداد منتشر شده است. یعنی پیش از دادگاه روزنامه سلام و محکوم شدن آیت الله موسوی خوینبی ها.

بخش عمده این گفتگو را با خلاصه کردن سؤالات "توانا" در زیر می خوانید:

گفتگوی "توانا" با مهندس عباس عابدی

در انتظار تحولات مهم در جناح راست!

- درباره موسوی خوینبی ها، با توجه به سابقه فعالیت و همکاری شما با ایشان

عابدی: ایشان به هیچ عنوان اهل مسامحه و سازش با قدرت نیست و به همین دلیل خیلی از کسانی که اهل قدرت هستند از ایشان خوششان نمی آید. پس از فوت امام هرگز حاضر نشدند زیر بار زور بروند. مواضع ایشان در مجلس خبرگان و انتخابات خبرگان بسیار روشن است. با وجود این، ایشان اهل تندی نیستند. دیدید که در جریان محاکمه حاضر نشدند به شعارهای دادستان و برخی شکایات پاسخ بگویند.

- برانجام سلام و رای دادگاه؟

عابدی: این که دادگاه ویژه، هیات منصفه بی خودش انتخاب کند، بیشتر شبیه یک شوخی است. من گمان نمی کنم "دادگاه" درباره سلام تصمیم بگیرد. ساخت قدرت است که بیشتر درباره سلام تصمیم می گیرد. هیات منصفه این دادگاه هم اگر از ساخت قدرت نبودند، اصلاً به آن جا نمی رفتند. کسانی که در ساخت قدرت هستند باید بر اساس همان خواست قدرت هم تصمیم بگیرند. آقای موسوی خوینبی ها تاکنون کارهای ضد آمریکائی زیادی کرده و باید هزینه ش را نیز بپردازد.

- شما هم کارهای ضد آمریکائی زیادی کرده اید!!

عابدی: من هم همین طور، باید بپردازم!

- گفته می شود هر انقلابی فرزندان خود را می خورد.

عابدی: این رفتار را ضد انقلاب می کند.

- رابطه قتل های زنجیره ای و کوی دانشگاه؟

عابدی: اگر وزارت اطلاعات از سرعت و قدرتی برخوردار بود که بتواند براساس آن وقایع قتل های زنجیره ای را بررسی کند، اصلاً آن حوادث اتفاق نمی افتاد. کسانی که آن وقایع را ایجاد می کنند در چارچوب ساختار قدرت عمل می کنند، درغیر اینصورت بلافاصله سرکوب می شوند.

با توجه به این موضوع، همین قدر که این حادثه مشخص و افشاء شد، باید کلاهمان را به هوا بیاندازیم. شما نباید انتظار داشته باشید که آنان زود دستگیر شوند؛ زود معرفی شوند؛ زود محاکمه شوند؛ چنین چیزی هرگز اتفاق نخواهد افتاد.

گرچه، همه اینها روشن است و هیچ پیچیدگی و یا نیازی به بررسی ندارد. همه می دانند که این ها چه کسانی هستند و در کجاها نفوذ دارند، اما نمی شود گفت و یا همه ی آن ها را دستگیر کرد. آن ها در روزنامه ها حضور دارد و در خیلی جاهای دیگر.

- حوادث تا کجا ادامه خواهد یافت؟

عابدی: منشاء این حوادث یکی پس از دیگری رو خواهد شد. شما فکر می کنید قتل های زنجیره ای به کجا رسید؟ آن ها هر کاری کنند نتیجه ای جز آنچه تاکنون بوده، نخواهد داشت. شما فراموش نکنید که گذار این مرحله خیلی دشوار خواهد بود. این پروسه پیچیدگی های زیادی دارد. اگر قرار باشد روی اختلافات سرپوش گذاشته شود، فردا به شکل وخیم تری خود را نشان خواهد داد.

به نظر می رسد بخش هائی از جناح راست به نیک سری نتایج معقول رسیده است. شما به قیل و قال یک بخش کوچک غیر قابل کنترل نگاه نکنید؛ این بخش ها ناامیدترین بخش جناح راست هستند. بخش های معقول تری نیز وجود دارد. شما ضمن آن که به فشارهای آن بخش توجه می کنید به تحولات این بخش نیز توجه کنید. در قضایای دانشگاه مواضع بسیار مهم و قابل توجه قم را می بینید. این از نکات بسیار اساسی است که کسی به آن توجه نکرد و این نشان دهنده ی جهت گیری کلی قم به این حوادث بود. قم حاضر نیست به اسم اسلام هر رفتاری صورت بگیرد. این ضربه ای بود که به جناح انحصار خورد.

مسئله سپاه و توطئه ای که علیه آن کردند بسیار مهم بود. آنان تلاش داشتند تا با افشای این نامه علیه نظام توطئه ای کنند که این بدترین حربه بود و شما دیدید که کلاً به نتیجه ای داد. هم خود و هم نیروهای سپاه ناراحت شدند.

آن ها با نیروی انتظامی نیز همین کار را کردند، اما سرنوشت این خواهد شد که اصلاحات جدی در آن ها انجام شود و محفل ها از بین برود.

خوشبختانه آن ها نتوانستند در سپاه کاری کنند و شما مطمئن باشید که در قوه قضائیه نیز بخشی از این مسائل حل خواهد شد.

- یعنی این قوه از محفل ها پاکسازی خواهد شد؟

عابدی: بله، تمام این دستگاه، یکی پس از دیگری پاکسازی خواهد شد.

- به بخش معقول جناح راست اشاره کردید. این بخش چه درصدی از قدرت این جناح را در دست دارد؟

عابدی: جناح راست عمدتاً در این بخش قرار دارند اما بخش افراطی و تندروی این جناح در خط پیشستاز قرار گرفته است. متأسفانه جامعه روحانیت پیرو برخی روزنامه های جنجالی بوده است که امینواریم آقای مهدوی کئی برای حل این معضل فکری بکند. یک زمانی روحانیت مدعی جلوداری بود، اما اکنون این جامعه، دنباله رو بخش بی ریشه و تندروی جناح خود شده است. فکر می کنم جناح راست به زودی خواهد فهمید که تندروهای بی ریشه آنان رابه سمت چه پرتگاه خطرناکی هدایت می کنند.

- بخشی از افکار عمومی اعتقاد دارد که آتشی خاتمی دربرخورد با حوادث کوی دانشگاه برخورد جدی از خود نشان نداده است.

عابدی: آقای خاتمی به اندازه وسعش سخن می گوید. رئیس جمهور باید در حدی سخن بگوید که بتواند انجام بدهد. رئیس جمهوری که نمی تواند دستور بدهد کسی را دستگیر کنند، نمی تواند فرمانده نیروی انتظامی را تغییر دهد و حتی شورای عالی امنیت ملی را در دست ندارد، به مردم چه بگوید؟

- همین را!

عابدی: اینها حرف هائی نیست که ایشان بگوید. باید هر کسی از طریق راه کارهای خودش تأثیر گذار باشد. این مسائل را باید من و شما بگوئیم. به مردم بگوئیم که ایشان ابزارش و امکاناتش محدود و قدرتش در این سطح است. به نظر من آقای خاتمی از اصول خودش کوتاه نیامده و شرافت مندانه به راه خود ادامه می دهد.

- در توسعه سیاسی چقدر موفق بوده؟

عابدی: توسعه سیاسی فرآیندی عادی نیست. فتح اورست برای ایرانی ها راحت تر از رسیدن به توسعه سیاسی است!

- ۷۰ درصد مردم به آقای خاتمی رای دادند. باید چه کنند؟

عابدی: باید در نهادهای مدنی متشکل شوند تا رای و خواست خود را زنده نگه دارند. بدون نهادهای مدنی برنامه های آقای خاتمی توفیقی نخواهد یافت.

(بقیه شکوفائی از ص ۱۵)

۱- بهزاد کریمی از «فراهم آمدن شرایط برای رفردم در جمهوری اسلامی» در دوران کنونی می نویسد. این نظر، عملاً رد سیاست تحریم است که در انتخابات ریاست جمهوری به اوج خود رسید. اینکه «دیدگاه اکثریت» در سازمان اکثریت دیگر نمی تواند با نشی جنبش مردم انتخابات را «تحریم» کند کام بلندی است، که باید امیدوار بود به کام های دیگر در جهت قبول همه واقعیات امروز جامعه ایران بیانجامد. کرجه این نوشته بهزاد کریمی، جای تردید باقی می گذارد: «... باید از موضع اصلاح طلب رادیکال عمل کرد و نه غیر رادیکال». متأسفانه نظریه پرداز «دیدگاه اکثریت» در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) توضیح نمی دهد، محتوای «رادیکال» چیست؟ و بدین ترتیب سخن در سطح کلی گویی و ژورنالیستی بورژواآبانه باقی می ماند.

شاید در این بیان نامفهوم نیز، جنبه های مثبتی یافت و بدان عمل شود. در برابر سیاست های گنگ و شعارها و تاکتیک های نامفهوم جز ابراز امیدواری برای تحقق جنبه های مثبت و احتمالی آنها چه می توان کرد؟ این نیز از نتایج گفتن هائیهی است که در سال های اخیر، گویان چپ را نیز در مهاجرت گرفت و زبانی را به آنها تحمیل کرد که دشوار بتوان پذیرفت در فردای کار و پیکار در داخل کشور، توده مردم آن را به آسانی درک کنند و به نیروی مدافع آن تبدیل شوند!

۲- این تکرانی، ظاهراً برای «دسته ای از رفا» آتقدر جدی است. که حتی «تلاش های» دیدگاه اکثریت را «برای جریان عقب ماندگی از اوضاع [که منظور عدم شناخت اوضاع کشور است و یا] - همسویی و حتی اینجا و آنجا منطبق با تاکتیک های روز پیشنهادی از سوی رفاقی مدافع مشی اقلیت در سازمان-» برپا دادن «سیاست مرکزی سازمان» ارزیابی می کنند.

۳- «بهزاد کریمی» در آغاز نامه اش مطالبی را درباره ماهیت طبقاتی حاکمیت و رابطه بین آن و رونیای جامعه به «آنتونیو گرامشی» نسبت می دهد و آنها را بطور ضمنی در تضاد با نظرات مارکس قلمداد می سازد. او می نویسد: «گرامشی، ضمن برخورد انتقادی به نگرش ولگاریزه نسبت به ماهیت حکومت ها، نگاه ها را به پیچیدگی رابطه حکومت ها و طبقات می کشود، نهادهای مدنی و تأثیر آنها را بر حکومتگران توضیح می داد و بالاخره در برابر این آموزه ساده انگارانه که "در تشخیص ماهیت حکومت ها، مهم همانا مضمون طبقاتی است و شکل اعمال حکومت ها، فرع است"، به درستی ایده اهمیت شکل زمانی و مکانی مختلف الجبهت و رنگارنگ در جامعه و همچنین اهمیت خودویژه جامعه مدنی و رابطه دیالکتیکی جامعه سیاسی (قدرت سیاسی) و جامعه مدنی را مطرح می کرد».

بنیان سوسیالیسم علمی اثبات کرده اند، که با ایجاد طبقات در جامعه، حاکمیت طبقاتی برقرار شد. از اینرو «ماهیت حاکمیت»، نه «حکومت ها» (که بهزاد کریمی آنها را یکسان تلقی کرده)، از منافع طبقات حاکم نتیجه می شود. هم فاشیسم ایتالیایی و هم نازیسم آلمانی مدافع منافع «کروپ» ها، «تیس» ها، «فیات» ها و... بودند، که دموکراسی های پس از جنگ جهانی دوم در آلمان و ایتالیا هستند.

اگر گرامشی، همچنان بنیان سوسیالیسم علمی، و ازجمله لنین، توجه را به امکان و ضرورت بکارگرفتن اهرم های دموکراتیک در دوران سرمایه داری جلب می کند، به منظور تأثیر گذاشتن بر روندها و روابط در جامعه سرمایه داری و یا مدنی است. این امر به هیچ وجه با محتوای تاریخی-طبقاتی «ماهیت حاکمیت» در تضاد نیست.

مبارزات سندیکایی و حزبی طبقه کارگر، با استفاده از اشکال قانونی در شرایط دموکراتیک حاکمیت طبقاتی سرمایه داری و تفاوت های آن با اشکال مخفی و غیرقانونی در شرایط خفان فاشیستی، موضوع بحث گرامشی است. به منظور توضیح ضرورت بکارگرفتن امکانات در شرایط «خودویژه جامعه مدنی»، گرامشی این نظرات را در پاسخ به آثانی مطرح می سازد. که نسخه «اکتبر» را خشک مغزانه برای ایتالیایی آن دوران تجویز می کردند، درحالیکه به کارگرفتن اهرم های موجود در «شکل دموکراتیک حاکمیت سرمایه داری» هنوز ممکن بود. امکانی که با کودتای فاشیستی موسولینی برای مدتی ناپود شد.

جا داشت، بهزاد کریمی از خود سؤال می کرد: چرا گرامشی در تحلیل خود، اشاره ای مثلاً به «شکل اعمال حکومت» در دوران فئودالیسم نمی کند؟ پاسخ این سؤال از نظر صاحب این قلم چنین است: گرامشی شرایط مشخص و تاریخی «جامعه مدنی»، و بطور مشخص تناسب نیرو بین حاکمیت طبقاتی و ساختارهای «مدنی» جامعه سرمایه داری را مورد بررسی قرار می دهد.

بدین ترتیب، بحث درباره شرایط مشخص تاریخی در رابطه بین حاکمیت و مردم، بحث درباره «ماهیت حاکمیت» طبقاتی نیست، بلکه بحث درباره یکی از اشکال حاکمیت بورژوازی است.

بدیهی است، که در شرایط برقراری دموکراسی، که می تواند با سطح پیشرفته تری از فرهنگ و تمدن همراه باشد، بهتر و سهل تر می توان بر روی روابط تولیدی-اجتماعی تأثیر گذاشت و در جهت تغییرات رفهرمیستی و نهائین انقلابی آن عمل کرد. تا در شرایط حاکمیت فاشیستی سرمایه، این امر البته به معنای نفی امکانات وسیع سرمایه داری برای شششوی مغزی و تحمیل توده ها یکمک وسایل ارتباطات دستجمعی و انفرماتیک نیست، اما باین معناست، که نیروهای ترقی خواه نیز باید بکوشند از این سطح پیشرفت فرهنگ و تکنولوژی برای اهداف انسان دوستانه خود بهره گیرند.

- یکی از مسائل در چند روز گذشته زمزمه کودتاست!

عبدی: دشمنان خاتمی دنبال خیلی چیزها هستند، اما نمی فهمند که کودتاعلیه خاتمی هیچ فایده ای برای آنها ندارد. آنچه آقای خاتمی دارد با کودتا گرفتنی نیست. نمی شود برای گرفتن علم یک عالم، او را کشت. جناح تندرو و افراطی متوجه نیست که هر گونه اقدامی علیه دولت خاتمی، مشروعیت نظام را زیر سؤال خواهد برد. در چنین شرایطی آنها هیچ راهی جز سرکوب ملت نخواهند داشت و سرکوب خود نیز حلی دارد. پس از گذر از "حد"، دیگر امکان افزایش نخواهد بود و همین جا نقطه فروپاشی است. آنچه در برخی مطبوعات قابل لمس بود، با این ادعای شما خیلی بی ربط نبود.

- شما چه چیزی در مطبوعات دیدید؟

عبدی: نامه برخی از فرماندهان. اما این توطئه هم به خودشان بازگشت.

- آقای خاتمی برنامه اصلاحی خود را به پیروزی خواهد رساند؟

عبدی: برنامه اصلاحی را باید مردم به پیش ببرند. وقاع اخیر، هر کدام برای سرنگونی یک دولت کافی بود. همین که این وقایع یکی پس از دیگری می آید و با حداقل خسارت می گذرد، نشان از بلوغ سیاسی ملت دارد.

- مجلس ششم؟

عبدی: اگر حذف ها بیش از ۵۰ درصد نباشد، نسبت آراء طرفداران خاتمی به مخالفان ۸۵ به ۱۵ خواهد بود.

- اگر نظارت استصوابی باشد؟

عبدی: در این صورت جای هیچ سخنی نیست. اگر نظارت استصوابی باشد، دیگر انتخاب مردم معنائی نخواهد داشت.

- در چنین شرایطی به نظر می رسد، پس از انتخابات ششم مشکلات جدیدی برای آقای خاتمی پدید بیاید.

عبدی: در این صورت حضور آقای خاتمی بلاموضوع است!

- چه کاری باید بکند؟

عبدی: ریاست جمهوری را رها کند. وقتی نظامی مشروعیت مردمی ندارد، دیگر لزومی ندارد که آقای خاتمی در آن حضور داشته باشد.

- این همان خواست قلبی جناح راست است.

عبدی: دیگر نظامی باقی نخواهد ماند که خواست بخشی از آن محقق شود. من فکر نمی کنم جناح راست حاضر شود که به این زودی ها فاتحه ای نظام خوانده شود.

- یعنی جناح راست با این روند مخالفت خواهد کرد؟

عبدی: جناح راست می خواهد هم مشروعیت مردمی داشته باشد و هم خودش باشد. و گیر کار همینجاست. نمی توان مشروعیت مردمی را به قیمت قدرت از دست داد. هر حکومتی در ایران بدون مشروعیت مردمی شکل بگیرد چاره ای جز قرارگرفتن در زیر نفوذ قدرت های خارجی نخواهد داشت و من معتقدم که روحانیت مستقل اجازه نخواهد داد حکومت آسیب ببیند.

روحانیت مستقل غیر حکومتی چه قدر قدرت دارد؟

عبدی: آنها شمشیر در نیام هستند.

- حوادث اخیر به اقتدار دولت آقای خاتمی آسیب زد؟

عبدی: به نظر من این حوادث اقتدار دولت را نشان داد. این حوادث تنها آسیب پذیری آقای خاتمی نیست، بحث کل نظام است.

- آقا به واقع خاتمی آخرین شانس نظام است؟

عبدی: هیچ شکی در این موضوع نیست. اگر با آقای خاتمی برخورد شود، یک سال نیز دوام نخواهند آورد. تجربه تیر ماه کوی دانشگاه تجربه ای قابل توجهی بود و باید از آن درس گرفت.

- ممکن است آقای خاتمی را حفظ کنند، اما چهره ای وجه المصلحه شود؟

عبدی: ممکن نیست. آقای خاتمی برخلاف رقبایش ضربه هوشی بالای ۱۴۰ دارد.

- در حاشیه حادثه کوی دانشگاه، به جنبش دانشجویی گفتند که با این همه حمایتی که شما از آقای خاتمی دارید، وی نمی تواند از شما دفاع کند.

عبدی: من در این مورد نمی توانم بیشتر سخن بگویم. آن دو روز و سه روز، روزهای تاریخی این کشور هستند و باید بعداً درباره آن سخن گفت.

- اگر به حکم دادگاه سلام تعطیل شود، شما چه خواهید کرد؟

عبدی: باید روزنامه های جدید منتشر کرد، سلام نشد، دنیا که به آخر نرسیده، اگر فردا روزنامه های دیگری را نیز بستند، باید روزنامه های جدیدتر متولد شوند.

- برخورد با مطبوعات تنها تا انتخابات ادامه خواهد داشت؟

عبدی: تا قبل از مجلس خواهد بود. سعید اسلامی آن طرف مرده است، رفقاییش را هم گرفته اند و بقیه شان هم بریده اند. چرا این ها را در نظر نمی گیرید؟

- اگر بریده اند، چه کسی این حوادث را بوجود می آورد؟

عبدی: این از بریدگی است. جنبش دانشجویی با کمک خوردن دانشجویان و خراب شدن اتاق های دانشجویی سرکوب نمی شود. سرکوب و خشونت دلیل بر استیصال است. قمه کشی و اسلحه کشی در استیصال ممکن است، نه در اقتدار و قدرت. آدم مستاصل برای ماندن از همه چیز هزینه خواهد کرد و به نظر من این بریدن ها نشانه ای استیصال است.

یلتسین

در جستجوی سایه خویش است!

ترجمه و تنظیم: ب. تهرانی

یلتسین، رئیس جمهور روسیه، روز ۹ اگوست ۹۹، برای پنجمین بار در ۱۷ ماه گذشته، نخست وزیر آن کشور را برکنار کرد. برکناری "سرگئی استپاشین" که چند ماه پیش از آن و در بحبوحه بحران ناشی از تجاوز ناتو به یوگسلاوی، بجای "پریماکف" به نخست وزیری منصوب شده بود، معرفی اعضای دولت "ولادیمیر پوتین"، نخست وزیر جدید که همان اعضای دولت نخست وزیر قبلی بود، معرفی پوتین از جانب یلتسین بعنوان جانشین او برای نشستن برکسی ریاست جمهوری در سال ۲ هزار و ... همگی برای علاقمندان تحولات روسیه سؤالاتی را در باره استراتژی، انگیزه ها و اهداف یلتسین و الیگارش حاکم بر روسیه مطرح کرده است.

در این نوشته سعی می شود با استفاده از منابع منتشره در مسکو، به برخی از این سؤالات پاسخ داده شود.

"لیلیاشوتسوا"، کارشناس و استاد علوم سیاسی و نویسنده کتاب "روسیه یلتسین، از افسانه تا واقعیت"، طی گفتگویی با روزنامه "ترود"، نشریه اتحادیه های کارگری روسیه، که در تاریخ ۱۸ ژوئن ۹۹، یعنی دو ماه قبل از تغییرات اخیر منتشر شد، پیرامون تغییرات مکرر دولت در روسیه و فکر تعیین جانشین برای یلتسین می گوید:

((متأسفانه، نخبگان سیاسی ما بطور ساده از روبرو شدن با دلائل بحران مزمن کشور و سقوط جامعه و رژیم که می رود تا غیرقابل برگشت شود، طفره می روند. تقریباً همه سعی می کنند مشکل اصلی ما را در یلتسین، خانواده او، دوستان خانواده اش و بطور خلاصه در "شرکت خانواگی" او خلاصه کنند.

به نظر من مدت طولانی است که خود یلتسین دیگر مشکل اصلی روسیه نیست. مشکل اصلی نظامی است که او ایجاد کرده، نظامی که همه ما گروگان آن هستیم. ماهیت این نظام، ترکیبی است از قدر قدرتی رئیس جمهور و فقدان کامل مسئولیت پذیری از طرف او برای اعمالش. تمرکز قدرت در یک فرد، بویژه وقتی رهبر از نظر جسمی ناتوان است، محفل پیرامون او را به یک مرکز تصمیم گیری تبدیل کرده و حفظ قدرت رئیس جمهور را تنها از طریق مبادله و واگذاری بخش های کوچکی از قدرت در قبال وفاداری به او، امکان پذیر ساخته است. این نظام، مانند دربار سلاطین، دائماً نورچشمی آفریده و سپس آنها را مورد غضب قرار می دهد. دائماً کشمکش ایجاد کرده و تنها تحت شرایط رکود دائم، قابل دوام است. ثبات و رشد اقتصادی برای چنین نظامی سم ممکن نیست. عدم ثبات و بجایجانی دائمی افراد در بالاترین سطوح دولت را نمی توان تنها با ویژه گی های شخصیتی یلتسین توضیح داد. رژیم او در ایجاد عدم ثبات، ذینفع است، زیرا رژیمی نیست که بتواند در شرایط عادی به حیات خود ادامه دهد.

بحث هایی که پیرامون تعیین جانشین مناسب برای یلتسین و شرایطی که فرد مناسب باید حائز آنها باشد، می شوند، خود بهترین دلیل بر ماهیت غیر دمکراتیک نظام دولتی ما و تناقضات درونی غیر قابل حل آن است. اولین و مهمترین این کشمکش ها و تناقضات را می توان بین ماهیت انتخابی بودن ریاست جمهوری و شرط مشروعیت دمکراتیک قدرت دولتی از یک طرف و ماهیت استبدادی همان قدرت که از طریق دست چین کردن یک جانشین برای رئیس جمهوری خواهان تصمیم هائی برای تداوم خود است، از طرف دیگر دید.

به نظر من، تعیین جانشین برای یلتسین تقریباً محال است، اگر چه مشاوران رئیس جمهور، هنوز حاضر به پذیرش و درک این نکته نیستند. اولاً، هر کس که بعنوان جانشین انتخاب شود، بعلت حمایت کرملین، به احتمال قوی رای لازم را بدست نخواهد آورد. امید به "انتصاب" فرد مناسب بعنوان رئیس جمهور ناشی از خوش باوری بیش از حد مشاوران رئیس جمهور است. ثانیاً، به محض ظهور جانشین احتمالی در صحنه، یلتسین خود فوراً

کنترل بر مسیر حوادث را از دست خواهد داد. ثالثاً، هر جانشینی که یلتسین پرورش دهد، به محض رسیدن به قدرت مجبور به فاصله گرفتن از او خواهد بود. در حال حاضر، همه سناریوهای متصور برای حفظ قدرت بوسیله یلتسین، یا یکی از افرادی که او انتخاب خواهد کرد، تقریباً غیر واقعی اند، زیرا کرملین فاقد مشروعیت و منابع لازم برای تحقق آنهاست. بعید است که حتی در دستگاه های وفادار به یلتسین، حمایت لازم برای تعیین جانشین را یافت. با این وجود، از بروز عدم ثبات بیشتر در پایان دوره یلتسین نباید غافل شد؛ بخصوص با توجه به اعمال و اقدامات تیم رئیس جمهور، عدم ثبات تقریباً ناگزیر می شود.

هرآنچه که با برکناری پریماکف آغاز شده، عدم مسئولیت و بی کفایتی تیم رئیس جمهور که به تهدیدی جدی برای کل جامعه ما تبدیل شده است را نشان می دهد. اختلاف منافع روشنی بین "شرکت خانوادگی"، که خواهان کنترل کامل منافع دولتی است و اکثریت طبقه سیاسی ما ظاهر شده است. هرگونه حمله ای به نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری، تنها شرایط را برای "شرکت خانوادگی" پس از خروج ناگزیر یلتسین از صحنه مشکل تر کرده و حضور آنها در صحنه سیاسی کشور تقریباً غیر ممکن خواهد کرد.

یلتسین و طرفدارانش، با نزدیک تر شدن موعد انتخابات مجلس و انتخابات ریاست جمهوری، در پی ایجاد درگیری با حزب کمونیست و غیرقانونی اعلام کردن آنست. افزایش محبوبیت حزب کمونیست فدراسیون روسیه و برنامه ها و نامزدهای این حزب اندیشه تحریک و آشوب را در کاخ کرملین پرورش داده است. بموجب نظر خواهی های رسمی، اکنون محبوبیت حزب کمونیست به مرز ۴۰ درصد رسیده است.

برکناری های ۱۷ ماه اخیر، یکی از تاکتیک هائی است که از جانب حزب کمونیست و نمایندگان آن در دوما خنثی شده است. تأیید فوری و بدون تأخیر دولت های "استپاشین" و "پوتین" در دوما، از این زاویه قابل درک است.

حزب کمونیست طرح غیر قانونی کردن حزب کمونیست مدتی است که در دستور کار الیگارش حاکم بر روسیه قرار دارد. در ژانویه ۹۹، رژیم یلتسین حمله یکی از نمایندگان حزب کمونیست در دوما به صهیونیسم و افراط رابطه برخی نزدیکان یلتسین با دولت اسرائیل را ضدیت با یهودیان تبلیغ کرده و به بهانه مقابله با نظرات افراطی، زمینه های تبلیغاتی حمله به حزب تدارک دیده می شد. در نتیجه هوشیاری رهبری حزب و واکنش سریع آن در قبال تبلیغات دولتی و با توضیح فوری مواضع حزب در تفکیک صهیونیسم از یهودیت، این توطئه به موقع خنثی شد.

یکی از اولین اقدامات دولت استپاشین، برگزاری "کنفرانس پیرامون نیروهای امنیتی فدرال روسیه" بود. روزنامه "تراویسمایا گازتا" در تاریخ ۳۰ ژوئن در رابطه با این کنفرانس و موضوعات مورد بحث در آن نوشت: ((دیروز سرگئی استپاشین، طی سخنرانی خود در این کنفرانس، شرایط کنونی کشور را بسیار جدی توصیف کرده و گفت: خطر فزاینده ای نظام قانونی کشور را تهدید می کند. مبارزات انتخاباتی موجب وخیم تر شدن اوضاع خواهد شد. دولت از ائتلاف بین نیروها و احزابی که تغییر قهرآمیز نظام قانونی کشور را رد نکرده اند، بسیار نگران است. انتخابات دومای دولتی، تحت شرایط رشد مبارزات انتخاباتی صورت می گیرد. امروزه در روسیه نیروهائی وجود دارند که در صدد انتقام گیری بوده و با تبلیغات خود باعث ایجاد عدم ثبات در کشور می شوند. مبارزه با افراط گری سیاسی در صدر اولویت های دستگاه های امنیتی قرار دارد.))

اگرچه استپاشین بطور مستقیم به حزب کمونیست فدراسیون روسیه یا اعضای دیگر جنبش های اپوزیسیون اشاره نکرد، اما با توجه به اینکه در همان لحظه یلتسین بطور علنی وزیر دادگستری کشور را به بهانه ناتوانی در اعلام تصمیم نهائی پیرامون انطباق یا عدم انطباق فعالیت های حزب کمونیست با قانون اساسی و قوانین کشور مورد بازخواست قرار داد، این سخنان را می توان اختطاری جدی به حزب کمونیست ارزیابی کرد.

نشریه "ورمیا" در شماره ۳۰ ژوئن ۹۹ خود، جزئیات بیشتری از طرح غیرقانونی کردن حزب کمونیست فدراسیون روسیه و ایجاد درگیری با دوما را منتشر کرده و می نویسد:

((... دیروز بوریس یلتسین باعصبانیت در جمع روزنامه نگاران اعلام کرد که زمانی که او وزیر دادگستری را مامور رسیدگی به فعالیت های احزاب و سازمان های عمومی و انطباق فعالیت های آنها با قانون اساسی کرد، خود فهرستی از تخلفات حزب کمونیست فدراسیون روسیه از قانون اساسی را در اختیار داشت. یلتسین در این مورد گفت: ((اما، من هیچ گزارشی در باره این تخلفات دریافت نکردم. در نتیجه، او را احضار کرده و از پیشرفت در انجام ماموریت های محول شده به او سؤال کردم. وظایف محول شده بدون هیچ سؤالی باید انجام شوند. من عادت به این طور کار کردن ندارم...))

محترمی برای ما بوده و به دشمن جهان سوم و حق حاکمیت خلق‌های آن که هنوز متحد نبوده و توسعه نیافته‌اند، تبدیل نشود.

اکنون می‌خواهم از جانب کوبا سخن بگویم، کشوری که مورد محاصره جنایتکارانه بوده و علاوه بر اختناق اقتصادی، قریانی "تفاهم‌های" غیر اخلاقی و "مواضع مشترک" غیر قابل توجیه شده‌است. من امینوارم که جهان، بار دیگر بین قدرت‌های بزرگ تقسیم نشده و در جهت جنون غیر قابل تصور بازگشت به مستعمرات اقداماتی صورت نگیرد. تا زمانی که ضعیف و قوی وجود داشته باشد و قدرتمندان حاضر نباشند قدرت خود را به نفع حاکمیت جهانی واگذار کنند. ما از حق حاکمیت خود همانند مقدسات دفاع خواهیم کرد.

بنون تردید ژنرال برتر و نژاد زیر دست وجود ندارد. پس چرا ملت‌های امریکای لاتین و کارائیب فقیر و توسعه نیافته‌اند؟ شاید میلیون‌ها انسان این نیم کره که در نتیجه استثمار از بین رفته و برده‌وار در زنجیر نابود شده‌اند، پاسخی برای این پرسش داشته باشند!

مقرراتی که در "برتن ولز" به جهان تحمیل شد، دیگر غیرقابل تحمل‌اند. امریکا که مسئولیت چاپ ذخیره ارزی بین‌المللی را عهده دار شده بود، ذخیره‌ای که ارزش آن می‌بایستی با پشتوانه طلا تضمین شود، بطور یک جانبه و با حذف رابطه دلار و طلا، پول کاغذی خود را به جهان تحمیل کرده و در نتیجه آن، قدرت خرید و امکانات سرمایه‌گذاری عظیمی را در سراسر جهان بدست آورده‌است. این درحالی است که منبع اصلی سرمایه، یعنی میزان پس انداز شهروندان آن کشور، تقریباً زیر صفر است. با این وجود امریکا بعنوان ارباب و آقای موسسات وابسته به نظام مالی بین‌المللی هر کاری که بخواهد انجام می‌دهد. بجای "معماری نوین مالی"، نظام متروک قدیمی را بازسازی کرده‌اند. باید نظام موجود را از بیخ و بن ویران کرده و نظام واقعاً دموکراتیک، برابر و انسانی را که مبنای فقر زدائی و نجات جهان باید باشد، ایجاد کرد. بی‌انید با ممکن کردن آنچه غیر ممکن به نظر می‌آید، اعجاز کنیم. کوبا، با آغوش باز آماده پذیرش همکاری و همبستگی بنون قیود و شرط و همراه با آزادی اروپاست!

گزارش راه توده، از نشست کمیسیون مستقل بررسی و تحقیق

پیرامون جنایات جنگی امریکا- ناتو علیه مردم یوگسلاوی

جنایتکاران واقعی باید محاکمه شوند!

در حالیکه پس از فرونشستن گرد و خاک تبلیغاتی محافل امپریالیستی، حقایق بسیاری درباره انگیزه واقعی امریکا از تجاوز جنایتکارانه آن کشور علیه مردم یوگسلاوی و میزان واقعی خسارات وارده بر اقتصاد و محیط زیست سراسر جمهوری یوگسلاوی افشا شده‌است، روزنامه‌های داخل کشور همچنان به انعکاس اخبار و تحلیل‌های مورد نظر امریکا ادامه می‌دهند! در تازه‌ترین نمونه اینگونه تبلیغات، در روزنامه نشاط ۲۴ مرداد ۷۸، تحت عنوان "صدام، مثل میلوسویچ جنایتکار است" می‌خوانیم:

«جنگ کوزوو و محکومیت میلوسویچ برای جنایات جنگی، درعین حال که نشان داد از این پس احترام به حقوق بشر جایگاه مهمی را در ارتباطات بین‌المللی داراست، اندیشه محاکمه رئیس‌جمهور عراق را نیز مطرح کرده‌است. بنیان این امر، انگلستان، ایالات متحده امریکا، بدین منظور فعالیت‌های گسترده‌ای را در نظر دارند.»

اینگونه تبلیغات، در شرایطی صورت می‌گیرد که مسئولین تجاوز به یوگسلاوی، از جانب حقوق دانان، فعالین حقوق بشر، روزنامه نگاران، استاتید دانشگاه، فعالیت گروه‌های هوادار صلح و اتحادیه‌های کارگری، بعنوان جنایتکاران جنگی شناسایی و معرفی شده و بطور رسمی علیه آنها اعلام جرم شده‌است.

در زیر گزارشی را از اولین نشست کمیسیون مستقل بررسی و تحقیق جنایات جنگی امریکا-ناتو علیه مردم یوگسلاوی می‌خوانید. لازم به یاد آوری است که یکی از موارد اعلام جرم این کمیسیون علیه رهبران دولت‌های ناتو، استفاده آن‌ها از رسانه‌های تحت کنترل خود جهت اشاعه دروغ و تحریف است.

به گفته نزدیکان رئیس‌جمهور، به وزیر دادگستری ماموریت داده شده بود که واحدهای مخفی حزب کمونیست در کارخانه‌ها را کشف کرده و به بهانه آن، حزب را غیر قانونی اعلام کند. اما گاول کراشیننکوف، وزیر دادگستری با اعلام طرح مورد نظر، به حزب کمونیست فرصت داد که تشکیلات مخفی خود در واحدهای تولیدی را به تشکیلات علنی منتقل کرده و در نتیجه یک فرصت مناسب برای فعالیت‌های ضد کمونیستی از دست رفت!

ویکتور ایلویوین، رهبر "جنبش حمایت از ارتش" و "والنتین کاپتسف"، معاون مسئول فدراسیون پارلمانی حزب کمونیست فدراسیون روسیه، در رابطه با سخنان یلتسین نظرات زیر را مطرح کردند:

ایلویوین: رئیس‌جمهور و تیم او در صدد انجام اقدامی شدیداً غیر قانونی هستند. بر کسی پوشیده نیست که بخشنامه منع فعالیت حزب کمونیست آماده شده و گزارش‌هایی پیرامون طرح انحلال دوما نیز وجود دارد. این اقدامات احتمالاً در اواخر ژوئیه و اوائل آگوست علنی خواهند شد. به اعتقاد من طرحی هم بنام "جسد" تهیه شده که در صدد است در آینده نزدیک جسد لنین را از میدان سرخ به جای دیگری منتقل کند...

کاپتسف: تحقیقات وزارت دادگستری که در پایان سال گذشته آغاز شد، بسیار وسیع بود. ما یادداشت رسمی از وزارت دادگستری در رابطه با تخلفات مشخصی از جانب سازمان‌های اولیه و پایه‌ای حزب دریافت کردیم. وزارت دادگستری سپس به ما اطلاع داد که همه تخلفات طی تحقیقات حذف شده و دیگر هیچ شکایت جدی علیه حزب وجود ندارد.

میزان محبوبیت حزب کمونیست فدراسیون روسیه در حال حاضر بیشتر از ۳۵ درصد بوده و این بنون تردید به حزب امکان آن را می‌دهد که اکثریت را در دوما بدست آورد. ظاهراً این دلیل فشارهای جدیدی است که به حزب کمونیست وارد می‌شود. دستور یلتسین بسیار واضح و روشن است. او از وزیر دادگستری می‌خواهد که به هر قیمت شده، شرایطی کشف و یا ایجاد شود که در آن حزب کمونیست در مظان اتهام قرار گیرد. او عموماً دوباره در پی وخیم‌تر کردن رابطه خود با احزاب اپوزیسیون و در درجه اول با حزب کمونیست فدراسیون روسیه است. اما او موفق به یافتن هیچ چیز نخواهد شد، چرا که خود ما در قانونی عمل کردن بسیار موظف بوده و با وسواس کار می‌کنیم...

سخنرانی فیدل کاسترو در نشست سران کشورهای امریکای لاتین، کارائیب و اتحادیه اروپا، که در روزهای ۲۸ و ۲۹ ژوئن گذشته در برزیل برگزار شد.

مقابل "امریکا" بایستید!

امریکای لاتین و کارائیب، کشورهایی هستند با منابع عظیم طبیعی و انسانی. ما در این کشورها خواهان اتحاد و توسعه خود هستیم. از ۴۹۹ میلیون جمعیت این کشورها نزدیک به ۲۱۰ میلیون نفر زیر خط فقر و ۹۸ میلیون در فقر مطلق زندگی می‌کنند. ما بالغ بر ۷۰۰ میلیارد دلار امریکایی بدهکار هستیم و با اینکه طی ۹ سال گذشته ۸۵۰ میلیارد دلار بابت اصل و فرع این قروض پرداخته‌ایم، رشد بدهی‌های ما هنوز متوقف نشده‌است. در پایان دهه ۱۹۸۰، سرمایه‌گذاری مستقیم اروپا، حدود ۵۴ درصد کل سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشورهای ما را تشکیل می‌داد، ولی طی سالهای ۹۴-۹۰ این رقم به ۲۳ درصد کاهش یافته‌است.

امروزه کشورهای سوسیالیستی سابق در اروپای مرکزی و شرقی، متقاضی دریافت وام‌های عظیمی از اتحادیه اروپا هستند. روسیه ابر قدرتی است که اکنون به کشورهای جهان سوم پیوسته و درآمد سرانه سالانه آن در حدود درآمد کشورهای جهان سوم است. این نه تنها حاصل کاهش مستمر تولید ناخالص ملی روسیه طی ده سال گذشته است، بلکه نتیجه غارت ۳۰۰ میلیارد دلار از سرمایه آن کشور و انتقال آن به بانک‌های امریکایی و اروپایی است. این است حاصل نسخه‌های سیاسی غرب و اقتصاد بازار!

اتحادیه اروپا، بنیاد عظیمی که در نتیجه نزدیک به ۸۰ روز حملات هوایی بی‌سابقه، بعنوان بخشی از یک جنگ غیرقانونی ایجاد شده، روبروست. نیاز به نقدینگی جهت بازسازی آنچه که ۲۳ هزار بمب و موشک امریکایی نابود کرده‌است. با این همه تعهدات مختلف اروپا چقدر برای سرمایه‌گذاری در امریکا لاتین و کارائیب در اختیار دارد؟

اروپای متحد و پول واحد آن می‌تواند به ما، در خلاص شدن از شر دلار امریکا و استبداد آن کمک کند، ما تردیدی نداریم که اروپا می‌تواند به یک حکومت فراملی نیرومند و ثروتمند تبدیل شود. ما امینواریم که در این صورت، اروپا دوست

جرمی که به نظر می‌رسد، روزنامه‌نگاران آزاد اندیش میهن ما نیز از جمله قربانیان آنند.

اولین نشست کمیسیون مستقل بررسی و تحقیق جنایات جنگی امریکا-ناتو در یوگسلاوی، با شرکت بیش از ۷۰۰ حقوقدان، استاد دانشگاه، فعالین جنبش‌های زنان، کارگری، هوادار صلح و محیط زیست، روز ۳۱ ژوئن در شهر نیویورک برگزار شد. در این نشست بیش از ۵۰ تن سخنرانی کردند. سخنران اصلی این جلسه "رمزی کلارک"، دادستان کل سابق امریکا، بود که ضمن ارائه گزارشی از کار کمیسیون، ۱۹ مورد اتهام علیه کلینتون، رئیس جمهور امریکا، آلبرایت، وزیر خارجه، سندی برگر، مشاور امنیتی ریاست جمهوری، کوهن، وزیر دفاع امریکا، تونی بلر، نخست وزیر انگلیس، شرودر، صدر اعظم آلمان و دیگر مقامات بلند پایه ناتو و کشورهای عضو آن را قرائت کرد. از دیگر شرکت کنندگان در این نشست، از فیلیکس ویلسون، نماینده دائمی کوبا در سازمان ملل، مایکل پارانتی، نویسنده و جامعه شناس آمریکایی، میش چاسودوسکی، اقتصاددان و استاد دانشگاه کانادا، رونالد کیت، ناظر سازمان امنیت و همکاری اروپا در کوزوو، می‌توان نام برد.

موارد اتهام این کمیسیون که در ارتباط با قوانین بین‌المللی، حقوق بین‌المللی، کنوانسیون‌های مختلف جهان و منشور سازمان ملل تنظیم شده‌اند عبارتند از: ۱- طراحی و اجرای نقشه تضعیف و تجزیه یوگسلاوی ۲- تحریک، تحمیل و گسترش خشونت بین مسلمانان و اسلاوها ۳- مقابله با هر نوع تلاشی جهت حفظ وحدت، صلح و ثبات در یوگسلاوی ۴- نابودی نقش سازمان ملل در ایجاد صلح ۵- بکار گرفتن ناتو برای تجاوز نظامی و اشغال کشورهای فقیری که حاضر به تسلیم نیستند ۶- کشتار و مجروح کردن مردم بی‌دفاع در سراسر یوگسلاوی ۷- طرح، اعلام و اجرای عملیاتی در جهت ترور مقامات دولتی و برخی مقامات غیر دولتی و غیر نظامی در یوگسلاوی ۸- وارد کردن خسارت و نابود کردن تاسیسات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، درمانی، مذهبی و دیپلماتیک در سراسر یوگسلاوی ۹- نابودی آنچه که برای زندگی اهالی یوگسلاوی ضروری است ۱۰- نابودی تاسیسات حاوی مواد و نیروهای خطرناک ۱۱- استفاده از ارواح فرسوده، بپ‌های خوشه‌ای و دیگر سلاح‌های ممنوعه ۱۲- جنگ علیه محیط زیست ۱۳- تحمیل محاصره اقتصادی که نوعی نسل کشی و جنایت علیه بشریت است ۱۴- ایجاد دادگاه غیر قانونی ویژه جنایات جنگی با هدف تضعیف رهبری صرب‌ها ۱۵- استفاده از رسانه‌های جمعی تحت نفوذ خود جهت حمایت از تجاوز "ناتو" و پلید جلوه دادن یوگسلاوی، اسلاوها، صرب‌ها و مسلمان بعنوان جنایتکاران نسل کش ۱۶- اشغال نظامی بلند مدت بخش‌های استراتژیک یوگسلاوی از جانب ناتو ۱۷- کوشش در جهت نابودی حق حاکمیت ملی، خودمختاری، دموکراسی و فرهنگ اسلاوها و دیگر خلق‌های یوگسلاوی ۱۸- تسایل امریکا به سلطه، کنترل و استثمار مردم و منابع یوگسلاوی ۱۹- استفاده امریکا از ابزار نظامی و محاصره اقتصادی.

ناتو و امریکا چشم به دریای خزر دوخته اند!

در رابطه با تجاوز نظامی ناتو به کشور مستقل یوگسلاوی، تاکنون مطالب زیادی در نشریات مترقی جهان منتشر شده است. هر کدام از این نشریات، در نوع خود اشاراتی به ریشه‌های واقعی این تجاوز داشته‌اند. یک نکته در بسیاری از این تحلیل‌ها مشترک بوده است و آن تاکید بر روی اهمیت ژئوپولیتیک، اقتصادی و نظامی-استراتژیک منطقه بالکان، بخصوص برای کنترل "اروپا-آسیا" می‌باشد. این نشریات می‌نویسند که در محافل نظامی و سیاسی بین‌المللی این زمزمه دیگر از حالت مخفی در آمده و جنبه آشکار به خود گرفته است، که در آینده حرف اول و آخر را در مناسبات بین‌المللی کسی می‌زند که سلطه‌اش را نه در امریکای شمالی، امریکای مرکزی و ... بلکه در منطقه "سارایوو" اعمال می‌کند.

این ارزیابی جدا از نکاتی است که در این مدت، بی‌وقته در باره سیاست‌های آتی ناتو برای زیر ضربه گرفتن یوگسلاوی به عنوان یک نمونه برای قدرت نمایی امریکا و سرمایه داری اروپا نوشته و گفته می‌شود.

بسیاری از متخصصین امور نظامی و اقتصادی بر این عقیده‌اند که ارتش آلمان از استراتژی جدید ناتو در جهت دستیابی به برنامه‌های آتی خود استفاده می‌کند و باز هم خواهد کرد. (در این رابطه، مراجعه کنید به شماره ۸۶ راه توده و ضمیمه شماره ۸۴ در اینترنت)

در رابطه با ارزش بین‌المللی بالکان، نشریه "UZ" اخیراً مطلبی را منتشر ساخته است، که بخش‌هایی از آن را در ادامه این مقدمه می‌آوریم.

مقدمه - در مجله "اطلاعات برای یگان‌های زرهی" که بولتن داخلی ارتش آلمان است، در سپتامبر سال ۱۹۹۸، در سلسله مقالاتی تحت عنوان "سیاست امنیتی" که حاوی مطالب زیادی با عنوان "فاکتورهای تهدید کننده و مناطق تهدید کننده- سیاست، اقتصاد، محیط زیست، ارتش، نبرد بر سر نفت قفقاز" می‌باشد، نقشه‌ای از مناطق نفت خیز دریای خزر و کشورهای پیرامون این منطقه، با تاکید بر غنی بودن این منابع آمده، که آلترناتیوهای مختلف را برای خطوط نفت و گاز دریای خزر نشان می‌دهد. افزون بر این، بر روی چگونگی انتقال نفت و گاز این منطقه به اروپا و تامین امنیت این خطوط تاکید شده است. در این نقشه، همچنین مناطق باصطلاح "بی‌ثبات" در افغانستان، کشورهای قفقاز، کناره‌های دریای سیاه و در ترکیه که در آنها هم اکنون درگیری‌های محلی به وقوع می‌پیوندد و همینطور مناطقی در حاشیه دریای خزر که در آنها در حال حاضر نفت استخراج و بهره برداری می‌گردد، دیده می‌شوند.

در مورد آنچه که در این مجله از آن به عنوان "نفت خیزترین منطقه دنیا" یاد شده، آمده است:

«... برای اینکه کشورهای این منطقه بتوانند مواد ذخیره خود را به بازار جهانی عرضه کنند، حقوق مالکیت مطمئن، راه‌های حمل و نقل به بازارهای جهانی، تامین امنیت این راه‌ها و ثبات سیاسی لازم ضروری می‌باشد...»

سپس به خطوط نفتی از مرز غربی منطقه قفقاز به سمت بالکان و مدیترانه و نیز به اینکه چین و قزاقستان "یک خط نفتی به سمت مرز غربی چین" را ترجیح می‌دهند، اشاره می‌شود.

در ادامه، با تاکید بر استراتژی ارتش آلمان و ناتو، ادعا می‌شود:

«... منطقه دریای خزر محل برخورد منافع سیاسی و اقتصادی ایالات متحده، فدراسیون روسیه، ترکیه و ایران می‌باشد...»

از آنچه که در این مقالات آمده چنین بر می‌آید که گویا آلمان که از طریق خلیج فارس، که در اشغال امریکا و بریتانیاست، به منطقه فوق‌الذکر دسترسی ندارد، باید راه دومی را برگزیند و این راه راهی جز منطقه بالکان نمی‌باشد.

در همین سلسله مقالات، در ویژه‌نامه این مجله در فوریه سال ۱۹۹۹ از «امکان یک ضربه نظامی به سرستان توسط متحدین» یاد می‌شود. (این پیش بینی، حدود یک ماه قبل از تهاجم ناتو به یوگسلاوی طرح شده است)

در این رابطه توصیه می‌شود که بایستی "... منافع حیاتی آلمان در سیاست بین‌المللی..." به درستی تعریف گردد، زیرا فقط در این صورت است که «... دوست و دشمن جایگاهشان را در مقابل آلمان می‌شناسند و با مطالبات آلمان در سیاست جهانی صریحاً آشنا می‌شوند... آلمان بایستی در این جهت با ایالات متحده هم جهت اقدام نماید...»

این مجله، در ماه مه سال ۱۹۹۹ همچنین برای «... تغییر ناتو از یک اتحادیه دفاعی به یک استراتژی ایجاد نظم و ثبات دراروپا و برای اروپای قرن ۲۱، اروپایی که بی‌ثباتی در اطرافش قابل پیش بینی است...» تبلیغ می‌گردد. سپس به آنچه که بعنوان دشمن منافع آلمان از آن یاد می‌گردد اشاره می‌شود:

«... گسترش غیر قابل کنترل سلاح‌های اتمی، بنیادگرانی و تروریسم سیاسی تهدیدی است برای همه. از این گذشته کمبود مواد خام و هجوم جنگ‌زدگان و فراریان همچنین بر روی موقعیت امنیتی اروپا تاثیر می‌گذارد...»

در شماره ویژه این مجله که بمناسبت پنجاهمین سالگرد تاسیس سازمان پیمان آتلانتیک شمالی منتشر شده، روی نقش جهانی ناتو و گسترش حوزه عملیاتی آن در تمام جهان تاکید می‌شود.

مقاله منتشره در نشریه "UZ" (نمونه ژوئیه ۱۹۹۹)

اهمیت بین‌المللی بالکان - تحلیل زیر که حدود ۷۵ سال پیش نوشته شده، به وضوح روشن می‌کند که متحد و نحوه عمل قدرت‌های بزرگ امپریالیستی اروپا تاکنون تغییر چندانی نکرده است. روش‌ها همان روش‌های سابق هستند. آنچه که در زیر ارائه می‌شود قسمت‌هایی از مقاله ایست که توسط "گئورگی دیسیتروف" (۱۹۴۹-۱۸۸۲)، یکی از فعالین برجسته جنبش کارگری بلغارستان و جهان که در سال ۱۹۲۵ و در شماره هفتم نشریه "آترناسیونال کمونیستی" منتشر شده بود.

آشنائی با چهره ها!

بدنبال سخنرانی تند محمد خاتمی که در آن به توریسمین های خشونت شدت انتقاد کرد، برخی افشاگری ها در باره سوابق این توریسمین ها شروع شده است. در راس این توریسمین ها آیت الله مصباح یزدی قرار دارد که در نماز جمعه های تهران و قم از قتل و کشتار و حمله به تجمعات دفاع می کند و آن را مطابق با احکام اسلام می داند. مطبوعات مصباح یزدی را فردی معرفی کرده اند که محمد خاتمی روی سخنش در انتقاد از توریسمین های خشونت وی می باشد.

روزنامه خرداد در شماره ۲۶ مرداد خود سوابق مصباح یزدی را از زبان آیت الله سید حسین موسوی تبریزی اینگونه منتشر کرد:

((... پس از فاجعه ۱۹ دی سال ۵۶ عده ای از طلبه ها که در اعتراض به مقاله ۱۷ دی روزنامه اطلاعات در توهین به امام، تظاهرات کرده بودند، توسط نیروهای رژیم شهید شدند و مدرسین حوزه تشکیل جلسه دادند و اعلامیه ای نوشتند... من خودم آن اطلاعیه را نزد آقای مصباح بردم که ایشان به من گفتند آقای موسوی، من امضاء نمی کنم و دنبال این کارها نیستم... در سال ۵۷ امام در نزدیکی های نیمه شعبان اعلام کرد که به خاطر شهدای زیاد که انقلاب داده است و به خاطر مبارزه با رژیم شاه، امسال نیمه شعبان جشن نمی گیریم و... در ایران فقط انجمن حجتیه اعلام کرد که ما جشن داریم و مفصل هم اعلام می کنیم، که امام ۲ ماه پیش از رحلتشان در نامه ای به علما و مراجع قم این را مطرح کردند، که این ولایتین بی ولایت علیرغم مبارزه مردم شهید پرور ایران، نیمه شعبان را چراغانی کردند که اشاره به حوادث سال ۵۷ داشت. در سال ۵۷ هم در قم جشن گرفته شد که از گردانندگان آن جا، ایشان بود. البته آقای استادی هم از گردانندگان آن روز موسسه بودند.))

جشن نیمه شعبان، از مراسمی است که حجتیه همه ساله در زمان شاه آن را، بعنوان زمان تولد امام جشن می گرفت و چراغانی می کرد. آیت الله خمینی می دانست و اکنون آیت الله موسوی تبریزی رسماً اعلام می کند که مصباح یزدی عضو حجتیه است. اهمیت این امر در آنست که مصباح یزدی مدرسه حقانی قم را بعنوان مرکز ایدئولوژیک حجتیه اداره می کند و تقریباً تمامی دست اندرکاران قوه قضائیه در ۱۰ سال ریاست آیت الله محمد یزدی فارغ التحصیل و وابسته به این مدرسه بوده اند.

حسن کامران

حسن کامران و همسرش "تیره اخوان" از فعالان ضد تحولات در مجلس اسلامی اند. از جمله فعالیت های اخیر آنها ارائه لایحه اصلاح مطبوعات به مجلس بود. آنها در جمع ۲۰ نفر حمیدرضا ترقی در مجلس فعالیت می کنند. این دو از اصفهان به مجلس راه یافته اند و هر دو در رویدادهای خشونت آمیز اصفهان دوشادوش علی اکبر پرورش نقش بر عهده دارد.

حسن کامران در اوایل انقلاب، در شیراز و در دفتر تبلیغاتی ابوالحسن بنی صدر کار می کرد. بعداً، ناگهان حزب اللهی شد و به نخست وزیری رفت. او معرف "کشمیری" بود که نخست وزیری را منفجر کرد. بعد از این انفجار، دو سال در زندان بود و در این مدت آیت الله خزعلی مدافع او بود و سرانجام نیز موفق شد کامران را از زندان نجات دهد.

سردار نقدی - سردار نقدی، رئیس حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی از جمله کسانی است که اگر به پرونده سعید اسلامی بدقت رسیدگی شود، انگشت اشاره به طرف او نیز همانگونه دراز خواهد شد که به طرف حسین شریعتمداری، مدیرمسئول کیهان. نام او در ماجرای دستگیری و شکنجه شهرداران، افشای بازداشتگاه های اختصاصی و بویژه بازداشتگاه وصال و کتک زدن اعضای کابینه محمد خاتمی سر زبان ها افتاد. او را یکی از رهبران گروه های فشار می شناسند. اخیراً در مطبوعات ایران افشاء شد که او اساساً ایرانی نیست، بلکه یکی از معاهدان عراقی است!

عکس افشاگر! بدنبال چاپ عکس سعیدامامی در نشریات داخل کشور، گفته می شود در موسسه انتشاراتی کیهان موجی از اعتراض و سؤال مطرح شده است. شنیده شده که برخی نویسندگان و کارگران کیهان که متوجه شده اند صاحب عکس، همان کسی است که اغلب به کیهان آمده و در اتاق مدیرمسئول کیهان - حسین شریعتمداری - جلسات محرمانه داشته، اعتراض کرده و خواهان توضیح شده اند. حفاظت کیهان، که سازمان امنیت داخلی کیهان است، به معترضین پیغام فرستاده است، در صورت ادامه اعتراض ها سرکوب خواهند شد!

((اهمیت فوق العاده شبه جزیره بالکان در حوزه سیاست بین المللی از مدت ها قبل بیش از هر چیز در موقعیت جغرافیائی و استراتژیک این منطقه بوده است. این شبه جزیره، با موقعیت ویژه اش در دریای سیاه، مرمره، اژه و آدریاتیک نقش یک پل طبیعی را بین اروپا و آسیا ایفا می کند و خط راه آهن مهم برلین-وین-بلغراد-صوفیا-قسطنطنیه-بغداد از آن عبور می کند. قبل از جنگ این راه برای امپریالیسم آلمان در رقابت با امپریالیسم بریتانیا از اهمیت حیاتی فوق العاد برخوردار بود.

به واقعیت پیوستن برنامه آلمان در تاسیس خط ارتباطی برلین-بغداد به معنای یک تهدید جدی بود برای نفوذ و تسلط استعماری فرانسه و انگلستان در آسیای صغیر و بخصوص هندوستان تحت سلطه بریتانیا... ولی کشورهای بالکان، کمافی السابق به طور مستقیم ارزش چندانی برای اقتصاد کشورهای امپریالیستی اروپا نداشتند. این مناطق که بیشتر از همه مناطق کشاورزی هستند، برای اروپا یک منبع مواد خام، بازاری برای محصولات صنعتی و همچنین در مواردی نیز یک منطقه مناسب برای سرمایه گذاری با سود بالا بودند.

معادن و مواد خام و بخصوص نفت خام موجود در بالکان (در رومانی و آلبانی) دارای جذبه خاصی برای قدرت های بزرگ سرمایه داری بوده اند.

منطقه بالکان کماکان قبل از جنگ نیز از نظر نظامی-استراتژیک برای دو گروه امپریالیستی "اتحاد سه جانبه" و "پیمان مودت" در نبرد برای سلطه بر جهان، منطقه ای ای بسیار حائز اهمیت بوده است. ("اتحاد سه جانبه": اتحاد بین کشورهای آلمان، اتریش، مجارستان و ایتالیا در بیستم ماه مه سال ۱۸۸۲- "پیمان مودت": اتحاد بین کشورهای فرانسه و بریتانیای کبیر در هشتم ماه آوریل سال ۱۹۰۴- م)

هنگام تدارک جنگ در اروپا، از این کشورها از یک طرف بعنوان میادین مهم جنگی و از طرف دیگر بعنوان صادرکنندگان! نیروهای گوش به فرمان و بعنوان باصطلاح گوشت دم توپ استفاده شد.

بدلیل اهمیت اقتصادی، سیاسی و استراتژیک که کشورهای بالکان طی دهه های متوالی برای قدرت های امپریالیستی ایفاء می کردند، این قدرت ها از این کشورها بعنوان وسیله ای برای رسیدن به سیاست های اشغالگرانه خویش استفاده نموده اند. در کشورهای بالکان همواره منافع متضاد این قدرت ها در تقابل با یکدیگر قرار داشته و همین منافع متضاد، این قسمت اروپا را به یک آتشفشان واقعی تبدیل نموده که همواره مورد تهدید شورش های گوناگون بوده است.

قدرت های امپریالیستی که بدنبال گسترش مناطق نفوذ و حاکمیت خویش هستند، همواره علاقمند بوده اند که در بالکان کشورهای کوچک و ضعیف با مناطق نفوذ محدود و مرزهای ملی وجود داشته باشند که با نیروهای مولده واقعا موجودشان مطابقتی نداشتند. کشورهایی که همواره در تخاصم با یکدیگر بوده اند، یکدیگر را متقابلاً فلج می ساخته اند و در نتیجه نیازمند به نیروهای بیگانه و حفاظت قدرت های بزرگ بوده اند که این کشورها خود را بندگان می پنداشتند.

به مرور زمان، طی قرن ۱۹ بر خرابه های امپراطوری اروپائی-ترکی کشورهای بالکان که نه نتیجه پیروزی داخلی بر فنودالیسم و پارتیکولاریسم قرون وسطائی (ایجاد کشورهای کوچک که فقط به منافع خود می اندیشند به عنوان جزء در مقابل کل-م) و نه محصول سیر تحول و تکامل تاریخی در نیروهای مولده و روابط تولیدی در این منطقه بودند - آنچه که در بین ملل اروپای مرکزی و غربی مراحل تاریخی خویش را به صورت طبیعی طی نموده بود - بلکه این کشورها تحت نفوذ امپریالیسم اروپائی و در جهت دستیابی به سیاست های اشغالگرانه و تجاوزکارانه اینان بنا شده بودند.

بدین ترتیب، تاریخ سیاسی منطقه بالکان در واقع تاریخ دخالت بی حد و حصر قدرت های بزرگ و اجرای سیاست ماکیاولیستی "تفرقه بیافکن و حکومت کن" در مقابل کشورهای بالکان بوده است.

اگر چه از نظر جغرافیائی و اقتصادی منطقه بالکان شرایط مناسب جهت ایجاد یک زندگی مستقل و غیر وابسته برای ساکنین آن را دارا بوده، ولی قدرت های بزرگ نه اجازه ایجاد یک ندراسیون در بین خلق های این منطقه را داده اند که با همستگی و اتحاد در کنار یکدیگر زندگی کنند و نه اجازه ایجاد یک کشور مقتدر که هژمونی اش را در تمام شبه جزیره بالکان اعمال کند. (منبع: مجموعه آثار گئورگی دیمیتروف، جلد دوم- برلین ۱۹۵۸- صفحات ۲۷۶-۲۷۹)

ترجمه: م. معتمد

ارتش بانکداران و نزول خواران بین المللی در بالکان!

یوگسلاوی جنگ افروزان غارتگران جهانی اند!

در پی استقرار سربازان آمریکائی و نیروهای ناتو در بالکان، تحت عنوان "پاسداران صلح"، ارتش بانکداران، حقوق دانان و نزول خواران بین المللی بی سر و صدا به فتح اقتصادی بالکان ادامه میدهد. مطبوعات و سیاستمداران غربی، دخالت های خارجی در امور داخلی یوگسلاوی را امری شریف و پاسخی ضروری به کشتارهای قومی و تجاوز به حقوق بشر تبلیغ کرده و طبق معمول افکار عمومی جهان را منحرف می کنند. رسانه های عمومی تحت کنترل سرمایه داری جهانی و تحت تاثیر آنها، اکثر مطبوعات داخل کشور و حتی نشریات چپ در مهاجرت چنین تبلیغ می کنند که اوضاع بحرانی در بالکان حاصل "ناسیونالیسم افراطی" و نتیجه ناگزیر اختلافات قومی و مذهبی است که ریشه در تاریخ دارند. در اینگونه تبلیغات، نقش سیاستمداران و خصوصیات فردی آنها (که اغلب در حد روایت های مبتذل ساخته و پرداخته شده در "سیا" یا "اینتلجنس سرویس" است) عنصر اصلی در توضیح دلایل بروز بحران در بالکان را تشکیل می دهند. آنچه در اثر تبلیغات و تحلیل های محافظ امپریالیستی در زیر آواری از دروغ و تزویر پنهان می ماند، همانا بحث علمی پیرامون علل اقتصادی و اجتماعی این درگیری ها و درس آموزی از آنهاست. در نتیجه بحران اقتصادی ریشه داری که هیزم آتش خانمان سوز جنگ داخلی و تجزیه یوگسلاوی است، فراموش شده و حتی اشاره ای هم به آن نمی شود. از دید رسانه های عمومی سرمایه داری، منافع استراتژیک آمریکا و آلمان بعنوان زمینه سازان تجزیه یوگسلاوی و یا بانکداران و نزول خواران بین المللی و نهادهای مالی بین المللی هیچگونه نقشی در آفرینش بحران در بالکان و نابودی و فقیر کردن یک ملت ۲۴ میلیون نفری ندارند.

اما واقعیت این است که قدرت های غربی در جهت تامین منافع استراتژیک خود و از طریق سلطه کامل بر نظام مالی بین المللی توانستند گام به گام اقتصاد مستقل و بالنده یوگسلاوی را به زانو درآورده و به اختلافات قومی و اجتماعی در آن کشور دامن بزنند.

دو دهه پیش از این یوگسلاوی سوسیالیستی، کثیرالملله و غیر متعهد به یک قدرت صنعتی منطقه ای و از نظر بسیاری از کشورهای توسعه نیافته جهان سوم، یک مدل واقعی توسعه اقتصادی بود. اقتصاد یوگسلاوی از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ از نرخ رشد سالانه ۶٫۱ درصد برخوردار بود. در آن کشور ۹۱ درصد جمعیت با سواد بوده و برخوردار از بهداشت و درمان رایگان. متوسط عمر مردم آن کشور به ۷۶ سال رسیده بود. (۱) اما در نتیجه اعمال سیاست های تعدیل اقتصادی طی دهه ۱۹۸۰ و نزدیک به دهسال جنگ و تحریم، اقتصاد یوگسلاوی زمین گیر شده و بخش های صنعتی آن کاملاً نابود شده است.

ریگان و طرح انفجار یوگسلاوی

انفجار یوگسلاوی از درون، بخشا نتیجه سیاستی بود که آمریکا با سرکار آلمن دولت ریگان در آغاز دهه ۱۹۸۰، در رابطه با دولت های و احزاب کمونیست اروپای شرقی اتخاذ کرد. بموجب "مصوبه شماره ۶۴ شورای امنیت ملی" آمریکا، که قسمتی از آن در سال ۱۹۹۰ از طبقه بندی سری خارج و منتشر شد. دولت ریگان در سال ۱۹۸۲ حمایت همه جانبه از تلاش های وسیع در جهت پیشبرد یک انقلاب آرام، بمنظور سرنگون کردن دولت های و احزاب کمونیست و پیوستن دوباره کشورهای اروپای شرقی به اقتصاد بازار را در صدر سیاست خارجی خود قرار داد. در سال

۱۹۸۴ آمریکا، یوگسلاوی را مسئول این سیاست قرار داده و با صدور "مصوبه شماره ۱۳۳ شورای امنیت ملی" بنام "سیاست ما در رابطه با یوگسلاوی"، بر غم نقش رهبری بلگراد در جنبش غیر متعهد ها و روابط تجاری گسترده آن با جامعه اروپا و آمریکا، اقتصاد سوسیالیستی یوگسلاوی را هدف قرار داد. (۲) این سیاست تهاجمی آمریکا برای سرنگون کردن دولت ها و احزاب کمونیست اروپای شرقی، همزمان شد با ظهور اپورتونیزم گورباچف در جنبش کمونیستی جهان. آمریکا بیش از این، به گروه وام دهندگان بین المللی که مدت زمان کوتاهی پس از مرگ مارشال تیتو، اولین دور اصلاحات اقتصادی را به یوگسلاوی تحمل کردند، پیوسته بود. دور نخست اصلاحات در اقتصاد کلان یوگسلاوی مسیر حرکت آتی آنرا تعیین کرد. طی دهه ۱۹۸۰ صندوق بین المللی پول و بانک جهانی قدم به قدم داروی تلخ تعدیل اقتصادی به یوگسلاوی خوراندند و آهسته آهسته آنرا به حالت اغماء کامل رساندند.

برنامه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی از آغاز موجب فروپاشی بخش صنعتی و کاهش تولیدات صنعتی شدند. اضافه بر این قراردادهای تمهید بازپرداخت بدهی های خارجی به نوبه خود، میزان بدهی های خارجی دولت را افزایش داده و سیاست کاهش ارزش پول کشور و از بین رفتن تدریجی دولت رفاه اجتماعی باعث فرسایش نهادهای دولتی و ایجاد شرایط اقتصادی شدند که زمینه را برای رشد گرایشات جدائی طلبانه و قومی فراهم کرد

سفر نخست وزیر یوگسلاوی به واشنگتن

در پائیز ۱۹۸۹ اندکی پیش از برداشته شدن دیوار برلین، "آنته مارکویچ"، نخست وزیر وقت یوگسلاوی جهت امضاء قرارداد کمک مالی جدید به یوگسلاوی به واشنگتن سفر کرد. او در مذاکرات با جورج بوش، رئیس جمهور وقت آمریکا، متعهد شد که در قبال دریافت کمک های مالی جدید، یکسری اصلاحات اقتصادی فراگیر را در یوگسلاوی به مرحله اجرا در آورد. اقداماتی مانند کاهش دوباره ارزش پول کشور، تثبیت دوباره دستمزدها، کاهش بیشتر هزینه های دولتی و حذف شرکت های دولتی-عمومی که شوراهای کارگری مدیریت و اداره آنها را به عهده داشتند. "رفرمیست های" حاکم در بلگراد با کمک مشاوران غربی شان از مدت ها پیش با انجام بسیاری از اصلاحات مورد نظر آمریکا، از آن جمله با تصویب قانون آزاد گذاری سرمایه خارجی، زمینه های تحقق ماموریت مارکویچ را فراهم کرده بودند. (۳)

اجرای سیاست های "شوگ درمانی" از ژانویه ۱۹۹۰ شروع شد. در شرایطی که تورم باعث از بین رفتن بخشی از قدرت خرید مردم شده بود، صندوق بین المللی پول دستور داد که دستمزدها در سطح نوامبر ۱۹۸۹ تثبیت شوند. در نتیجه افزایش بی رویه قیمت ها، ارزش واقعی دستمزدها طی شش ماه اول سال ۱۹۹۰ بالغ بر ۴۱ درصد سقوط کرد. (۴)

صندوق بین المللی پول همچنین سیاست های مالی و پولی بانک مرکزی یوگسلاوی را تحت کنترل خود گرفت. سیاست های پول انقباضی بانک مرکزی، موجب ناتوانی دولت در تامین بودجه لازم برای اجرای طرح های اقتصادی و سیاسی شد. درآمدهای دولتی بجای سرازیر شدن به جمهوری ها و مناطق مختلف کشور، صرف بازپرداخت اصل و بهره قرضه های خارجی شد و نتیجا جمهوری ها به حال خود رها شدند. (شناخت این سیاست ها و عواقب اجتماعی آنها با آنچه طی دو برنامه اقتصادی پنجساله در جمهوری اسلامی اجرا شده اند، غیر قابل انکارند.)

کارگزاران صندوق بین المللی پول طی یک یورش پایانی به ساختار مالی فدرال در یوگسلاوی، ضربه مهلک را بر پیکر نهادهای سیاسی فدرال آن کشور وارد کردند. "رفرمیست ها" با قطع شریان های مالی بین بلگراد و جمهوری ها بر آتش گرایشات جدائی طلبانه که در بستر بحران اقتصادی و تقسیمات قومی در حال شعله ور شدن بود، نفت ریختند و جدائی "دو فاکتور" جمهوری ها را موجب شدند. سیاست های تحمیلی صندوق بین المللی پول و ناتوانی دولت مرکزی در تنظیم بودجه کشور، از نظر اقتصادی واقعیتی بود که راه را برای جدائی رسمی کرواسی و واسلووانی در ژوئن ۱۹۹۱ هموار کرد.

اصلاحات اقتصادی مورد نظر صندوق بین المللی پول، قلب نظام مالکیت عمومی در یوگسلاوی و نقش واحدهای تولیدی عمومی و واحدهائی که مدیریت و اداره آنها با شوراهای کارگری بود را هدف قرار داده بود. دولت مارکویچ قانون مالی را تصویب کرد که بموجب آن شرکت هائی که از نظر حسابداری سود ده نبودند، به ورشکستگی و یا انحلال کشانده می شدند. براساس این قانون هر واحد تولیدی که نمی توانست طی سی روز متوالی و یا در عرض یک دوره ۴۵ روزه هزینه های خود را بپردازد، ظرف ۱۵ روز از طرف دولت ورشکست اعلام و منحل شده و یا با بخش خصوصی واگذار می شد.

تغییرات قانونی از این دست به همراه سیاست های مالی انقباضی صندوق بین المللی پول در رابطه با صنایع و گشودن اقتصاد کشور به روی رقابت خارجی، سقوط صنعتی یوگسلاوی را تسریع کرد. از ژانویه ۱۹۸۹ تا سپتامبر ۱۹۹۰ به سطح

احزاب کوچک دستی راستی، شبهه فاشیستی و ناسیونالیستی منطقه، بمیزان قابل توجه و بی‌سابقه‌ای افزایش یافت.

در انتخاباتی که برگزار شد، اتحادیه کمونیست‌های انشعابی و سوسیال دموکرات‌های جمهوری‌های مقدونیه، کرواسی، بوسنی و اسلوانی شکست خورده و احزاب افراطی راست که با کمک مالی آمریکا وارد صحنه شده بودند، به پیروزی رسیدند. رهبران غیر کمونیست این جمهوری‌ها، بلافاصله استقلال کامل خود را اعلام کرده و به بهانه دفاع از "دمکراسی‌های تازه بدست آمده" شروع به تشکیل گروه‌های مسلح و شبه نظامی کردند. بعنوان مثال، رهبران "اتحادیه دموکراتیک" در کرواسی در عرض شش ماه نیروهای مسلح آن جمهوری را از ۱۶ هزار نفر به ۶۰ هزار نفر افزایش دادند. (۱۲)

همانطور که سقوط اقتصادی باعث رشد گرایش‌های جدائی طلبانه شده بود، جدائی جمهوری‌ها به نوبه خود، بحران اقتصادی را تشدید کرد. رهبران جمهوری‌ها عامدانه در جهت تقویت مواضع خود به اختلافات قومی، اجتماعی و اقتصادی دامن می‌زدند. نخبگان جمهوری‌ها ناتوان در حل مشکلات اقتصادی جهت سرپوش گذاشتن بر دلایل واقعی فاجعه اقتصادی، به جنگ داخلی متوسل شدند. ظهور میلیشای مسلح وفادار به رهبران جمهوری‌ها باعث هرج و مرج بیشتر شده و در نتیجه افزایش خشونت و درگیری‌ها نه تنها کل جمعیت، بلکه جنبش کارگری نیز براساس خطوط قومی تکه تکه شد.

سرمایه داری امپریالیستی با تقسیم یوگسلاوی براساس خطوط قومی، امکان شکل گیری مقاومت واحد همه اقوام آن کشور بر علیه نو استعمار را در آینده نزدیک از بین برده و جمهوری‌های جدا شده از فدراسیون یوگسلاوی را به مستعمرات و نیمه مستعمراتی در قلب اروپا تبدیل کرده است. با توجه به درگیری جمهوری اسلامی ایران در پیشبرد سیاست آمریکا در جمهوری بوسنی، در اینجا وضعیت این جمهوری بعنوان یک مستعمره نو بررسی می‌شود.

تبدیل بوسنی به یک مستعمره

نشریه "عصر ما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در نوشته‌ای تحت عنوان "آمریکا در بالکان دنبال چیست؟" می‌نویسد: «آمریکا در حمایت از بوسنی از چنین ترفندی بهره جست و متأسفانه ما نیز نادانسته وارد آن دام شدیم و امروز حاصل آنهمه سرمایه گذاری مادی و معنوی، کشوری در بالکان است که بدون حمایت آمریکا امکان هیچ مانوری ندارد و این کشور در جزئی‌ترین مسائل آن دخالت می‌کند و برای اندک کمک مالی شروطی همچون عزل و نصب مقامات دولتی بوسنی را قائل می‌شود.» (۱۳)

"راه توده" بر اساس گزارش‌های رسیده از ایران، بخشی از ابعاد واقعی "سرمایه گذاری مادی و معنوی" جمهوری اسلامی در بوسنی که سر به صدا میلیون دلار و ده‌ها کشته می‌زند و بهره‌گیران نهانی از این "سرمایه گذاری" را برای اولین بار، منتشر کرده است. (۱۴) در رابطه با ابعاد حضور آمریکا در بوسنی، واقعیت این است که نقش آمریکا به‌رابط فراتر از دخالت در مسائل آن کشور بوده و عملاً از طریق یک دستگاه استعماری گوش به فرمان، همه امور سیاسی و اقتصادی بوسنی را کنترل و هدایت می‌کند.

آمریکا در چارچوب قرارداد "دیتون" که قانون اساسی بوسنی بر اساس آن نوشته شده، یک دستگاه استعماری تمام عیار را در بوسنی مستقر کرده است. در راس این دستگاه استعماری، کارل بیلدت، نخست وزیر پیشین سوند و نماینده اتحادیه اروپا در مذاکرات صلح بوسنی، بعنوان "نماینده عالی" قرار دارد. بیلدت در همه مسائل غیرنظامی دارای قدرت اجرایی تام بوده و حق دارد تصمیمات دولت فدراسیون بوسنی و دولت جمهوری سرپسکا (دولت صرب‌های بوسنی) را رد کند. بموجب قرارداد "دیتون" نماینده عالی در زمینه تفسیر توافق‌نامه‌ها، قدرت نهایی در صحنه بوده و می‌تواند نیروهای عالی نظامی مستقر در بوسنی و با اعطا کنندگان وام و کمک مالی همکاری خواهد کرد. (۱۵)

پیتر فیترجرالد، افسر ایرلندی که از طرف سازمان ملل در نامیبیا، السالوادور و کامبوج خدمت کرده، سرپرستی نیروی پلیس غیرنظامی بین‌المللی در بوسنی را بعد از ۱۷۰۰ پلیس از ۱۵ کشور جهان تشکیل شده و فرمانده آن تحت نظر "نماینده عالی" انجام وظیفه می‌کند. (۱۶) قانون اساسی بوسنی که بدون تشکیل مجلس مرسسان و یا حتی نظرخواهی از سازمان‌های شهروندان آن جمهوری نوشته شده، در تمامیت خود نیازهای اولیه اهالی بوسنی را نادیده گرفته و در جهت تامین منافع نزول خواران بین‌المللی تنظیم شده است. قانون اساسی تهیه شده از جانب آمریکا، امر سیاست‌گذاری اقتصادی را دو دستی تقدیم بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و "بانک اروپایی برای بازسازی و توسعه" کرده است. بموجب این قانون اساسی، صندوق بین‌المللی پول، سرپرست بانک مرکزی بوسنی را تعیین

منهای ۷٫۵ درصد (۷٫۵٪) سقوط کرد. در سال ۱۹۹۱ تولید ناخالص ملی ۱۵ درصد دیگر و تولید صنعتی کشور ۲۱ درصد کاهش یافت.

بدون تردید سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول باعث سقوط بخش اعظم صنایع سنگین و پیشرفته یوگسلاوی شدند. واحدهای تولید عمومی باقی مانده هم تنها با عدم پرداخت بواقع دستمزد کارگران قادر به ادامه فعالیت بودند. در اواخر سال ۱۹۹۰، دستمزد بیش از نیم میلیون کارگر بطور نامنظم پرداخت می‌شد. تا سپتامبر ۱۹۹۰ بالغ بر ۶۰۰ هزار کارگر بیکار شده بودند. براساس گزارش بانک جهانی در همین زمان حدود ۲۴۳۰ واحد صنعتی دیگر که برخی از بزرگترین مجتمع‌های صنعتی کشور در میان آنها بودند، برای تعطیل دائمی، نشان شده و حدود یک میلیون و سیصد هزار کارگر آنها، یعنی بیش از نیمی از نیروی کار باقی مانده کشور، غیر ضروری و زائد اعلام شده بود. (۱۷) روند ویرانی اقتصاد صنعتی و حجم خشونت انجام آن، اگر چه بعداً در شوروی سابق در مقیاسی بزرگتر انجام گرفت، تا آن زمان در نوع خود بی‌سابقه بود. عواقب اجتماعی و سیاسی این تخریب و ویرانی اقتصادی صنعتی یوگسلاوی در مسیر تحولات آتی آن کشور غیر قابل انکارند.

انشعاب در حزب کمونیست‌های یوگسلاوی

در حالیکه طبقه کارگر یوگسلاوی چه صرب، چه کروات و چه اهل بوسنی و یا اسلوانی، شانه به شانه در برابر خصوصی‌سازی کامل بنگاه‌های عمومی مقاومت می‌کردند، گروهی از رهبران "اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی" با طرح شعارها و نظرات که مشابه آنها را طی دهه گذشته در جنبش چپ ایران و بویژه در سازمان فدائیان دیده‌ام، حزب واحد کمونیست‌های یوگسلاوی را به انشعاب متفعل کننده و پرانگری کشانند.

کنگره چهاردهم (فوق‌العاده) "اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی" از ۲۰ تا ۲۲ ژانویه ۱۹۹۰ برای رسیدگی به بحران اقتصادی کشور، مقابله با ادامه سیاست‌های تعدیل اقتصادی و بررسی خطرات رشد گرایش‌های قومی در جمهوری‌ها و یافتن مناسب‌ترین راه مهار آن تشکیل شد. کل هیات نمایندگی "اتحادیه کمونیست‌های اسلوانی" بلافاصله پس از شروع کنگره به این بهانه که اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی دیگر قادر به پاسخ به نیازهای روز نیست، تالار برگزاری کنگره را ترک کرد. (۱۷) آنها استدلال می‌کردند که در شرایط جدید و با توجه به نزدیک بودن زمان برگزاری انتخابات سراسری و چند حزبی در یوگسلاوی به نفع آنهاست که سازمانی مستقل را تشکیل بدهند. کمونیست‌های اسلوانی متعاقباً برنامه و اساسنامه جدیدی را تصویب کرده، پرچم سرخ حزب را با پرچم آبی رنگ که یک ستاره زرد بر آن بود (رنگ‌های اروپای متحد) عوض کرده و بجای سرود انترناسیونال، بخشی از سنفونی ۹ بهتون را در کنگره خود نواختند. (۱۸) "اتحادیه کمونیست‌های کرواسی" اگر چه در کنگره باقی ماند، ولی اعلام کرد که از این پس در جلسات پرزیدیم (رهبر جمعی) "اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی" شرکت نخواهد کرد. آنها نیز پس از چند هفته راه کمونیست‌های جمهوری اسلوانی را در پیش گرفتند. "اتحادیه کمونیست‌های بوسنی" و "اتحادیه کمونیست‌های مقدونیه" نیز در عرض چند ماه به انشعابیون پیوستند. یکی از رهبران حزب کمونیست بوسنی در آزمون اعلام کرد: «ما می‌خواهیم به مردم نشان دهیم که اتحادیه کمونیست‌های بوسنی، کلاً یک حزب جدید است. اما همه چیز در اختیار ما نیست. شرایط می‌توانند یک‌تغییر کنند. رشد گرایش‌های ناسیونالیستی می‌تواند احتمال پیروزی ما در انتخابات را به حداقل برسانند. در صورت پیروزی اپوزیسیون، بحران شدیدتر خواهد شد. زیرا آنها هیچ برنامه اقتصادی ندارند.» (۱۹)

بدین ترتیب "اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی" که برای مدتی طولانی تنها تضمین سیاسی برای حیات فدراسیون کثیرالملله یوگسلاوی بود، قریبانی اپورتونیزم راست شد. در جمهوری صربستان، "اتحادیه سوسیالیستی زحمتکشان صربستان" و "اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی" وحدت کرده و "حزب سوسیالیست" را تشکیل دادند. اسلوپودان میلوسویچ که در آزمون رئیس کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌های صربستان بود، به رهبری حزب جدید انتخاب شد (۲۰) و تا امروز نیز در نتیجه انتخابات آزاد و دموکراتیک سه بار به سمت ریاست جمهوری یوگسلاوی انتخاب شده است. گناه بزرگ و غیر قابل بخشش میلوسویچ این است که سرمایه داری جهانی او را مسئول گسست از سیاست‌های تعدیل اقتصادی در یوگسلاوی جدید می‌داند.

پس از انشعاب در حزب کمونیست‌های یوگسلاوی، کنگره آمریکا در روز ۵ نوامبر ۱۹۹۰، با تصویب "قانون کمک‌های خارجی شماره ۵۱۳-۱۰"، بطور ناگهانی و بدون هیچ‌گونه اخطاری اعطای هر نوع اعتبار، کمک و وام از جانب آمریکا به یوگسلاوی را قطع کرد. این قانون که موجب نابودی بیشتر اقتصادی یوگسلاوی شد، ضمن طرح درخواست برگزاری انتخابات جداگانه در شش جمهوری که یوگسلاوی را تشکیل می‌دادند، اعلام کرد که دولت آمریکا تنها از نیروهای "دموکراتیک" از نظر مالی حمایت خواهد کرد. (۲۱) نتیجتاً کمک مالی آمریکا به

- ۴- بانک جهانی، مطالعه بازسازی صنعتی، ارزیابی موضوعات و استراتژی بازسازی، واشنگتن، ژوئن ۱۹۹۱، ص ۱۹ مقدمه
- ۵- جودیت کس، مدیریت قرضه خارجی در اروپای شرقی، در ماهنامه "اقتصاد اروپای شرقی" مه ۱۹۹۴، ص ۵۹
- ۶- بانک جهانی، مطالعه بازسازی صنعتی، ضمیمه شماره یک
- ۷- عصر جدید (چاپ مسکو)، شماره ۲۴، سال ۱۹۹۰، ص ۱۲
- ۸- عصر جدید شماره ۴، ۱۹۹۰، ص ۳۰
- ۹- عصر جدید، شماره ۳۴، ۱۹۹۰، ص ۱۶
- ۱۰- عصر جدید، شماره ۶، ۱۹۹۱، ص ۲۳
- ۱۱- "لایحه عملیات خارجی، حمایت از صادرات و برنامه های مشابه ۱۹۹۰" سنای آمریکا، بنگاه انتشاراتی دولت آمریکا، ۱۹۹۱، ص ۴۷۰
- ۱۲- عصر جدید، شماره ۶، ۱۹۹۱، ص ۲۳
- ۱۳- عصر ما، شماره ۱۱۷، ص ۲
- ۱۴- نکات منتشر نشده ای درباره نقش جمهوری اسلامی در بوسنی، راه توده شماره ۸۴
- ۱۵- موافقتنامه دیتون، ماده ۱۶، ۲ دسامبر ۱۹۹۵
- ۱۶- همانجا، بخش نیروی پولس، ماده ۲
- ۱۷- همانجا، چارچوب عمومی، ماده ۷
- ۱۸- همانجا، بخش توافق نامه پیرامون بنگاه های عمومی، ماده ۱۰ را

* سیاسی-نظامی امپریالیسم برای حاکمیت اقتصادی بر جهان

برخی تصور می کنند، امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم امریکا خواستار برقراری "دموکراسی" در کشورهای جهان سوم است، تا امکان اجرای سیاستی ملی و دموکراتیک در این کشورها بوجود آید. و اینکه، امپریالیسم می تواند در جهت تحکیم دولت های ملی و مستقل در این کشورها عمل کند. از این رو، چنین پنداری بشدت غیرواقع بینانه است، اگر تصور شود مواضع جنبه ضد ارتجاع و محمد خاتمی به نوعی با موافقت امپریالیسم روبروست.

ریشه این پندار ریشه در عدم شناخت همه جانبه از استراتژی سیاسی-نظامی امپریالیسم در دوران کنونی دارد. ماشین نظامی امپریالیسم امریکا، و ناتو به عنوان بخش اروپایی ابزار نظامی تجاوزکارانه آن، در خدمت هدف سیاسی-اقتصادی سرمایه داری مالی بکار افتاده است.

حفظ و تحکیم حاکمیت سرمایه مالی امپریالیستی در سراسر جهان و تحت عنوان "گلوبالیسم"، از طریق به بند کشیدن اقتصادی-اجتماعی کشورهای جهان سوم نیز در ادامه همین سیاست است. سیاستی که حاصل آن را در یوگسلاوی شاهدیم: تجزیه کشورها و تبدیل آنها به واحدهای کوچکی که قادر به اعمال یک سیاست ملی و مستقل نباشند.

ایجاد چنین کشورهای کوچک وابسته و حتی تحت الحمایه، که در جهت عکس انباشت و تمرکز سرمایه در کشورهای متروپل و ایجاد واحدهای بزرگ همانند "جامعه اروپایی" عملی می شود، را کنفرانس کشورهای غیرمتعهد در سال ۱۹۶۴ در آدیس آبابا، پایتخت اتیوپی، یکی از مشخصات سیاست نوکولونیالیستی کشورهای متروپل پس از فروپاشی سیستم استعمار کهن ارزیابی کرد.

افشا و خنثی شدن کوشش سرمایه مالی امپریالیستی برای تنظیم و تصویب "تاسون اساسی سرمایه گذاری در کشورهای جهان سوم"، که به کمک آن می بایستی حق حاکمیت ملی کشورهای دریافت کننده سرمایه خارجی لغو و تمامی قوانین در خدمت عدالت اجتماعی و زحمتکشان قرار می گرفت، ازجمله اهداف سیاسی-اقتصادی امپریالیسم در کشورهای جهان سوم است. دنبال کردن همین هدف اکنون از طریق "سازمان تجارت جهانی" (گات) از ادامه آن حکایت می کند.

دفاع امریکا، ترکیه، اسرائیل و کشورهای اروپای ازبیک "شورش کورخیابانی" در تیرماه گذشته را نیز، باید دفاعی دانست که از فراهم شدن شرایط دخالت نظامی در امور داخلی ایران پیش می آورد. همچنان که آنها ازبیک کودتای ضد ملی علیه جنبش و سرنگونی دولت خاتمی، با همین انگیزه می توانند دفاع کنند. چرا که آنها بخوبی می دانند چنین کودتایی افکار مردم را از امکان تحول از داخل مایوس کرده و زمینه دخالت خارجی را فراهم می سازد. حتی به بهانه دفاع از رای مردم در انتخابات ریاست جمهوری و سرنگون شدن رئیس جمهور منتخب مردم. در این صورت است که ایران به یوگسلاوی دیگری تبدیل خواهد شد.

تجاوز نظامی ترکیه به خاک ایران همزمان با وقایع تیرماه ۱۳۷۸ را نیز می توان در همین چارچوب ارزیابی کرد.

کرده و این فرد، همانند "نماینده عالی" (نمی تواند شهروند بوسنی-هرزگوین و یا شهروند یکی از دولت های همسایه باشد...) (۱۷)

تحت سرپرستی مستقیم صندوق بین المللی پول، بانک مرکزی بوسنی، حتی نمی تواند بعنوان یک بانک مرکزی عمل کند، نمی تواند راستا اعتبار اعطاء کرده، بیش از ذخیره ارزی موجود کشور، اسکناس چاپ کرده و یا در جهت بازسازی آن جمهوری منافع داخلی را بسپارد.

از طرف دیگر بموجب قانون اساسی تحمیلی آمریکا، "بانک اروپائی برای بازسازی و توسعه" سرپرستی "کمیسیون بنگاه های قومی" یعنی مسئولیت رسیدگی به کارکرد بنگاه های بخش عمومی، شامل انرژی، آب، پست و مخابرات و ترابری را به عهده دارد. رئیس این بانک که خارجی است، سرپرست کمیسیون را منصوب کرده و بر تجدید ساختار بخش عمومی، یعنی فروش بنگاه های دولتی و اموال عمومی و انتشار اوراق قرضه مشارکت در سرمایه گذاری، نظارت مستقیم دارد. (۱۸)

علیرغم وعده های مکرر دولت های غربی روند بازسازی جمهوری های سابق یوگسلاوی حتی آغاز هم نشده است. دولت بوسنی هزینه بازسازی خرابی های ناشی از جنگ داخلی در آن جمهوری را بالغ بر ۴۷ میلیارد دلار تخمین زده است. دولت های غربی در جمع وعده اعطای ۳ میلیارد دلار وام برای بازسازی بوسنی را داده اند.

با این وجود تا بحال فقط حدود ۵۱۸ میلیون دلار در اختیار بوسنی قرار گرفته که بخشی از آنهم هزینه نگهداری نیروهای نظامی خارجی مستقر در بوسنی و بازپرداخت بدهی های آن به بانک های خارجی شده است. در ژوئن ۱۹۹۵ صندوق بین المللی پول، به نمایندگی از طرف دولت ها و بانک های غربی بدهی خارجی یوگسلاوی را به نسبت زیر بین جمهوری های یوگسلاوی سابق تقسیم کرد: صربستان و مونته نگرو ۳۶٪، کرواسی ۲۸٪، بوسنی-هرزگوین ۱۶٪، مقدونیه ۵٪ و اسلوانی ۱۶٪.

در پی تجاوز ناتو به یوگسلاوی و تخریب اقتصاد و تجارت همه منطقه بالکان، دولت بوسنی از کشورهای غربی تقاضای کمک مالی کرد. صندوق بین المللی پول در پاسخ اعلام کرد که مادامی که بوسنی واحدهای اقتصادی عمومی را خصوصی نکرده، نمی تواند انتظار دریافت کمک مالی بیشتری داشته باشد.

خلاصه و نتیجه گیری

سیاست های نئولیبرالی تعدیل اقتصادی با فرسایش نهادهای دولتی و قطع رابطه مرکز و جمهوری ها موجب تجزیه یوگسلاوی شدند. برنامه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی موجب فروپاشی بخش صنعتی و کاهش تولیدات صنعتی شد. قراردادهای تعدیل بازپرداخت بدهی های خارجی میزان بدهی های خارجی دولت را افزایش داده و سیاست کاهش ارزش پول کشور و کاهش هزینه های دولتی باعث فرسایش نهادهای دولتی و ایجاد شرایط اقتصادی شدند که زمینه ساز رشد گرایشات تجزیه طلبانه و قومی بود. خصوصی سازی و تعطیل کارخانه ها و واحدهای تولیدی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه، بعنوان پایدارترین مدافعان وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور، را تضییع و چند تکه کرد. درآمدهای دولتی بجای سرازیر شدن به جمهوری ها و مناطق مختلف کشور، صرف بازپرداخت اصل و بهره وام های خارجی شده و نتیجا جمهوری ها و مناطق به حال خود رها شدند. با قطع جریان های مالی و اقتصادی بین مرکز و جمهوری ها، آتش گرایشات جدائی طلبانه در بستر بحران اقتصادی و تقسیمات قومی شعله ور شد و شرایط را برای دخالت قدرت های خارجی در امور داخلی یوگسلاوی فراهم کرد. تهاجم امپریالیستی اخیر به یوگسلاوی نشان می دهد که آمریکا در شرایط جهانی جدید دیگر حتی نظام های سوسیالیستی مبتنی بر بازار و یا نظام های سرمایه داری ملی را هم تحمل نمی کند.

ما توجه همه نیروهای سیاسی ملی و میهن دوست کشور بخصوص نیروهای عضو جبهه دوم خرداد را به درس های تجزیه یوگسلاوی جلب می کنیم. باید از این تجربه گران آموخت و به سیاست های تعدیل اقتصادی بطور قاطع نه گفت و برنامه های توسعه اقتصادی را با توجه به منافع بلند مدت کشور و با هدف حفظ و انسجام پیوندهای موجود بین جمعیت کثیرالسلله کشور از یک طرف و حفظ و تقویت رابطه مرکز با مناطق مختلف کشور بخصوص استان های محروم از طرف دیگر تنظیم کرد و نه بر اساس خواست ها و یا شروط بانک ها و سرمایه گذاران خارجی. *

پی نویس ها

- ۱- بانک جهانی، گزارش توسعه جهانی ۱۹۹۱، ضمیمه آماری، جدول دوم.
- ۲- شان کرواسی "آلمان، ایالات متحده و بحران یوگسلاوی" منتشره در فصلنامه عملیات پنهانی، شماره ۴۳، زمستان ۹۳-۹۲، ص ۴۲
- ۳- همانجا، ص ۴۴

اخبار جنبش کارگری

کارگران و مجلس ششم!

د. رهیاب

با آنکه تا انتخابات مجلس ششم بیش از ۵ ماه باقی مانده است، تلاش‌های بجا و تاثیر گذار برای بسیج کارگران و زحمتکشان کشور، جهت شرکت در این انتخابات آغاز شده است. باید امیدوار بود، که این تلاش‌ها و بسیج کارگران و زحمتکشان کشورمان برای حضور در انتخابات مجلس ششم همراه شود با آگاهی هر چه بیشتر نسبت به کاندیداهای مجلس، بی شک و براساس شرایط و امکانات موجود، شوراهای اسلامی و خانه کارگر و نمایندگان کنونی کارگران در مجلس، در این زمینه می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند. در راس این تلاش‌ها تشکیل کنگره سراسری حزب کار اسلامی است، که بموجب برخی اطلاعات بدست آمده، برگزاری آن همچنان با مقاومت و کارشکنی‌های وسیع از سوی ارگان‌های تحت سلطه سرمایه داری تجاری ایران روبروست.

گزارش‌ها و اخبار کارگری شماره ۸۷ راه توده، در حالیکه اخبار جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران را در بردارد، با توجه به اهمیت انتخابات پیش روی مجلس ششم، تمرکز بیشتری روی این عرصه دارد. درعین حال که زمینه‌های هوشیاری و حضور در صحنه سیاسی کشور، از جانب کارگران، همچنان باز می‌گردد به بحران رو به گسترش در واحدهای بزرگ و کوچک کارگری، بحرانی که نه تنها با ادامه خصوصی‌سازی‌ها و اخراج کارگران تشدید می‌شود، بلکه تا مرز نپرداختن حقوق و مزایای کارگران شاغل از یک سو و قطع بیمه‌های اجتماعی کارگران از سوی دیگر ابعاد وسیع‌تری نیز یافته است.

درعین تایید تلاش‌هایی که از سوی خانه کارگر، شوراهای کار و نمایندگان کنونی مجلس اسلامی برای بسیج کارگران جهت شرکت آگاهانه در انتخابات آینده مجلس اسلامی می‌شود، باید راه کارهایی را برای ورود به صحنه آگاه‌ترین نمایندگان کارگران و معتقدترین افراد جهت دفاع از حقوق کارگران برای راه یافتن به مجلس اسلامی جستجو کرد!

گردهمائی کارگران سراسر کشور

گردهمائی دو روزه نمایندگان کارگران سراسر کشور (دبیران و اعضای هیات‌های اجرایی خانه‌های کارگر) برای بررسی مسائل و مشکلات کارگران تشکیل شد و با صدور بیانیه‌ای به کار خود پایان داد. این گردهمائی در شهر انزلی برپا شد و ناظران سیاسی آن را با توجه به در پیش بودن کنگره حزب کاراسلامی و انتخابات مجلس ششم با اهمیت ویژه تلقی کردند.

بیانیه پایانی این گردهمائی با قاطعیت از مصوبه ضد کارگری اخیر مجلس اسلامی، که کارگاه‌های کمتر از سه کارگر را از شمول قانون کار محروم می‌کند، انتقاد کرده و مقاومت کارگران در برابر این مصوبات را تایید کرد.

در این بیانیه آمده است: ارائه و تصویب چنین طرح‌هایی و نیز طرح‌های مشابه، جز تضعیف قانون کار را در بر نداشته و انتظار می‌رود که نمایندگان مجلس با دور اندیشی و با در نظر گرفتن عواقب زیانبار چنین طرح‌هایی نسبت به تصویب آنها تصمیم بگیرند.

بیانیه همچنین با انتقاد از عملکرد اخیر مسئولان سازمان تامین اجتماعی در خصوص صدور بخشنامه‌های متعدد، این اقدام را مغایر با قانون کار دانسته و تصریح کردند: هرگونه اقدامی در جهت کاهش سطح خدمات درمانی و بهداشتی کارگران و بیمه شدگان با مخالفت شدید جامعه کارگری و نمایندگان آنها مواجه خواهد شد. نمایندگان اجرائی خانه‌های کارگر سراسر کشور در بیانیه خود پیشنهاد کرده‌اند که مسائل مربوط به بن کارگران و بازنشستگان در اختیار خانه کارگر قرار گیرد.

تسریع در تصویب طرح بازنشستگی پیش از موعد کارگران شاغل در کارهای سخت و زیان‌آور از دیگر خواسته‌های نمایندگان کارگران می‌باشد. آنان تاکید کرده‌اند: امیداست که نمایندگان مجلس با تصویب این طرح، موجبات اشتغال هزاران جوان را فراهم سازند.

نمایندگان کارگران کشور، در پایان خواستار تعیین تکلیف قرار دادهای موتت کار و برخورد جدی مسئولان ذی ربط با شرکت‌های خدماتی که به انحاء مختلف حق و حقوق کارگران را تضییع می‌کنند، شده‌اند.

حق طلبی، اخلاگری نیست!

یکصد کارگر بیکار شده شرکت آجر سفالین سمنان در اعتراض به وضعیت خود دست به یک اجتماع زدند. رامین طاهرزاده، دبیر اجرائی خانه کارگر سمنان، در جمع این کارگران گفت: کارگری که ۶ ماه حقوق نگرفته و حق خود را می‌خواهد، آشوبگر نیست. بعضی از آقایان چگونه به خود اجازه می‌دهند به کارگرانی که حق و حقوق خود را طلب می‌کنند، برچسب اخلاگر بزنند؟

دبیراجرائی خانه کارگر سمنان، ضمن تاکید بر جلوگیری از انحلال واحدهای صنعتی، گفت: باید با کارفرمایانی که حقوق چندین ماهه کارگران را نمی‌پردازند برخورد جدی صورت گیرد، چرا که اینگونه کارفرمایان بهانه‌های ایجاد بلوا و آشوب را به دست دیگران می‌دهند.

کارگران قرارداد و بیمه بیکاری

کمیته بیمه و درمان و کانون شوراهای اسلامی کار استان لرستان، با حضور دبیرکانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار لرستان و مدیرکل سازمان تامین اجتماعی این استان و دیگر مسئولان و نمایندگان شرکت‌ها و کارخانه‌ها تشکیل جلسه داد. نمایندگان کارگران لرستان نسبت به صدور بخشنامه‌های متعدد سازمان تامین اجتماعی اعتراض کردند. در این جلسه گفته شد که سازمان تامین اجتماعی نباید کارگران قراردادی را از دریافت بیمه بیکاری محروم کند.

دبیرکانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان لرستان از بخشنامه‌های اخیر سازمان تامین اجتماعی و نبودن سیستم نظارت مطلوب بر امور درمان کارگران بشدت انتقاد و تصریح کرد: مشکلات جامعه کارگری ناشی از سیاست‌های کلی سازمان تامین اجتماعی و نواقصی است که در سیستم‌های نظارتی این سازمان به چشم می‌خورد. وی با بیان این که اخیرا سازمان تامین اجتماعی دو بخشنامه در زمینه‌های عدم برقراری بیمه کارگران قراردادی و محاسبات سنوات افرادی که مشمول بازنشستگی هستند صادر کرده است، گفت: بخشنامه اخیر این سازمان مبنی بر قطع بیمه بیکاری کارگران قراردادی با توجه به قوانین و آئین نامه و تفاهم نامه‌ای که در سال ۷۴ بین سازمان تامین اجتماعی و وزارت کار منعقد شد، یقیناً فاقد جایگاه قانونی و مغایر با آئین نامه‌ها و دستورالعمل‌هایی است که به تصویب سازمان تامین اجتماعی و وزارت کار رسیده است.

در جمع کارگران آجریزی

کارگران آجریزی، در سه واحد مستقر در جاده ساوه (آجر تهران، فشم و آجر کوره) در یک گردهمائی، که در آن علیرضا محبوب، دبیرکل خانه کارگر و عضو کمیسیون کارگری مجلس شرکت کرده بود، مشکلات و خواسته‌های خود را طرح کردند. این دیدار و جلسه، آنگونه که نشریه کاروکارگر نوشته است، توأم با بحث و گفتگو بوده است. کارگران با اشاره به شرایط سخت کار خود، خواستار تصویب هر چه سریعتر طرح بازنشستگی پیش از موعد در مشاغل سخت شدند. دبیرکل خانه کارگر نیز با تشریح روند تهیه و تنظیم طرح بازنشستگی پیش از موعد کارگران و مشکلات فرا روی این طرح که عمدتاً از سوی سازمان تامین اجتماعی صورت می‌گیرد، اعلام کرد که این طرح قرار است در دستور کار مجلس قرار گیرد.

کارگران و مجلس ششم

* دکتر جبارزاده، نماینده مردم تبریز در مجلس شورای اسلامی، در گردهمایی نمایندگان کارگران و مدیران واحدهای تولیدی و صنعتی آذربایجان شرقی و غربی، میزان حضور نمایندگان کارگران در مجلس را ناچیز خواند و بر ضرورت تشویق کارگران به شرکت در انتخابات و فرستادن نمایندگان خود به مجلس تاکید کرد. او گفت: حضور نمایندگان کارگران در مجلس ششم باید یک ضرورت شناخته شود و کارگران آن را بپذیرند.

* کریم صادق زاده، دبیر اجرایی خانه کارگر تبریز در نشست ماهانه منطقه‌ای شمال غرب کشور متذکر شد، بایستی حرفها و شعارهای را به صحنه عمل کشاند. وی ضمن اشاره به مسکوت ماندن شش ماهه طرح خروج کارگاه‌های زیر ۳ کارگر از شمول قانون کار و تأیید این تأخیر گفت: جامعه کارگری با انسجام و هماهنگی اجازه نداد اقلیتی مشخص و کاملاً شناخته شده اهداف ضد کارگری خود را پیش ببرد. همگامی عملی تشکلهای کارگری و حضور آحاد کارگران در صحنه باید بتواند چنین طرح‌هایی را در سطح کل جامعه با مخالفت و مقاومت روبرو ساخته و بار دیگر اجازه ندهد که این طرح در دستور کار مجلس قرار گیرد. وی از کارگران خواست تا از هم اکنون نسبت به شناسایی کاندیداهای اصیل و دلسوز برای انتخابات مجلس ششم بکوشند.

* علی شیخ، مدیرکل سازمان‌های کارگری و کارفرمایی وزارت کار که در جمع شوراهای اسلامی کار سخن می‌گفت، تصریح کرد: کارگران باید زمینه‌ای را آماده کنند تا طرح‌های ضد کارگری در مجلس رای نیابد. وی از کارگران خواست تا بطور جدی با ایجاد کمیته‌های شناسایی، افراد آگاه جامعه کارگری را شناسایی و زمینه انتخاب آنان و حضورشان در مجلس را فراهم کنند. کارگران به لحاظ کمی نیروی هستند که در صورت استفاده آگاهانه خواهند توانست تأثیر جدی بر انتخابات آینده بگذارند.

* ابوالقاسم سرحدی زاده، نماینده تهران و عضو کمیسیون کار مجلس، در گردهمایی بزرگ شوراهای اسلامی کار در بندر انزلی، با تاکید بر وحدت و یکپارچگی تشکیلات کارگری گفت: کارگران توانستند در جریان اعتراض به تغییر قانون کار بهترین حرکت [اعتراض] دسته جمعی را در کشور به نمایش بگذارند. حضور چند نماینده کارگران در مجلس نیز در این امر نقش داشت، اما این حضور همچنان کم‌رنگ است.

سرحدی زاده گفت: جامعه کارگری ملزومات یک قدرت مهم سیاسی را دارد، اما متأسفانه روش استفاده بهینه از آن را نمی‌داند. اگر این مهم محقق شود، مطمئناً این جامعه عظیم بخش قابل توجه از کرسی‌های مجلس را در اختیار خود خواهد گرفت.

قربانیان خصوصی سازی

تاج الدین، نماینده اصفهان و عضو کمیسیون کار مجلس، در جمع بازنشستگان تأمین اجتماعی اصفهان گفت: امروز کارگران و بازنشستگان از نظر معیشتی در وضعیت نامطلوبی بسر برده و انتشار زحمتکش جامعه با تنگناهای بسیاری مواجه‌اند که ما امینواریم در برنامه سوم دولت تدابیری برای این امر اتخاذ شود. تاج الدین با طفره رفتن از اشاره به خصوصی سازی و ادامه برنامه تعدیل اقتصادی که ریشه بسیاری از مشکلات کنونی اقتصاد کشور در آن نهفته، گفت: انتشار آسیب پذیر و منجمله کارگران و بازنشستگان نباید در لابلای چرخ دنده‌های توسعه [نامی که برای خصوصی سازی اختراع کرده‌اند] از بین بروند.

وی درباره سازمان تأمین اجتماعی گفت: مسئولان سازمان تأمین اجتماعی به هر دلیلی با صدور بخشنامه‌های متعدد بیمه شدگان را دچار مشکلات جدی کرده و برخلاف قوانین و مقررات تأمین اجتماعی در صدد کاهش خدمات برآمده‌اند. نمایندگان کارگران بعنوان واکنش در برابر مسئولان تأمین اجتماعی و برای دفاع از حقوق حقه بیمه شدگان به مراجع قضائی متوسل خواهند شد.

تاج الدین که خود در مجلس شاهد فزاینده اکثریت طرفدار خصوصی سازی است و می‌داند که قوه قضائیه نیز در اختیار همین گروه است، عملاً و برای آرام کردن کارگران به وعده‌هایی متوسل می‌شود که خود خوب می‌داند، نه عملی است و نه امثال او توان عملی کردن آن را دارند.

بروید به امان خدا!

۲۶۹ کارگر اداره "راه قدس" مه‌باد، با انحلال این سازمان به جمع ییکاران کشور پیوستند. این سازمان در نخستین سال‌های دهه ۶۰ با دستور

آیت الله خمینی و با هدف اجرای طرح‌های راه‌سازی در مناطق محروم و صعب‌العبور آذربایجان غربی تأسیس شد که اخیراً منحل شد. روزنامه کاروکارگر می‌نویسد: مسئولان اداره کل کار مه‌باد کارگران بیکار شده سازمان "راه قدس" را برای دریافت مقرری بیمه بیکاری به تأمین اجتماعی این شهرستان معرفی کرده، اما مسئولان این سازمان نیز از پذیرش مسئولیت خودداری می‌کنند.

تحصن‌ها و اعتراضات کارگری

* بنا به گزارش روزنامه کاروکارگر، صدها کارگر شرکت نقشیران (تولید کننده فرش ماشینی) در شهر صنعتی البرز که ماه‌ها حقوق و مزایای خود را دریافت نداشته‌اند، به نشانه اعتراض در برابر شرکت اجتماع کرده و برای مدتی رفت و آمد وساطت نقلیه را مختل کردند. این شرکت زیر پوشش بنیاد ۱۵ خرداد است و گفته می‌شود که نیمی از کارگران این واحد تولیدی اخراج خواهند شد. این تحصن، بنابه گزاری کاروکارگر، سرانجام با دخالت نیروهای انتظامی خاتمه یافته است.

کاروکارگر هیچ اشاره‌ای به توافق یا عدم توافق مدیران شرکت با خواسته‌های کارگران متحصن نکرده است.

* کارگران کفش "آزادان" واقع در شهر صنعتی البرز قزوین که تا اسفند ماه سال ۱۳۷۵ تحت پوشش کمیته اسفند امام قرار داشت و سپس به بخش خصوصی واگذار شد، با ارسال نامه‌ای خطاب به مسئولان نظام اعلام داشته‌اند که از ابتدای دیماه سال ۱۳۷۷ تاکنون حقوق و مزایا و عیدی و پاداش آنها پرداخت نشده است.

میدل ایست:

خاتمی از یک سقوط خونین نجات یافت!

تهران را همانهایی به آتش کشیدند، که به کوی دانشگاه و خوابگاه دانشجویان حمله کردند. این دو رویداد، بخشی از یک طرح کودتایی علیه دولت خاتمی بود. ابتکار عمل دفتر تحکیم وحدت دانشجویی برای تشکیل شورای متحصنین، کوشش بسیار برای جلوگیری از تظاهرات خیابانی دانشجویان (پس از تشکیل شورا و اعلام پایان تحصن)، اجازه نداد تا بخش دوم طرح کودتا با موفقیت روبرو شود. اخبار و گزارش‌های متعدد مربوط به کودتای ناکام علیه دولت خاتمی را در این شماره راه‌توده می‌خوانید. آنچه که طرح این مقدمه را نیازمند بود، گزارشی است که نشریه "میدل ایست" در شماره ۱۵ ژوئیه خود و به نقل از گزارشگر اعزامی خویش درباره طرح کودتا چاپ کرده است. این گزارش، که متکی به واقعیات افشا شده بعد از حوادث است، نتایجی است بر مفاد اطلاعیه راه‌توده پیرامون حمله به خوابگاه دانشجویان، تحصن دانشجویان و آشوب‌های تهران.

میدل ایست می‌نویسد: «... عناصر وزارت اطلاعات توانستند در صفوف دانشجویان متحصن نفوذ کنند. آنها ریش‌هایشان را تراشیده و پیراهن‌های سفید به تن کردند تا قیافه دانشجوی پیدا کنند. کار آنها تحریک دانشجویان و کشاندن آنها به خارج از کوی دانشگاه بود تا بدین وسیله زیر دست و پای نظامیان بروند. یکی از این نفوذی‌ها توسط دانشجویان دستگیر شده و تسلیم مقامات انتظامی شد. گروه‌های دانشجویی و مردمی که به حمایت از آنها برخاسته بودند، از این محرکین نفوذی فاصله می‌گرفتند.

سنتی‌ها (ارتجاع و بازاری‌ها) که سخت مخالف خاتمی هستند، مسئول مستقیم خشونت‌ها هستند. آنها سه هدف را با حمله به خوابگاه دانشجویان دنبال می‌کردند: اول، این تبلیغ که جنبش دانشجویی یک جنبش خشونت طلب است، دوم، ناتوان نشان دادن خاتمی و جلوگیری از اصلاحات. سوم، تعطیل روزنامه‌های مستقل.

خاتمی سیاستمدارانه بحران را پشت سر گذاشت و از یک سقوط خونین رهائی یافت. علیرغم فشارهایی که به او وارد آمد، اکنون بنظر می‌رسد که او از این حادثه، موقعیتی برای پیشبرد اصلاحات ساخته است.

نامه ها و پیام های شما

آگاهی از توطئه ها

رفقای عزیز!

خبری را هم که اخیراً دریافت داشته‌ام برایتان ارسال می‌دارم. لطفاً در صورت استفاده از خبری که برایتان ارسال می‌دارم، نام آیتا الله ... را حذف کنید. من فقط برای روشن بودن اهمیت گزارش و اطلاع از دیدگاه‌هایی که میان روحانیون بلند پایه نزدیک به آقای خاتمی وجود دارد، نام وی را برای شما نوشتم.

«... ایشان طی سخنانی در یک محفل خصوصی با حضور دوستان و طرفدارانش در شهر زنجان، با اشاره به حوادث اخیر دانشگاهی گفت: ما اطلاع داریم که جناح انحصارگرا باز هم قصد دارد تا قبل از برگزاری انتخابات مجلس ششم، به هر نحو از انحاء اوضاع را متشنج کرده و خشونت را به اعتراضات اصلاح‌گرا نه مردم و بویژه دانشجویان تحمیل کند تا دولت آقای خاتمی را بی‌کفایت و نالایق برای اداره امور مملکت اعلام نماید. ما خبر داریم اینها از سه نقطه اساسی شروع خواهند کرد: ۱- متشنج کردن دانشگاه‌ها از طریق عوامل نفوذی خودشان؛ ۲- نماز جمعه‌ها؛ ۳- مجالس خانواده‌شهادت. نهایت کوشش آنها مهیا کردن زمینه برکناری دولت خاتمی است تا بتوانند یک دولت فوق‌العاده با حمایت نیروهای انتظامی و سپاه تشکیل دهند. این دولت با انتخابات را عقب خواهد انداخت و یا به نحوی برگزاری خواهد کرد که بتواند آن را قبضه کند.»

او همچنین گفت: «متأسفانه ما یک نمونه از این عمل را در به خشونت کشیده شدن حرکت مسالمت‌آمیز دانشجویان در تهران دیدیم که با استفاده از احساسات و ناآگاهی بعضی از دانشجویان انجام داد و برای مدتی فضای رعب و وحشت بر جامعه حاکم کرد. با این غائله آنها خانواده‌شهاد را هم تحریک کردند.»

ایشان در رابطه با نامه اخیر فرماندهان سپاه گفت: «این نامه تهدید آمیز که بهتر است بگویم "اتمام حجت نامه" که برای آقای خاتمی ارسال شد، خط و نشانی بود که برای ایشان کشیده بودند که یا اطاعت کن و یا خانه نشین شو!»

درباره ولایت فقیه وی گفت: «من ولایتی فقیه را قبول دارم و حرمت رحیم رهبر را قدر می‌دارم، ولی در چارچوب قانون اساسی. ما نظیرمان این است که همه ما با سلیقه‌های متفاوت باید قانون‌پذیر باشیم و یاد بگیریم به قانون احترام بگذاریم.»

این روحانی سرشناس، که نفوذ زیادی در محل دارد، از طرفداران خود خواست که هوشیاری خود را حفظ کنند و از هرگونه خشونت و ناآرامی پرهیز کنند هیچگونه بهانه‌ای به دست انحصار طلبان ندهند و مهمترین هدف خود را حفظ آرامش و رسیدن به انتخابات مجلس ششم و موفقیت در این انتخابات بدانند.

فریاد مظلومانه

رفقا!

شرح کوتاهی درباره موقعیت پناهندگی خود می‌نویسم و از این طریق از همه دوستانی که می‌توانند برای مطبوعات آلمانی مطلب بنویسند می‌خواهم تا فریاد مظلومانه امثال من را به گوش دیگران برسانند و از این طریق به یک هموطنشان کمک کنند.

هم اکنون ما را در یک اردوگاه جنگی که فاقد هرگونه وسائل رفاهی و امکانات اولیه است، نگهداری می‌کنند. بعنوان مثال، ما حتی اجازه سفر تا

۳۰ کیلومتری اردوگاه را هم نداریم. ما را در جایی نگهداری می‌کنند که هنوز کاملاً از مین‌گذاری نیروهای نظامی که قبلاً اینجا بوده‌اند، پاک نشده‌است. با جامعه و مردم تماس نداریم و به همین دلیل هستند کسانی از میان آنها که در اینجا بسر می‌برند که گرفتار ناراحتی‌های روانی شده‌اند و حتی در چند مورد دست به خودکشی زده‌اند، که من خود شاهد دو خودکشی در اینجا بوده‌ام. یکی از آنها از کشور ترکیه بود، که موفق شدم او را از مرگ نجات دهم.

اخیراً نیز از طرف پلیس بین‌المللی نامه‌ای برای من فرستاده‌اند که شما می‌توانید به کشورتان بازگردید، در حالی‌که سوابق من در پرونده پناهندگی موجود است و می‌دانند در صورت بازگشت به ایران تحت پیگرد قرار خواهم گرفت. یکبار، پلیس و مقامات محلی برای سرکشی به اردوگاه ما آمده بودند. مسئولین اردوگاه نیز در کنار آنها بودند. من اشاره به وضع معیشتی در اردوگاه کردم و بر خواست خود مبنی بر انتقال به یکی از کمپ‌های شهر برلین و یا نزدیک به آن تا روشن شدن تکلیفم، کردم. مقام محلی که تصور می‌کرد من زبان نمی‌دانم، به مقاماتی که برای سرکشی آمده بودند و حرف‌های مرا یادداشت می‌کردند، گفت: این مرد می‌خواهد به برلین برود تا به رفقای توده‌ایش بپیوندد و فعالیت سیاسی کند!

من گفتم: شما خودتان دارید اعتراف می‌کنید که من پناهنده سیاسی‌ام و توده‌ای. بسیار خوب، شما فکر می‌کنید یک پناهنده سیاسی باید چه کند؟ اینجا آمده که همه چیز را فراموش کند و یا آمده که به مبارزه‌اش ادامه بدهد؟

آنها به روی خودشان نی‌آوردند که من حرف‌هایشان را شنیده‌ام، اما گفتند بسیار خوب ما شما را به نقطه دیگری منتقل می‌کنیم. مدتی بعد به محل دیگری منتقل شدم که بسیار بدتر از مکان اول بود. به همین دلیل مثل کسی که از دست مار فرار می‌کند و به افعی پناه می‌برد، از اردوگاه دوم که به مراتب وضعی بدتر از اردوگاه اول داشت، فرار کرده و بار دیگر و با دشواری و خواهش و تمنا در همان اردوگاه مین‌گذاری شده اول ساکن شده‌ام.

خواهش می‌کنم در "راه‌توده" اعلام کنید که اگر کسی خواست به درد امثال من برسد، نامه اعلام آمادگی‌اش را به آدرس نشریه ارسال دارد و شما آن را برای من ارسال دارید، تا مستقیماً تماس بگیرم.

م. حیدر

"نامه مردم" گوشش بدهکار نیست!

رفقای راه‌توده!

یک نسخه‌ای از نامه‌ای را که برای نشریه "نامه مردم" فاکس کرده‌ام برایتان ارسال می‌دارم تا هر طور که صلاح می‌دانید منعکس کنید. نظیر این نامه‌ها را تاکنون و در مقاطع مختلف چندین بار برای "نامه مردم" فرستاده‌ام که متأسفانه نه تنها در این نشریه انعکاس نمی‌یابد، بلکه تأثیری در تحلیل‌های آنها از رویدادهای ایران هم ندارد.

«بر کسی پوشیده نیست که شما از ابتدای شکل‌گیری جنبش آزادیخواهی در کشور، روی خوشی به تحولات در ایران نشان ندادید. پافشاری لجوجانه شما روی تحلیل‌های غیر واقع‌بینانه‌تان موجب گشته تا نه در داخل و نه در خارج کشور مواضع "نامه مردم" را که نام ارگان مرکزی حزب را با خود دارد، جدی نگیرند. حتی با خواندن مقالات آن، هر خواننده بی‌طرفی متوجه این واقعیت می‌شود که نگارندگان این مطالب تا حد زیادی با مسائل ایران غریبه‌اند.

نمونه این امر، مقاله نشریه شماره ۵۶۳ است، که تحت عنوان "کودتائی که سپاه پاسداران تدارک دیده بود". نگارنده این مطلب بعد از اشاره به نامه ۲۴ فرمانده سپاه پاسداران به خاتمی (که خود این نامه باعث رسوائی بیشتر فرماندها وابسته به ارتجاع و بازار شد)، به اظهارات رحیم صفوی در رابطه با این نامه می‌پردازد. نگارنده فقط به آن بخش از گفته‌های رحیم صفوی اشاره دارد که به نتیجه‌گیری در مورد دلخواه او می‌رسد و او سپاه را از زبان رحیم صفوی تعریف می‌کند، تا سپس به نتیجه‌گیری دلخواه خود برسد. او در انتهای مقاله خود سپاه را بعنوان نیروی که "بنا بر سرشت خود سرکوبگر و ضد مردمی است" معرفی می‌کند و سپس خواهان انحلال سپاه و وزارت اطلاعات و

امنیت و بسیج می‌شود و این خواست خود را نیز جزو "خواست‌های مبرم جنبش آزادیخواهانه مردم میهنان" می‌داند.

در این باره، ذکر چند نکته ضروری است:

۱- آیا در شرایطی که جنبش مردمی دوم خرداد تمام تلاش خود را صرف افشا و در نهایت حذف افرایترین بخش جناح راست از صحنه قدرت می‌کند، ما باید بدون توجه به این امر، سپاه را در کل خود به آغوش همان جناح بتارنیم و آن را به آنجا بکشانیم که به شکل کامل به بازوی نظامی جناح ارتجاع تبدیل شود؟ ضمناً اگر سپاه بازوی جناح راست بود، این جناح دیگر به نیروهای فشار دیگری نیاز نداشت!

۲- این درست است که فرماندهی فاسد سپاه در کنار موتلفه اسلامی و روحانیون بازاری قرار گرفته، ولی بدنه سپاه به برنامه‌های خاتمی رای داده است. اگر بدنه سپاه حاضر به کودتا بود، فرماندهان اجازه فوت وقت را نمی‌دادند و بجای نامه نگاری سریع اقدام می‌کردند.

۳- عملکرد سپاه طی بیست سال گذشته یکسان و بدون نراز و نشیب نبوده است. با وجود این، اگر عملکرد سپاه سرکوبگرانه و در جهت مخالف انقلاب است، این امر با دادن عنوان "سرشت ضد مردمی و سرکوبگر" تفاوت زیادی دارد، چرا که فرماندهان سپاه از ناآگاهی بدنه سپاه سوء استفاده می‌کنند و برای این کار از شعارهای سوپر انقلابی بهره می‌جویند.

۴- و بالاخره، وزارت امنیت و اطلاعات، همانطور که نیروهای مترقی و خواهان تحولات خواهان آند، نیاز به اصلاحات بنیادین و یا بقول آیت الله منتظری به یک خانه تکانی اساسی احتیاج دارد. اصلاحات بنیادین، چه ربطی به خواست انحلال آن دارد؟ مگر کشوری را هم سراغ دارید که فاقد وزارت اطلاعات و امنیت باشد؟ شما باید به خاطر داشته باشید که جناح راست در آستانه تشکیل کابینه خاتمی خواهان انحلال وزارت اطلاعات و امنیت و تشکیل سازمان امنیت بود. در آن صورت، همین نظارت بسیار محدود دولت بر عملکرد این وزارتخانه هم وجود نداشت و آن سازمان فقط به جناح مطبوع خود جوابگو می‌بود! این هسخوانی خواست‌ها و شعارها را چگونه می‌بینید؟ به آن توجه می‌کنید؟

نمونه‌های دیگر را ببینیم. شما در مهاجرت "به بن بست رسیدن اصلاحات خاتمی" را بشارت می‌دهید، و جمعیت موتلفه در داخل کشور هم به بن بست رسیدن تبدیل معاند به مخالف قانونی را!!! این شباهت‌ها قابل تأمل نیست؟

رفقا (نامه مردم)، شما بعنوان بخشی از اعضای حزب توده ایران وظیفه دارید همراه و همگام با مردم باشید و از هرگونه تندروی و کند روی پرهیز کنید. عواقب این بی‌توجهی‌ها و بی‌مسئولیتی‌ها را چه کسی برعهده می‌گیرد و پاسخگوست؟

شاهسون

کشمیری‌ها و امامی‌ها از کجا آمدند؟

نشریه راه توده

اخیراً در مطبوعات اپوزیسیون خارج و داخل، بخصوص در نشریه "راه توده" افشاکری‌های ارزشمندی در مورد چهره‌های پوشیده مانده در حاکمیت جمهوری اسلامی بعمل آمده که می‌تواند در صورت پیگیری گره‌گشای خیلی از مسائل پیچیده باشد. به همین دلیل لازم دانستم اطلاعاتی را که در حافظه دارم، برایتان بنویسم تا منتشر کنید. از آنجا که امروز معلوم شده حاج سعیدها و حاج موسی‌ها از کجا آمده‌اند و چگونه تا بالاترین مقام اطلاعاتی نفوذ کردند، می‌توان به جرات گفت که هنوز هم علاوه بر مهره‌های معمولی، شاه‌مهره‌های دیگری در جمهوری اسلامی فعالند که از همان منافع ارسالی حاج سعیدها فرستاده و یا از قبل در آب‌نک خوابانده شده‌اند. اینها بزرگترین ضربه‌ها را به انقلاب زدند و نقش مهمی در کشتار انقلابیون و تعیین سرنوشت کنونی برای جمهوری اسلامی و انقلاب مردم داشتند و هنوز هم دارند.

پس از انقلاب، من عضو شورای هفت نفره نیروی هوایی و یکی از فعالان کمیته انقلاب نیروی هوایی بودم. پاکسازی نیروی هوایی از ساواکی‌ها، جدی‌ترین اقدام این کمیته بود. از همان ابتدا دست‌های مشکوکی در کار بود تا برخی چهره‌ها شناخته نشوند، گرچه این نفوذ و یک شبه ریش درآوردن، انگشت عقیق بدست کردن و انقلابی شدن کار دشواری بود، زیرا همه یکدیگر را می‌شناختند. این شناخت به آن دلیل بود که پایگاه‌ها و پرسنل نیروی هوایی محدود و در عوض تکنولوژی آن مدرن و در سطح بالا بود.

یکی از مهمترین مکان‌های امنیتی که بعد از انقلاب در نیروی هوایی تحت مراقبت بود، ساختمان ضد اطلاعات و "دفتر ویژه" آن در ستاد نیروی هوایی بود. بعد از ظهر یک روز با خبر شدیم که از صبح همان روز شخصی بنام "کشمیری" در "دفتر ویژه" و ساختمان ضد اطلاعات مشغول بررسی پرونده‌هاست!

پس از پرس و جو گفته شد که وی از بیت امام آمده است. به دیدارش در دفتر ضد اطلاعات رفتم. در بسته بود و یک شخصی پوش مسلح مقابل در ایستاده و سد راه همه می‌شد. با ذکر اینکه عضو شورای ۷ نفره هستم به داخل ساختمان راهم داد. در این دفتر با مرد سی و چند ساله‌ای روبرو شدم که ریش داشت و مشغول واری پرونده‌ای بود که روی آن نوشته شده بود "خیلی سری". صورتش استخوانی بود و یک زونکن کامل را که در گوشه سمت راست آن جمله "بکلی سری" نوشته شده، واری می‌کرد. خودم را معرفی کردم و برای کمک اعلام آمادگی کردم. خیلی خونسرد ابراز تشکر کرد و گفت که خود به تنهائی به کارش خواهد رسید!

آن روز هیچ شکی به او نکردم، بخصوص که بعدها شنیدم در دفتر نخست‌وزیری هم کار می‌کند و همه کاره است.

دفتر ویژه ضد اطلاعات و گاو صندوق مخصوص آن که کشمیری سرش را در آن کرده بود، توسط سپهبد هاشم برنجیان بنیان گذاشته شده بود که بعد از انقلاب اعدام شد. او رئیس ضد اطلاعات نیروی هوایی و یکی از معهود ژنرال آجودان‌های شاه بود. او را از جمله بنیانگذاران ساواک می‌شناختند و پرونده‌هایش نشان می‌داد که با سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا و سفارت آمریکا در تهران نیز در تماس مستمر بوده است. این دفتر را او از سال ۴۹ بنیانگذاری کرده بود و ما می‌دانستیم لیست افراد مرتبط با سازمان اطلاعات آمریکا و یا ماموران ویژه و شناخته نشده در این گاو صندوق پرونده دارند. گاو صندوقی که بدلیل اهمیت مدارکی که در آن بود، ما به آن دست پیدا نکردیم و از بیت امام شخص ویژه‌ای را برای این کار فرستادند که همین آقای کشمیری بود.

او مدارج ترقی را، تا عضویت در شورای امنیت ملی و منشی‌گری و دبیری آن پیش رفت و آنگاه که ماموریت تازه‌ای دریافت داشت، با انفجار پر قدرتی که در ساختمان نخست‌وزیری ترتیب داد، رجائی و باهنر را همراه عده دیگری کشت. این انفجار در "اتاق امنیت" نخست‌وزیری که کمتر کسی به آن راه داشت روی داد. انفجار با پیشرفته‌ترین مواد انفجاری مرکب از مواد شیمیائی صورت گرفت و به همین دلیل قربانیان خود را به ذغال تبدیل کرد. چنین بسبب و چنین موادی حتی در اوج پلشوی نظامی-امنیتی ابتدای پیروزی انقلاب هم بدست کسی نیفتاده بود و این خیلی سادگی است، اگر تصور شود چهارتا بچه مجاهد به این وسائل دست پیدا کرده و طرز کارگزاری و فعال کردن آن را هم می‌دانسته و یا یاد گرفته بودند. برای این نوع بسبب‌ها و نحوه استفاده از آنها قطعاً باید کارشناس بود و کشمیری چنین بود.

او فرد تربیت شده‌ای برای این نوع امور بود و حالا که چهره کسانی مثل سعید امامی از پرده بیرون افتاده، بیشتر معلوم می‌شود امثال کشمیری‌ها، چگونه در تار و پود سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی نفوذ کردند و بزرگترین حوادث را بوجود آوردند. بی‌شک کشمیری هم از جمله کادرهای مذهبی بود که اگر رهبران جمهوری اسلامی در همان ماه‌های اول پیروزی انقلاب سابقه مذهبی و ارتباط با آنها را در اختیار نداشتند، آنها را چنین و در این حد از اعتماد در دستگاه‌های امنیتی به کار نمی‌گرفتند. آنها معرف داشتند، همچنان که سعیدی امامی معرف داشت و علی فلاحیان ضامن او بود. اغلب اینها در همان انجمن‌های اسلامی آمریکا و اروپا جا سازی شده بودند و رهبران جمهوری اسلامی از همان ابتدا با این تصور که هر که ریش دارد برادر من است، درها را به روی انجمنی‌ها (حجتیه) باز گذاشتند و کشمیری‌ها و امامی‌ها از درون آن بیرون آمدند. این رشته سر دراز دارد و خواهیم دید که هنوز حادثه سازی‌ها و خیانت‌های ملی آنها در راه است.

امضاء محفوظ

به یاد یار مهربان "قیاسوند"

بی انصافی در حق توده‌ای‌ها شامل زنده‌ها نمی‌شود، بلکه شهدای حزب را هم شامل می‌شود. به قول "ترب حق شناس" خیلی‌ها علت وجودی‌شان توده‌ای ستیزی است. حتی آنها که در بیرون از زندان کمتر از لوله تفنگ مبارزه را قبول نداشتند، اما در زندان به لشکر پر شمار تواب‌ها تبدیل شده و روزگار را بر همه سیاه کرده بودند. همان‌ها که توده‌ای‌ها را بخاطر دفاع اصولی‌شان از انقلاب و تلاش برای حفظ دستاوردهای آن را "سازشکاری" می‌نامیدند و خود را سازش ناپذیر. یکی از آن چهره‌های توده‌ای که قهرمانی‌اش در سلوک و نشست و برخاست با زندانیان و پایداری در برابر زندانبانان زبانزد بود و جا دارد از وی یاد شود، سروان دکتر "سیفا" الله قیاسوند است!

از زادگان "روزبه" برخاسته بود.قامتی ورزیده و پهلوانی داشت. وقتی دستگیرشد سرپرست کل بهداری‌های جبهه بود و بسیاری از مجروحان جنگی، که جان بدر برده‌اند، زندگی خودشان را مدیون این پزشک و انسان شریف هستند.

اولین بار که به زندان اوین منتقل شدیم ۴۱ نفر بودیم. همگی را در یک اتاق کوچک جای دادند. در همان بلو ورود، مرا که سن و سالی را پشت سر گذاشته بودم و زندانی دو رژیم بودم، بعنوان پیشکسوت و کسی که تجربه زندان را دارد به مسئولیت اتاق برگزیدند. بزرگترین مشکل همه ما، نداشتن جای خواب بود، پندشواری می‌توانستیم بنشینیم. هیچکدام نمی‌دانستیم شب را چگونه بین هم تقسیم کنیم، تا به نوبت بخوابیم. سرانجام، این مشکل با راه‌حل "خواب پرسی" حل شد. برای یک نفر، حتی جا برای خوابیدن پرسی هم وجود نداشت. من داوطلب شدم تا کنار در ورودی بصورت نشسته بخوابم. خیلی زود، از میان آن جمع قیاسوند آهسته و استوار پیشنهاد تقسیم خواب نشسته را به من کرد و بر سر این پیشنهاد خود بی‌تزلزل ایستاد. این تقسیم خواب نشسته، پیوند میان ما را، در زندان‌های جمهوری اسلامی بسی عمیق‌تر کرد.

از زندان اوین، به زندان قزل حصار منتقل شدیم. در همان بلو ورود هفت نفر از تازه منتقل شده‌ها را به جرم خط دهی به زیر هشت بردند و سه شبانه روز سرپا نگهداشتند و کوبیدند. یکی از آن هفت نفر سروان قیاسوند بود که مردانه تا پایان ایستاد و جلوی زندانبانان زانو نزد! شاهد زنده آن مقاومت مردانه بودم و وظیفه خود می‌دانم از این انسان شریف و مبارز یاد کنم.

زندان قزل حصار، تحت ریاست جنایتکاری بنام حاج داوود رحمانی اداره می‌شد. خودش اسم قزل حصار را گذاشته بود "کارخانه تواب سازی". بر در و دیوار آن با خط قرمز و درشت نوشته بودند: «به زیاله دان تاریخ خوش آمدید».

تمام ابتکارات شکنجه که عمدتاً از مغز شستشو شده تواب‌های مجاهدین تراوش کرده بود، در این زندان بکار گرفته شده بود. مانند "جهنم"، "تابوت" و... که هرکدام به تنهایی شرح مفصلی دارد. (مراجعه کنید به نقش حسن شایانفر در زندان قزل حصار، که در همین شماره راه توده نیز به آن پرداخته شده‌است)

بند ۱ واحد ۲ قزل حصار به توده‌ای‌ها اختصاص یافته بود. زندانی‌های این بند از هواخوری و رفت و آمد محروم بودند و در ۲۴ ساعت نیز تنها دو بار و به مدت بسیار کوتاهی اجازه رفتن به دستشویی داشتند. در طول روز مجبور بودیم کف اتاق‌های نمور و تاریک زندان بنشینیم. حتی اجازه دراز کشیدن هم نداشتیم، در اصل جانی هم برای دراز کشیدن نبود. این آغاز فشار برای تواب سازی بود. اگر کسی گزارش می‌برد که فلان زندانی سر حال است و یا اینکه به دیگران روحیه و خط می‌دهد، کارش تمام بود.

دقیقاً به یاد دارم که هنوز دو ماهی بیشتر نگذشته بود که روزی حاج داوود برای بازدید به بند آمد و در حالیکه دور و برش را چند پاسدار و جمع زیادی تواب پرکرده بودند، ابتدا به چهره‌های ما که داخل اتاق مشبک شده از میله‌های آهنی نشسته بودیم، خیره شد. همه نشسته بودیم و کمترین اعتنایی به او نداشتیم. رو کرد به پاسدارها و توایینی که دورش حلقه زده بودند و با همان لحن لاتی و در حالیکه ما را نشان میداد، گفت: این‌ها خوب می‌کشند، زندان مال اینهاست!

او در حقیقت با این اعتراف، شکست خود را بر زبان آورد. ما در چنین شرایطی قرار داشتیم که یک روز سروان دکتر قیاسوند را همراه پنج زندانی از بندهای دیگر صدا کردند و او را از اتاق در بسته و میله‌ای که به قفس‌های باغ وحش شباهت داشت، بیرون بردند. در روزهای بعد دیدیم که آنها در

فضای باز قدم می‌زدند، هواخوری و دیگر مزایای زندان شامل حالشان شده بود و دستشویی در اختیارشان بود!

زندانی‌های دیگر را نمی‌شناختیم و قضاوت درباره آنها کار سختی بود، اما از اینکه قیاسوند را در میان آنها بر زده بودند، متعجب بودیم. او هیچ وضعی از خودش نشان نداده بود. پس از چند روز این راز بر همه ما آشکارشد:

حاج داوود زمانی کارگر برادر دکتر قیاسوند بود و در این رابطه برادر قیاسوند محبت بسیار به او کرده بود. پس از مدت‌ها تلاش، برادر دکتر قیاسوند موفق شده بود حاج داوود را به دادن امتیازی به برادرش در زندان راضی کند. رفیق ما اینگونه از بند برای مدت کوتاهی جدا شد و حاج داوود تلاش کرد تا این رابطه را تبدیل به رابطه خصوصی بین خود و دکتر قیاسوند کرده و حتی با آنکه حکم زندان ابد داشت، وعده آزادی را داده بود، البته به شرط قبول ارشاد و توبه. این تلاش بیهوده از آب درآمد، زیرا رفیق ما حتی به توصیه حاج داوود برای عدم تماس با توده‌ای‌های زندان هم رضایت نداد. این کشاکش کودتا و نفرت قیاسوند از فراخوانده شدن مکرر به دفتر حاج داوود و جدا شدن از رفقایش، سرانجام به تقاضاهای قیاسوند برای پیوستنش به رفقای توده‌ای در همان اتاق در بسته میله‌ای شد. او را برگرداندند. حتی هنگامی که به اتاق بازگردانده شد، به او توصیه کردند دو هفته‌ای مجدداً فکر کند و چنانچه نظرش عوض شد بگوید. او در این مدت نه تنها تغییر عقیده نداد، بلکه چند انگشت شماری را که روحیه خود را در بند از دست داده بودند، تقویت کرد و بر سر موضع برگرداند. یکی از زندانیانی که همراه قیاسوند به خارج بند فراخوانده شده و در آن چند هفته جزو کسانی بود که موهبت رهائی از این اتاق نصیبشان شده بود، بعدها برایمان تعریف کرد که در آن چند هفته قیاسوند درباره اصرارش جهت بازگشت به اتاق و قرار گرفتن در کنار دیگر رفقایش، هنگام عبور از برابر این اتاق به آنها گفته بود: من شرم دارم که در بند قدم بزنم، در حالیکه رفقای سالمند با پنج فرزند روی در اتاق تواب سازی نشسته و از آرمانشان دفاع می‌کنند. او که این خاطره را برای ما نقل می‌کرد، از جمله کسانی بود که بطور معجزه آسا از اعدام نجات یافت.

همه آنهاانی که در بندهای مختلف سیفا الله قیاسوند را دیده بودند، از شخصیت و منش والای انسانی او ستایش می‌کردند. بودند کسانی که در دوران تبعید در بند مجاهدین تواب و در "جهنم" که شکنجه گاه مخصوص قتل حصار بود، از نزدیک شاهد خصوصیات انسانی، صبوری و دفاع او از آرمان‌هایش، حتی در آن جهنم تعریف می‌کردند.

در شهریور سال ۶۷ و در جریان قتل‌عام زندانیان سیاسی، قیاسوند نیز جزو کسانی بود که جان‌ش را گرفتند، اما ایمانش را نتوانستند از او بگیرند.

"بابک"

شاپور قناعتی زیر شکنجه به شهادت رسید!

در آستانه محاکمه افسران توده‌ای، که به اعتقاد توده‌ای‌های حاضر در بند سه هزار (کمیتة مشترک سابق) محاکمه انقلاب بود، شاپور قناعتی، پس از ۸ ماه تحمل بازجویی‌های زیر شکنجه، به راهرو و به زیر چشم بند انتقال یافت. او دوران سختی را زیر فشارهای روحی و جسمی طی کرده بود. زیرانداز او درست در جانی قرار گرفت که مشرف به سلول هم‌رزمش محمد علی حسینیخانی، کارگر بود. چون در آن دوران او یگانه زندانی راهرو بود و بشدت تحت مراقبت زندانبانان، بنابراین با احتیاط و تدابیر لازم با او تماس برقرار می‌شد. همه می‌خواستیم علت بازگرداندن وی به راهرو را بدانیم. از سوی سلول ما، جمعا این وظیفه را به هم‌رزم او، حسینیخانی واگذار کردند. خیلی زود علت مشخص شد. حدس و گمان همه ما درست بود. یکبار دیگر برای گرفتن اطلاعات به بازجویی فرا خوانده شده بود. بازجوها اطلاعات می‌خواستند و او اظهار بن‌اطلاعی می‌کرد. این بازجویی‌ها یک هفته ادامه یافت. در فاصله این یک هفته، او یکبار و در یک ارتباط کوتاه به حسینیخانی گفته بود، که بازجوها خواهان اعترافات دروغ از او هستند و وی مقاومت می‌کند. این همان کاری بود که با اعضای رهبری حزب می‌کردند.

در پایان این هفته، در یک غروب سنگین او را به ادامه بازجویی فراخواندند و دیگر کسی او را ندید. وسائل شخصی‌اش در همان راهرو ماند و این نشانه آن بود که به بند و یا سلول دیگری منتقل نشده‌است. همه ما نگران وضع و سرانجام کار او بودیم تا آنکه همان‌روزها یکی از اعضای سلول را به بازجویی فراخواندند. وی در تماس تصادفی با یکی از زندانی‌ها که زندانش مشرف به اتاق بازجویی بود، از او شنید که در آن غروب آخر، بازجو با فریادهای چون آسا با لگد به جان شاپور افتاده بود و با احتمال بسیار یکی از این لگدها به قلبش اصابت کرده و باعث شهادت او شده‌است.

این نوع جنایات کم سابقه نبود. بازجوها خود را مالک جان زندانی می‌دانستند. محمد بیگلرلو نیز پس از دو هفته که از دستگیرش می‌گشت، با ضربات لگد بازجو به شهادت رسیده بود.

محمد علی حسینیخانی، هم‌رزم شاپور قناعتی نیز در جریان قتل‌عام زندانیان سیاسی به صف بلند شهدای این فاجعه پیوست!

«فرا مدرنیته»

جنبش دانشجویی و روشنفکری در ایران به موتور جوشانی در نبرد مردم برای تحمیل «جامعه مدنی» به جبهه ارتجاع در کشور تبدیل شده است. در عین حال بار مسئولیت فرهنگی-ایدئولوژیکی که در این روند بر دوش این جنبش قرار دارد، فراتر از این مرحله از نبرد موثر خواهد بود. از این رو داشتن شناخت دقیق از وضع موجود و مسلط بودن بر تحلیل تئوریک دقیق از آینده برای عمل سیاسی و مبارزات اجتماعی این جنبش از اهمیت زیادی برخوردار می گردد. ضرورت روشن بینی واقع گرایانه برای جنبش دانشجویی ایران می تواند نقش پراهمیتی در تداوم عقلایی و انقلابی کل جنبش مردم میهنمان داشته باشد. در غیر این صورت، همانطور که سواستفاده ارتجاع از کمبودهای سازمانی و نظری-تحلیلی در این جنبش در روزهای پرشور تیر ماه ۱۳۷۸ نشان داد، نیرو و توان این جنبش می تواند با انحراف از مسیر عمده، کم اثر گشته و یا حتی نتایج منفی بیار آورد.

از این رو باید ادامه بحث و پرسش و پاسخ بین جنبش دانشجویی و رهبران آن، آنطور که از جمله در شماره های اخیر «عصرما»، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مطرح می شود، را مثبت ارزیابی کرد و با شرکت در آن، تا آنجا که ممکن است، پاسخگوی سیاست انقلابی حزب توده ایران، تحت عنوان «اتحاد و انتقاد» در سال های پس از پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک بهمن ۵۷ بود [۱].

یکی از موضوع های مطرح شده در این بحث ها، طرح نظرات دکتر علی شریعتی درباره «مدرنیسم»، «پسامدرنیسم» و توضیح درک او از «فرا مدرنیته» توسط «دکتر سید هاشم آقا جری» در شماره ۱۲۳ نشریه عصرما (۱۶ تیر ۱۳۷۸) است. او در این جلسه «پرسش و پاسخ» از جمله می گوید: «... آنچه جنبش دانشجویی و بطور کلی روشنفکری ما از مدرنیته می فهمید... عبارت از این بود که مدرنیته عسالی می سازد، که نمی تواند به تمام خواسته های انسان و از جمله انسان مسلمان پاسخ مثبت بدهد...».

حزب توده ایران نیز قویا این نظر را تأیید می کند. تردیدی در این امر وجود ندارد، که نبرد کنونی مردم میهن ما برای برقراری قانون و قانونمندی، و یا آنطور که مشهور شده است، برقراری «جامعه مدنی»، عبارت است از برقراری ساختار حکومتی-روبنایی ضروری برای زیربنای جامعه سرمایه داری. رشد عقلایی و متناسب سرمایه داری، بدون وجود ساختارهای مناسب مدنی و به تبع آن حکومتی، یعنی آزادی بیان و عقیده، تشکیل احزاب و سازمان های طبقاتی و صنفی، حق انتخاب کردن و شدن شهروندان و تشکیل دولت برپایه رای مردم، ممکن نیست. ماهیت و مضمون ارتجاعی و واپس نگرا نه حاکمیت سرمایه داری تجاری و بزرگ زمین داری که بر ارکان های عمده حکومتی ایران بختکوار سنگینی می کند، ناشی از مقاومت آن در برابر برقراری همین شرایط ضروری برای رشد سرمایه داری در ایران امروز است. مبارزه برای برقراری «جامعه مدنی» و یا اصول شناخته شده «مدرنیته» در ایران امروز، ریشه در حل این تضاد عمده بین اقتدار میرنده سرمایه داری تجاری و بزرگ زمین داری و اقتدار ترقی خواه جامعه ایرانی در دوران کنونی دارد. پیروزی «جبهه ضد ارتجاع» و برقراری «جامعه مدنی» - در تأیید تجربه مورد نظر آقا جری - اما به معنی «پاسخ» نهایی به همه نیازهای جامعه نیست و نمی توان آن را پایان تاریخ دانست.

همانطور که «آقا جری» نیز در ادامه سخنانش بر می شمرد، این روند، روندی «تاریخی» است، یعنی روندی است که سر رسید دوران مصرف آن از هم اکنون قابل شناخت است. او می گوید: «... نقدی که دکتر شریعتی از دموکراسی غربی می کرد، به نظر من، یک نقد فرامردن بود، نه نقد مادون مدرن. من فرامردن می گویم، تا آن را از پسامردن متمایز کنم...».

فرامردن، فرا رفتن استعلایی از مدرنیته است و نه یک پسامدرنیته خطی. پست مدرنیسم، نوعی گذار از مدرنیسم در امتداد مدرنیته است، اما فرامدرنیته، نوعی استعلا است از مدرنیته، یعنی مدرنیته را از آنچه که هست، بالاتر بردن و عاالی جدید با یک متافیزیک جدید ساختن، که کاملاً از آن عالم مدرن غربی خارج می شود... تعمیق دموکراسی و تحقق واقعی آن...».

داشتن برداشتی «تاریخی» از مدرنیته، بدستی برداشتی دیالکتیکی است. یعنی هدف، دست یافتن به رشد «خطی» جامعه سرمایه داری نیست. پسامدرنیسم می گوشت رشد جامعه سرمایه داری را تنها در چارچوب سیستم حاکم تبلیغ و محدود سازد. یعنی رشد کمی و «خطی». تغییرات کیفی و انقلابی که کل سیستم را مورد علامت سوال قرار می دهند را نفی می کند و رفرمیسم را تنها شیوه عقلایی و ممکن قلمداد می سازد. پسامدرنیسم می خواهد با القای نظرات اندیودوآلیستی و عنوان کردن جامعه به مثابه بافتی همگون و متشکل از «اتم ها» (اتم یزاسیون)، به نفی طبقاتی بودن بافت جامعه پرداخته، بر فقدان نبرد طبقاتی پای نشانی کند و بدین ترتیب به سلب امکان هر نوع مقاومت موثر توده های زحمتکش در برابر سرمایه دست یابد. سرمایه ای که از بغرنج ترین و پیشرفته ترین سازماندهی برخوردار است و همچنین مدرن ترین ابزار «شستشوی مغزی» را در اختیار دارد. این نکته را آقا جری چنین بر می شمرد: «دکتر شریعتی دموکراسی موجود غربی را یک دموکراسی ناقص

و سطحی می دانست. شستشوی مغزی که از طریق پول و سرمایه در موکراسی های لیبرال غربی صورت می گیرد، آن سنخ از دموکراسی را از محتوا تهی می کند... برداشت دیالکتیکی از ماهیت «تاریخی» مدرنیته، اگر چه از دیدگاهی متفاوت، از موضع ماتریالیسم تاریخی، به سرمایه داری می نگرد، و تنها «حیث تمدنی» رشد جامعه انسانی را مورد توجه قرار نمی دهد، به هیچ رو در تضاد با برداشت از رشد «ترقی خواهانه حدیث تمدن» نیست. برداشت دیالکتیکی عمیقاً به قانون نفی در نفی معتقد و پایبند است. یعنی باید با مصالحی که برای ساختمان مدرنیته بکار برده شده است، جامعه «فرامردن» به بیان آقا جری را برپا کرد: «... جامعه آرمانی مورد نظرها همان چیزی نیست که در غرب و در جریان پروژه روشنگری و مدرنیته اتفاق افتاده است، زیرا در کنار محاسنی که آن پروژه داشته و البته هیچکس نمی تواند منکرش باشد، بحران هایی را هم ایجاد کرده... ما از حیث تمدنی می خواهیم اکنون از غرب فراتر برویم و بر خرابه های غرب و از مصالحی که در این ساختمان به کار رفته و بعضاً به درد می خورد، در ساختمانی نو استفاده کنیم... مطلوب ما جامعه ترازونینی بود که در آن انسان واقعاً کرامتی داشته باشد، ملت باوری، سر از امپریالیسم و استعمار در نیارد، فاشیسم در آن نباشد، آزادی که باید بستر رهایی و تکامل انسان باشد، خود، تبدیل به یک بند جدیدی بر دست و پای انسان نشود و مهمتر از همه این ها، انسان را از خود بیگانه نکند... انتقاد دکتر شریعتی از مدرنیته، برخوردی انتقادی و از موضع مترقی تر و بالاتر» بود.

«جامعه آرمانی از موضع مترقی تر و بالاتر [که] از حیث تمدنی از غرب فراتر» رود، باید دارای چه محتوایی باشد؟ پاسخ این پرسش، مرکزی ترین نکته بحثی است، که در برابر جنبش دانشجویی و روشنفکری میهن ما قرار دارد برای پاسخ به چگونگی دورنمای رشد و ترقی اجتماعی کشور! جنبشی که می تواند و باید موتور انتقال شناخت علمی از ساختارهای ضروری برای جامعه آرمانی و ترازونینی به درون اقتدار زحمتکش میهن ما باشد. جامعه ای که در آن کرامت انسان حفظ شده، جامعه ای که بستر رهایی و تکامل انسان بوده و ممانع از خود بیگانه شدن انسان است. جامعه ای که بانیان سوسیالیسم علمی مشخصه آن را: رهایی انسان به مثابه شرط رهایی جامعه بشری، عنوان ساخته اند.

کدام محتوا را باید برای نائل شدن به جامعه آرمانی طلب کرد؟

حزب توده ایران معتقد است که برای پاسخ به این پرسش باید ابتدا بر سر این امر توافق داشت، که عمده ترین فعالیت انسان چیست، ویژگی حیات انسانی در چیست؟ بدون تردید تولید موآهب مورد نیاز انسان عمده ترین وجه و ویژگی حیات اجتماعی او را تشکیل می دهد. مرز جدایی نهایی انسان (وارها) از حیات حیوانی، که در آن موجود تنها به جستجوی مواد مورد نیاز خود می پردازد، آغاز «تولید» موآهب است. در طول تاریخ و با تقسیم جامعه به طبقات، انسان مجبور می شود در چهارچوب روابط تولیدی-اجتماعی حاکم زندگی و تولید کند. روابط تولیدی-اجتماعی هر مرحله تاریخی مشخصه صورتبندی اقتصادی-اجتماعی (فرماسیون) جامعه است. مشخصه ای که سطح رشد نیروهای مولده آینه شناخت آن است. نیروهای مولده عبارتند از انسان و ابزار تولید. سطح رشد نیروهای مولده در هر دوران (سطح فرهنگ و تکنولوژی و...)، سطح و مضمون رشد جامعه را از «حیث تمدن» تشکیل می دهد. ایجاد تمدن دوران سرمایه داری و یا «مدرنیته»، برپایه روابط اقتصادی-اجتماعی (فرماسیون) فئودالیسم ممکن نبود و نیست. انقلاب کبیر فرانسه، با براندازی روابط کهنه و فرسوده فئودالیسم، همانقدر برقراری «مدرنیته» و تمدن و فرهنگ آن را ممکن ساخت، که «جبهه ضد ارتجاع» در ایران امروز باید سد ناشی از حاکمیت اقتدار میرنده سرمایه داری تجاری و بزرگ زمین داری را از سر راه رشد «مدرنیته» در ایران بردارد. از اینروست که شناخت روابط تولیدی-اجتماعی در هر دوران، به منظور یافتن راه های رشد ترقی خواهانه جامعه - از جمله از «حیث تمدن» -، اجتناب ناپذیر است. براین پایه نیز است، که یافتن ویژگی و مشخصه جامعه «فرامردن» را باید از تحلیل روابط تولیدی-اجتماعی حاکم در جامعه «مردن» شناخت و نتیجه گرفت.

نظریه «پسامدرنیسم» می گوشت با نفی عمده بودن روابط تولیدی-اجتماعی (در فرماسیون های تاریخی برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری) و ضرورت شناخت دقیق آن به منظور یافتن راه برون رفت از بحران ساختاری «مدرنیته»، دسترسی به جامعه «فرامردن» را غیر ممکن اعلام کرده، پایان تاریخ را تبلیغ کند و وظیفه بشریت ترقی خواه را تنها تعمیر همین «مدرنیته» بکمک تز «مهندسی اجتماعی» جامعه شناس آلمانی، «کارل پوپر»، قلمداد سازد. به این منظور پسامدرنیسم می گوشت با جایگزین کردن این عمده (روابط تولیدی-اجتماعی) با غیر عمده ها، از جمله تبلیغ همگون بودن بافت جامعه، آرایه تعریف مضمون مقوله «آزادی» به مثابه «ارزش» و «حق» جدا از روابط تولیدی اجتماعی حاکم و... به این هدف دست یابد.

"سود"، کارمزد پرداخت نشده!

در «مدرنیته» و یا در صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری - که از تعریف همه جانبه آن در اینجا برای کوتاه نگاه داشتن کلام صرف نظر می شود - موتور اصلی رشد اجتماعی دست یابی به «سود» است. اگر از بررسی و تحلیل نقش و عملکرد آن

بکوشند آن بخش از دستمزد کارگران پدی و فکری را کاهش دهند، که مارکس آن را ازجمله در جزوه فوق الذکر، «بخش تاریخی و یا اجتماعی» دستمزد می نامد [۳]. به عبارت دیگر، روند رشد و تعالی مدیران و کمپوتریزاسیون روزافزون تولید در شرایط «جامعه مدنی» نه در خدمت انسان، که علیه منافع و کرامت او عمل می کند. بالاترین بازده کار انسان، که توسعه، شناخت، آگاهی و دانش او به قوانین طبیعی و علوم و از این طریق رشد نیروهای مولده (انسان مولد و ابزار کار) شرط و علت آن است، و در کل سطح «تمدن» جامعه را نشان می دهد، در جهت از دست دادن آن بخش از دستمزد انسان زحمتکش پیش می رود، که نشان رشد و ترقی انسان از «حیث تمدن» و نشان رشد فرهنگی-تکنولوژیکی و... بشریت است. پایان این روند، رسیدن سطح دستمزد به آن سطح است، که تنها برای ادامه حیات انسان و تولید نسل او ضروری است. و این چیزی نیست، جز بازگشت به مرحله برده داری، که در آن دوران نیز سید دستمزد نیروی کار تنها از مقدار ارزشی تشکیل می شد، که او برای زنده ماندن و تولید نسل آینده به آن نیاز داشت [۴].

باتوجه به سطح رشد و ترقی علوم و صنعت و سطح بالای رشد نیروهای مولده در کل آن که با سطح بالای رشد تمدن در جامعه انسانی همراه است نیز ضرورت تغییر کیفی و انقلابی سرمایه داری اجتناب ناپذیر گشته است.

کیفیت نوین انقلابی

بدین ترتیب، و در تأیید نظرات بالا عنوان شده، جامعه «فرامدرن» آینده، باید به این روند ضدانسانی پایان دهد. باید به این منظور، هدف تولید را تغییر دهد. باید به شرایط تولیدی-اجتماعی ای که خواستار تداوم «جامعه مدنی»، «مدرنیته» و بطریق اولی رشد خطی آن، یعنی «ساماندرنیسم»، که علیه مصالح عالیله حفظ امکان حیات انسان و کرامت آن عمل می کند، پایان دهد. باید هدف تولید اجتماعی را بجای دسترسی به «سود»، به هدف تأمین نیازهای ضروری بشریت برای حیاتی انسانی و مدرن و در پیشرفته ترین سطح ممکن فرهنگی-تکنولوژیکی، «سطح تمدنی بالاتر»، تغییر داد.

این تغییر هدف تولید [۵]، که شرط رشد جامعه انسانی از «حیث تمدنی» نیز است، تنها از طریق لغای مالکیت خصوصی بر ابزار عمده تولید اجتماعی، از طریق برقراری مالکیت اجتماعی بر این ابزار و بر منابع زیرزمینی و استراتژیک، از طریق سازماندهی ماتریالیستی-عقلانی تولید اجتماعی و تقسیم مواهب مادی و معنوی ممکن است. چنین امری اما بدون برقراری حاکمیت بلاواسطه تولیدکنندگان بر سرنوشت خود، که راه جلوگیری از بیگانه شدن آنان نسبت بخود است، ممکن نمی شود. امری که تنها از طریق تأمین وسیع ترین و بالاترین سطح رشد آزادی انسان، به مثابه شرط آزادی بشریت ممکن است.

ضرورت برقراری قانون و آزادی های دموکراتیک در جامعه و احترام حقوق انسانی و حفظ بی کم و کاست آن در تعیین سرنوشت خود، به ویژه با تجربه منفی و تلخ در کشورهای سوسیالیستی سابق اروپا و اتحاد شوروی، به آموزشی بسیار خطیر برای بشریت ترقی خواه تبدیل شده است.

۱- متأسفانه شرکت کنندگان در این بحث ها همه جا نسبت به نظرات و مبارزات حزب ما برخوردی دقیق و منصفانه ندارند. لزوم چنین برخوردی اما تنها از این منظر ضروری نیست، که این یک پیداد است، که نظریه پردازان، دانشمندان و رهبران حزب ما قتل عام کردند، صدای حزب ما در ایران زیر همپای ارتجاع یا خاموشی بنگارید، و آثانی که مدافع آزادی و مخالف «ششوی متری در دموکراسی های لیبرال غربی» هستند، اگر نمی توانند یا صلاح نمی دانند نظرات حزب ما را به نقل از نوشته ها و اسناد ما با دقت دانشمندان مطرح سازند، لاف لافان مطرح نکنند، که ذهن شنونده و خواننده را مغشوش سازد و حزب توده ایران را سوده ای ها را ابله هائی عنوان سازد، که گویا نقشی در جامعه نداشته اند. منظر و جنبه مهمتری که بر آن پایه آزادی خواهان در «جنبه ضار ارتجاع» نباید سوتفاهم برانگیز نظرات حزب توده ایران مطرح سازند، آنست که چنین شیوه ای در طول زمان اعتبار و صداقت و اخلاق خود آنان را مورد علامت پرسش قرار خواهد داد. چنین امری برای تحکیم مواضع و نزدیکی نظرات «متحدان تاریخی» بلدت منفی و نهایتاً در خدمت ارتجاع است.

۲- مارکس در جزوه «دستمزد...» در این مورد چنین توضیح می دهد: «رأیت (عالم زمین)، ربح (سرمایه مالی بانکدار) و سود سرمایه داری تولید کننده، اساسی [بخش های] متفاوت ارزش اضافی ای را تشکیل می دهند، که همگی منتج از بخش بدون دستمزد تصاحب شده تولید نیروی کار کارگر هستند، و همگی از این منبع سیراب می شوند».

۳- او می نویسد: «... ارزش نیروی کار ... از دو عامل تشکیل می شود - یکی عامل فیزیکی [بیولوژیکی] - و یکی عامل تاریخی یا اجتماعی. [نهایی ترین مرز آن [ارزش نیروی کار] توسط عامل فیزیکی تعیین می شود، این به این مناسبت است که برای حفظ و تولید مجدد نیروی کار، برای آنکه حیات فیزیکی آن تأمین گردد، باید طبقه کارگر آن مقدار موارد خوراکی [حداقل نیازهای روزانه او] را در اختیار داشته باشد، که برای زندگی کردن و تولید مثل اجتناب ناپذیر است. ارزش این مقدار مواد خوراکی، [نهایی ترین مرز ارزش نیروی کار] را تشکیل می دهد... صرف نظر از این عامل فیزیکی، ارزش نیروی کار در هر کشوری از طریق سطح سنتی زندگی نیز تعیین می شود. این [عامل تاریخی یا اجتماعی] مربوط به بر طرف ساختن نیازهای فیزیکی نیست، بلکه برای تأمین نیازهایی است، که از روابط اجتماعی حاکم ناشی می شود، که انسان ها در شرایط آنها زندگی و رشد می کنند. سطح زندگی اکتیوی می تواند به سطح زندگی اولند نیز یابد...».

۴- تنها تفاوت وضع برده های دوران «گلوبالیسم» و دوران عتیق در طول زمان کار می تواند باشد. در دوران عتیق روزانه کار از مرزی برخوردار نبود. «احمد توکلی» یکی از رهبران جنبه ارتجاع در ایران کوشید در زمان وزارت خود در وزارت کار، قانون کاری را به زحمتکشان مهین ما تحمیل کند، که از جمله فائد محدودیت قانونی زمان روزانه کار بود.

۵- هر محصول دارای دو خاصیت است. خاصیت مصرف و خاصیت تعویض. لیوان آب وسیله آشنابیدن است. در بین حال می توان آن (مقدار ارزش آن در سیمای پول) را با جنسی دیگر تعویض کرد.

بخش از اقتصاد انگلی در چنین جامعه ای نیز صرف نظر بکنیم، که «سود» را متعارف با «پول سازی» می داند، و سرمایه خود را بجای بکار گرفتن در تولید، در «بورس» به جریان می اندازد و از راه های غیر مشروع و یا با ظاهری آراسته به غارت جامعه و مواهب ملی می پردازد و از این طریق به انباشت ثروت مشغول است، انباشت سرمایه در جامعه سرمایه داری برپایه تصاحب آن بخش از تولید اجتماعی توسط صاحبان ابزار تولید عملی می گردد، که آنها برای تولید آن مزدی به کارگر (بدنی و یا فکری) تولید کننده نمی پردازند.

کارل مارکس در جزوه «دستمزد، قیمت و سود» این نکته را چنین برمی شمرد: «... دستمزد تنها به بخشی از زمان کار روزانه کارگر تعلق دارد، و بخش دیگر از نیروی کار بدون پرداخت دستمزد باقی می ماند ... درست این بخش، یعنی «کاراضافه» و «پرداخت نشده»، منبعی است برای «ارزش اضافه» یا «سود»...

رشد خطی «مدرنیته» بسوی پساماندرنیسم خواستار حفظ این روند زیربنایی جامعه سرمایه داری است، اما شرایط حاکم بر جهان، هم محدودیت ذخایر انرژی و دیگر مواد مورد نیاز، هم تخریب روزافزون و نهایی محیط زیست و همچنین خواست برقراری حاکمیت مطلق العنان سرمایه مالی امپریالیستی بصورت «گلوبالیسم» و «تظم نوین امپریالیستی» در پایان هزاره دوم تاریخ متداول در جهان غرب، «مدرنیته» را با آن چنان «بحران ساختاری» روبرو ساخته است، که ادامه برقراری هدف تصاحب «سود» را، به مثابه موتور رشد جامعه بشری، غیرممکن ساخته است.

سرمایه داری ادامه حیات بشر را به خطر انداخته است

«بحران ساختاری» مستولی بر «مدرنیته»، که بکمک تصورات و نظریه پردازی های «ساماندرنیسم» حل نشدنی است را گذرا بررسی کنیم:

اول - بحران محیط زیست؛
دوم - انقلاب انفورماتیک و کمپوتریزاسیون روزافزون تولید.

اول - بحران محیط زیست.

یکی از جنبه های مادی به خطر انداختن «کرامت» انسان و در جمع خود به خطر انداختن «تمدن» انسان، نابودی محیط زیست، مصرف بی بند و بار منابع پایان یابنده بر روی زمین، بدون توجه به حق نسل های آینده در برخورداری از آنها و... توسط سیستم سرمایه داری است.

مخارج تولید، ازجمله از مخارج بر طرف ساختن زیاده های ایجاد شده و بر طرف ساختن بقایای کالا تولید شده پس از مصرف آن، تشکیل می شود. اما «پول سازان» حرفه ای، مثلاً با غرق ساختن زیاده ها در دریا - برنامه غرق کردن برج دریایی از کار افتاده تولید نفت توسط شرکت «شل» در اقیانوس اطلس در چندسال پیش، نمونه افشا شده ای از این شیوه است -، مخارج تولید را برای خود کمتر و سود را بیشتر می سازند. اما نسل های آینده هستند، که باید جور این مخارج را بکشند. هنوز دریاها تحمل این زیاده ها را دارند، آن زمان که کمیت زیاده ها کیفیت جدیدی را ایجاد سازد، با مرگ زندگی در دریاها، بشریت در کل آن باید هزینه کلان را بپردازد، چه بسا با پایان یافتن امکان ادامه حیات خود.

بدین ترتیب از جایگاه حفظ محیط زیست، رشد «خطی» و پساماندرنیستی سرمایه داری عقلایی نیست و ضرورت رشد کیفی و «فرامدرنی» آن اجتناب ناپذیر است.

دوم - انقلاب انفورماتیک و کمپوتریزاسیون روزافزون تولید.

همانطور که دیده شد، تصاحب ارزش اضافی توسط صاحبان ابزار تولید، منبع انباشت سرمایه را در «جامعه مدنی» تشکیل می دهد. با برقراری روزافزون حاکمیت سرمایه مالی امپریالیستی تحت عنوان «گلوبالیسم»، غارتگرانی که بر سر سفره ارزش اضافی [۶] جمع می شوند، فزونی می یابد. نقش بورس یازان برای تصاحب بخش روزافزونی از ارزش اضافی با امکانات گردش الکترونیکی سرمایه مالی در ۲۴ ساعت از بورس های شرق آسیا، تا اروپا و آمریکا، بسیار بالا رفته است. تنها تولیداتی قادرند ارزش سهام شرکت های تولید کننده را حفظ و بالا ببرند، که لااقل چند هفته ای زودتر به بازار ارایه گردند. در غیر این صورت سقوط ارزش سهام آن ها، با ورشکستگی سریع اجتناب ناپذیر همراه می شود و بلعیده شدن آنها توسط رقبا قطعی است. ورشکستگی شرکت های بزرگ و پرمایه ای همانند «ای سی ام» آمریکا و یا «گروپ» آلمان و نمونه های بسیار دیگر حکایت از این امر دارد. نقدینگی بلیونی در اختیار بانک ها، خرید سهام و بلعیدن شرکت های معتبر را در هر لحظه ممکن ساخته است و به پدیده ای روزمره در اخبار در جهان سرمایه داری تبدیل شده است.

این روند «گلوبالیسم» (گلوبالیسم که چیزی جز روند برقراری حاکمیت جهانی سرمایه مالی نیست) باعث شده است، که سهم صاحبان ابزار تولید از سفره ارزش اضافه هر روزه کاهش یابد. بدین ترتیب این بخش از سرمایه داران نیز ناچارند

فشار قرار گرفت و سرانجام، به بهانه جلوگیری از قتل و خونریزی دخالت در بوزن را آغاز کرد.

ایالات متحده با قرارداد صلح "دایتون" در دسامبر سال ۱۹۹۵ که تحت هدایت و حمایت آن اجرا شد، نشان داد که همچنین در اروپا نقش رهبری در مناسبات بین‌المللی را دوباره بدست گرفته‌است. از آن به بعد اروپایی‌ها و بقیه جهان نمی‌توانند تردید کنند که گویا ایالات متحده حاضر به اجرای نقش رهبری‌اش در جهان نیست! نمونه‌های زیر این ادعا را گواهی می‌کند:

۱- پس از تصمیم در مورد گسترش ناتو به شرق، در واقع این ایالات متحده بود که چارچوب سیاست‌های امنیتی و نظم نوین را در اروپا تعیین کرد. اروپایی‌ها در مورد پذیرش اعضای جدید در اتحادیه اروپا عجله‌ای نداشتند. این که تعداد اعضای جدید قابل پذیرش در ناتو نیز به سه عضو محدود شد، نشانه دیگری از زورگویی ایالات متحده به متحدین اروپایی خویش بود. (۶)

در موارد دیگر نیز ایالات متحده ابانی از برخورد آشکارا خشن با متحدین اروپایی خود ندارد: زمانی که نیروی یکی از کشورهای عضو ناتو، پس از عضو شدن در سازمان "همکاری‌های بین‌المللی در مورد مین" از ایالات متحده خواست که مین‌های ضد نفر انبار شده‌اش در خاک نروژ را خارج کند، وزیر دفاع ایالات متحده، "ویلیام کهن"، تهدید کرد که تمامی سلاح‌های ذخیره و انبارشده در نروژ را از آن کشور بیرون می‌برد! (۷)

۲- نفوذ ایالات متحده در تصمیم‌گیری ناتو در جنگ تهاجمی در ماه مه سال ۱۹۹۹ به بهانه دفاع از حقوق خلق‌ها و علیه یوگسلاوی -یک عضو مستقل سازمان ملل- نمونه بارز این نفوذ بود. این قدرت‌نمایی، از نظر آمریکا لازم بود تا اروپایی‌ها بصورت سنتی ببینند که ایالات متحده برای اعمال نفوذ و رهبری‌اش، همچنان به ابزارهای نظامی -دیپلماسی متکی است. (۸)

بطور همزمان ایالات متحده سعی می‌کند در چارچوب "استراتژی جدید" ناتو که قرار است در ۲۴ و ۲۵ ماه آوریل سال ۱۹۹۹ توسط اعضای پیمان تصویب شود، نقش این پیمان را در دخالت در مناطق بحرانی، بعنوان نقشی دائمی برای همیشه تأیید و تصویب کنند. نقشی که به هیچ وجه با مخالفت همگامان اروپایی مواجه نمی‌شود. (۹)

۳- در مذاکرات وین راجع به تطبیق قرارداد مربوط به استقرار نیروهای نظامی در اروپا، با شرایطی جدید در سیاست‌های امنیتی، ایالات متحده آمریکا مانع دستیابی به یک توافق شد. به این دلیل که آمریکایی‌ها از یک طرف نمی‌خواهند روسیه در رابطه با جابجانی نیروهایش در مناطق مربوطه از قدرت مانور بالایی برخوردار باشد و از طرف دیگر خواهان بالاترین حد آزادی تحرک برای نیروهای نظامی آمریکا می‌باشند. در موارد بحرانی و یا در چارچوب استقرار صلح آلمان، فرانسه، هلند و روسیه مایل به استقرار نیروها در حد گردان می‌باشند، در صورتیکه آمریکا (همراه با ایتالیا، اسپانیا و بریتانیا) مایلند که اجازه استقرار نیروها در حد لشکر داده شود. (۱۰)

۴- در چارچوب قرارداد تجارت جهانی جدید در دسامبر ۱۹۹۷، ایالات متحده آمریکا خطوط و جهت اقتصاد جهانی را برای تجارت آزاد جهانی تعیین کرد. تا آنجا که براساس داده‌های وابستگان به سازمان تجارت جهانی، تمامی مذاکرات و قراردادهای توسط آمریکایی‌ها تعیین می‌شوند. (۱۱) از این گذشته ایالات متحده آمریکا خیلی راحت آنجا که اقدامات "پروتکسیونیزم" [ایجاد حصار حفاظتی به دور صنعت خودی و تقویت آن در مقابل کشورهای رقیب خارجی. پروتکسیونیزم در واقع نقطه مقابل تجارت آزاد و لیبرالیزم اقتصادی است- مترجم] در خدمت منافع اقتصادی‌اش نباشد، دست به این اقدامات می‌زند.

در این جهت برای مثال دولت ایالات متحده از امضای توافق مربوط به قطع سویسید در تولید کشتی‌های تجاری که مدت‌ها پیش توسط رقبائی چون ژاپن و کره جنوبی امضاء شده بود، خود داری می‌کند. (۱۲)

جالب اینجاست که کسانی که مدام تجارت آزاد جهانی را موعظه می‌کنند، می‌خواهند در کشور خود تولید کشتی‌های تجاری را که در سال گذشته عملاً راکد مانده بود، به کمک سویسیدهای بالای دولتی تقویت کنند و به راه بیاندازند.

۵- شرکت‌کنندگان در اجلاس سران کشورهای صنعتی معروف به "هفت" توسط بیل کلینتون در ژوئن سال ۱۹۹۷ بمناسبت تشکیل اجلاس در "دانور"، بدون مشورت با دیگر اعضا، با اجازه شرکت دادن به روسیه، بعنوان یک کوتوله اقتصادی گسترش داده شد. (۱۳)

۶- در ارتباط با مبارزه با باصلح "دولت‌های خاطی و خطرناک" (دولت‌هایی که حقوق بشر را رعایت نمی‌کنند و کار معامله مواد مخدر هستند و یا جنایات بین‌المللی و تروریسم را تقویت می‌نمایند) ایالات متحده آمریکا از متحدین خویش خواست که بدون قید و شرط آنچه را تأیید کنند و بپذیرند که ایالات متحده پیشنهاد می‌کند و این کشورها را در صورت

ماهنامه "دانش وصلح" در شماره ژوئن ۱۹۹۹ خود، مقاله‌ای را به قلم "یورگن روز" افسر ارتش آلمان منتشر کرده است. نویسنده مقاله، سال‌ها با چندین انستیتوی علمی در امور تحقیقات و آموزش همکاری کرده و پس از انتشار چندین مقاله انتقادی به رسته سلاح‌های ضد هوایی منتقل شد. مقاله او که تحت عنوان سند شماره ۳۲، در ماهنامه دانش و صلح چاپ شده، عمدتاً روی تضاد منافع اروپا و آمریکا تأکید دارد، که سرانجام می‌تواند به رویارویی‌هایی در سطح جهان ختم شود. ماهنامه دانش و صلح، در معرفی این مقاله می‌نویسد: دست نویس این سند قبل از اجلاس کشورهای عضو ناتو، و ارائه استراتژی جدید این سازمان که از سال‌ها قبل تنظیم و آماده شده بود، نوشته شده است.

این مقاله بدلیل طولانی بودن، در دو قسمت مستقل در راه توده منتشر خواهد شد و پی‌نویس‌ها نیز در پایان قسمت دوم آورده خواهد شد.

مترجم: م. معتمد

اروپا و امپراطوری جهانی آمریکا

با پایان جنگ سرد، رو در رونی شرق و غرب نقش خود را در سیاست خارجی، امور امنیتی و در روابط بین‌المللی از دست داد. به این ترتیب، زمان یک تغییر اساسی در سیاست بین‌المللی فرا رسیده بود، در حالی که هنوز روشن نبود که ساختار سیاست جهانی در آینده بر چه اساسی بایستی پایه‌ریزی شود.

ایالات متحده آمریکا پس از پیروزی در جنگ سرد، بعنوان تنها ابر قدرت باقی‌مانده بر روی کره خاکی مغرورانه به خود می‌بالید و از "پایان تاریخ" دم می‌زد. (۲)

بعدها، تجاوز عراق به کویت نشان داد که هنوز زمان مناسب برای اظهار این ادعاها نرسیده‌است. ایالات متحده، بسیار ماهرانه توانست کنترل و هدایت درگیری تازه در خلیج فارس را بدست گیرد. از یک طرف، موفق شد از صف آرائی‌هایی جاذب که در سیاست جهانی ایجاد شده بود، به صورت یک شانس بزرگ برای دستیابی به منافع حیاتی خویش به شیوه‌ای انعطاف‌پذیر استفاده کند و از طرف دیگر در اجرای سیاست‌هایش از همان منابع مالی، ابزار و دکترین دوران جنگ سرد سود برد.

سرمدت از غرور، بدلیل موفقیت کسب شده در جنگ سرد، جورج بوش رئیس‌جمهوری آمریکا در سال ۱۹۹۱ برقراری "نظم نوین جهانی" را اعلام کرد. اما با وجود دخالت در جنگ داخلی سومالی و غم‌انگیزتر از همه، مسئله یوگسلاوی سابق نشان داد که نمی‌توان از یک نظم جدید و ثبات بین‌المللی صحبت کرد. برعکس، با روی کار آمدن بیل کلینتون ایالات متحده ناچار شد بیش از دو سال نیروی خود را روی مشکلات داخلی متمرکز کند. تمایلات بیمارگونه در سیاست خارجی باعث سردرگمی و گیجی در سیاست جهانی آنها شده بود.

پس از آنکه پرزیدنت کلینتون در اجلاس کشورهای عضو ناتو، در ژانویه ۱۹۹۴ در بروکس، در رابطه با سیاست‌های امنیتی و برنامه‌های مربوط به گسترش ناتو به مرزهای شرقی دست‌زد به سینه اروپایی‌ها زد، اینطور به نظر می‌رسید که وی در سیاست خارجی به بن‌بست رسیده‌است. (۳)

پس از اینکه دولت کلینتون از یک طرف بخاطر ناموفق بودن رفرم‌های اجتماعی، آموزشی و بهداشتی و درمان، در سیاست داخلی تحت فشارهای جدی قرار گرفت. این دولت متهم شد که گویا باعث تضعیف و بازی گرفتن نقش رهبری آمریکا در جهان شده (۴) و از طرف دیگر این‌طور بنظر می‌رسید که در جنگ بالکان نه تنها موقعیت و اتوریته سازمان ملل و ناتو را تضعیف کرده، بلکه موقعیت ایالات متحده و اعتقاد افکار عمومی به ابر قدرت بودن آن را هم به زیر علامت سؤال برده‌است. (۵)

بدین ترتیب ایالات متحده یکبار دیگر تصمیم گرفت روی سیاست قدیمی کنترل و رهبری جهان نیروی بیشتری بگذارد. در این مرحله‌است که ناتو بار دیگر زیر

یک نمونه دیگر در برخورد خود خواهانه و ریاست طلبانه آمریکا در برابر سازمان ملل متحد، در مذاکرات رم برای ایجاد یک دادگاه دائمی بین المللی رسیدگی به جرائم به چشم خورد. (۲۶)

در ۱۷ جولای ۱۹۹۸ نمایندگان ۱۶۰ کشور با ۱۲۰ رای موافق، ۷ رای مخالف و ۲۱ رای ممتنع قانونی را تصویب کرده و پذیرفتند که مطابق آن، در آینده دادگاه جهانی رسیدگی به جرائم بایستی بتواند به خلق کشی، جنایات جنگی و همچنین جنایات علیه بشریت رسیدگی نماید. آراء مخالف توسط ایالات متحده، چین، قطر، میکرونزی [مجموعه جزایری در اقیانوس آرام] و لیبی داده شد. جمعی که پس از رای گیری از نگاه وزیر امور خارجه کانادا، برای ایالات متحده بهترین جمع ممکن نبود. اعضای دائمی شورای امنیت فرانسه، بریتانیای کبیر و حتی روسیه به پذیرش مفاد قرارداد، که قبل از به اجرا در آمدن بایستی توسط ۶۰ کشور تأیید شود، رای مثبت دادند. شکست در رای گیری همراه با قرار گرفتن در کنار کشور لیبی، که توسط ایالات متحده از آن بعنوان "کشور خاطی" یاد می شود، یک سبلی برای ایالات متحده بود. این در حالی بود که آمریکا قبلاً می خواست که متحدینش را با تهدید به خروج نیروهایش از آن کشورها مجبور به پذیرش رای و نظر خویش کند.

کوشش هیات آمریکایی برای قبولاندن لایحه ای در تضمین معافیت جزائی برای سربازان و ماموران آمریکایی بپهوده بود: با ۱۱۳ رای در مقابل ۱۷ رای، این تلاش برای تحمیل نظر، یعنی اعمال نوعی قدرت خارج از هر نوع استاندارد رایج نیز با مخالفت و شکست روبرو شد.

در حال حاضر واشنگتن در لاک خود خیزده است، زیرا که برای پنتاگون یک دادگاه مستقل و قوی بین المللی رسیدگی به جرائم، بعنوان امری غیر منطبق با منافع آمریکا تلقی می گردد. دادگاهی که می تواند سرانجام انگشت روی اعمال آمریکا نیز بگذارد. بنابراین، اگر برای هژمونی جهانی شرایطی وجود دارد که بایستی تأمین شود، این آمریکایی ها هستند که همانطور که در موارد ذکر شده نشان داده شد، در سال های گذشته از آن بهره برده اند. (۲۷) کما اینکه مدت هاست که «نه تنها گوشه عزلت نگرفته، بلکه با کمال قدرت در مقابل دیگر کشورها دست به تعرض می زند». (۲۸)

در اینجا، این سوال مطرح است که آیا روند این رویدادها، کمابیش اتفاقی است و یا ضمیمه های بسیار وسیعی در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده وجود دارد که اساس این روند را تشکیل می دهد.

در ادامه این مقاله، باید به این سوال پاسخ داده شود که آیا وجود یک چارچوب ویژه سیاست خارجی و امنیتی آمریکایی، استراتژی جهانی قابل ثبات است و اگر هست، چگونه؟ این چارچوب را چگونه باید توضیح داد؟

[در شماره آینده راه توده، ضمیمه ها و دلائل اتخاذ این سیاست، که در مقاله "یورگن روز" تشریح شده، با این عناوین منتشر خواهد شد: ۱- طرح کلی سیاسی ۲- منافع و اهداف ملی ۳- استفاده از نیروهای نظامی ۴- تحول و جابجایی در برنامه های توسعه تکنولوژی ۵- نتیجه گیری]

دره ای که... بقیه از ص ۳۹)

در آغاز حملات جدید طالبان به شمال این کشور و به آتش کشیدن هرچه بر سر راهشان قرار داشت، کمال حسین، ناظر ویژه سازمان ملل از طالبان خواست تا از سوزاندن خانه ها و محصولات زراعتی مردم این کشور در شمال خودداری کنند. این اعتراض در تاریخ ۸ اگوست به سراسر جهان مخابره شد. مقامات سازمان ملل اعلام داشتند که طالبان در جنگ های اخیر از ورود خبرنگاران به محلات جنگی جلوگیری کرده اند، اما علیرغم این ممنوعیت آنها توانسته اند به اخباری دست یابند که بموجب آن در این جنگ بیش از یک هزار نفر کشته و مجروح شده اند و بیش از ۲۵۰ هزار نفر از مردم منطقه از بیم تسلط طالبان به مناطقتان به دره پنجشیر پناه برده اند. در شهر کابل نیز حدود ۵۰۰ خانواده به سفارت ویران شده اتحاد شوروی سابق در این شهر پناه برده اند.

همچنین رادیو برون مرزی افغانستان که به زبان دری و از شهر مشهد برنامه پخش می کند، ضمن اعلام شکست شدید طالبان در حملات نظامی اخیر و نقش نیروهای ارتش پاکستان در این جنگ تلفات فرماندهان طالبان را به شرح زیر اعلام داشته است:

۱- ملاعبدالواحد آخوند، رئیس ولایت هلمند ۲- ملاسلام قوماندان اردوی هرات ۳- ملاسلطان قوماندان سرحدی شیندان ۴- ملاحبیب الله قوماندان فرقه گرسک، ۵- ملابرادر آخوند، ۶- ملاکبیر رئیس نظمیه شرقی و معاون ملا ربانی، ۷- مولوی عبدالباری والی استان هلمند، ۸- ملامحمد رسول استاندار نیمروز، ۹- امیر محمد قوماندان تعرضی، ۱۰- ملا دوست محمد قوماندان تعرضی.

سربچی تهدید به تنبیه های اقتصادی می کند. (از شهرهای کالیفرنیا تا مجامعی در غرب میانه و تا سالن های سنای آمریکا در واشنگتن، این کشور دچار تب تنبیهات است.) (۱۴)

بدین ترتیب بود که تحت پوشش منافع امنیت ملی، قانون معروف "هلمز-برتن" تصویب شد که مطابق آن اگر شرکت های خارجی موجود در ایالات متحده دست به سرمایه گذاری در تصرفات آمریکایی مصادره شده در کوبا بزنند تهدید به تنبیه می شوند. (۱۵)

زمانی که اتحادیه اروپا از ایالات متحده آمریکا بخاطر گسترش قانونگذاری هایش برای خارج از مرزهای خود، امری که بوضوح با قراردادهای موجود فی مابین در تقابل است، به سازمان تجارت جهانی که در پایان سال ۱۹۹۳ پایه گذاری گردید، شکایت کرد، ایالات متحده از شرکت در جلسه هیات داوران آن سازمان خود داری کرد. (۱۶)

این رفتار سلطه جویانه و قدرت نمایانه ایالات متحده، تنها به اینجا ختم نمی شود: در سال ۱۹۹۶ توسط کنگره ایالات متحده، باصطلاح قانون "داماتو" تصویب شد که مطابق آن، شرکت های خارجی یا اشخاصی که در قسمت نفت و گاز ایران و لیبی سرمایه گذاری کنند، با تنبیهات اقتصادی روبرو خواهند گردید. (۱۷)

این قانون دوست و دشمن را به یک اندازه شامل می گردد. این قانون هیچ توجهی نه تنها به منافع متحدین، بلکه به قراردادهای چند جانبه تجاری نیز نمی نماید. آنچه جای هیچ شبهه و شککی باقی نمی گذارد، این است که تأثیرات ماورا، مرزی این قانون هم در تناقض کامل با مفاد و پایه های تجارت آزادی (۱۸) و در تقابل با قراردادهای بین المللی می باشد که بدون ایالات متحده هرگز پایه ریزی نمی شدند. (۱۹) تازه، در دسامبر سال ۱۹۹۷ بود که ریاست جمهوری آمریکا بر روی این سیاست تأکید کرد، بطوری که وی با قاطعیت عنوان کرد که او شرکت های اروپائیی را که در این کشورها سرمایه گذاری کنند، تنبیه خواهد کرد. (۲۰)

این در حالی است که همزمان، هیات دولت کلینتون بی هیچ مانعی در رابطه با جمهوری خلق چین، آن معیارهای حقوق بشری که خود را مدافع آن در جهان اعلام می کند را فدای منافع اقتصادی و سیاست های قدرت طلبانه می کند. (۲۱)

۷- همانگونه که حملات موشکی به مقر گروه های اسلامی در افغانستان و یک کارخانه داروسازی در سودان در ۲۰ آگوست سال ۱۹۹۸ (۲۲) به وضوح نشان می دهند، ایالات متحده در نبرد علیه تروریسم بین المللی اغلب با اقدامات یکطرفه و بدون مشورت، مکانیسم های قانونی سازمان ملل را ندیده می گیرد.

۸- در اجلاس مربوط به اتمسفر و آب و هوای جهانی در دسامبر سال ۱۹۹۷، هیات آمریکایی بدون توجه به اینکه ایالات متحده بزرگترین تولید کننده گاز [بخصوص گاز CO₂ که باعث ایجاد اثر گلخانه ای بر روی کره زمین می شود- مترجم] در جهان می باشد، زیر فشار مرکز "همکاری برای آب و هوای جهانی" مانع رسیدن اعضای شرکت کننده در اجلاس به یک تفاهم در مورد محدودیت در ایجاد آلودگی در هوا توسط گازهای آلوده کننده شد. دلیل این بلوکه کردن کنفرانس، ظاهراً این بود که گویا به هیچ انستیتیوی بین المللی یک چنین اجازه ای داده نشده که رشد اقتصادی آمریکا را محدود کرده و تحت کنترل در آورد. (۲۴)

در کنفرانس گروه ۷ باضافه ۱ در دانور، که قبل از آن اشاره شد، پرزیدنت کلینتون ضمن تأکید این موضوع تأکید کرد که وی به هیچ وجه اجازه نمی دهد که این فکر به ذهنش خطور کند که رشد اقتصادی توسط بعضی اسناد و مدارک حفاظت محیط زیست محدود و متوقف گردد. (۲۵)

۹- ایالات متحده به شیوه ای فوق العاده جاه طلبان، خودخواهانه و بی توجه به هر قانون بین المللی، حتی به سازمان ملل اراده و خواست خود را تحمیل می کند. بدین ترتیب وزیر امور خارجه، "آلبرایت"، با وجود اعتراضات بقیه اعضای سازمان ملل، انتخاب مجدد پطروس غالی را بعنوان دبیرکل سازمان ملل متحد وتو کرد و تمام تلاش خود را در جهت رسیدن "کوفی عنان" به پست دبیرکلی این سازمان به کار گرفت. زیرا به عقیده وی، کوفی عنان فردی معتدل تر و قابل پذیرش تر می باشد. همزمان، ایالات متحده از پرداخت ۱۰۳ میلیارد دلار بدهی از موعد گذشته خویش به سازمان ملل سرباز می زند. همچنین، پس از تجربه سومالی و یوگسلاوی، برای ایالات متحده آمریکا جای هیچگونه بحثی باقی نیست که سربازان آمریکایی نباید تحت فرماندهی سازمان ملل باشند: بدین ترتیب سربازان آمریکایی فقط تحت فرماندهی خودی، در صورت لزوم به نقاط مختلف دنیا گسیل می شوند.

دره ای که عمیق تر شده است!

ترجمه و تدوین: ح. آبی‌دار

۲۹ جولای بخش توسعه حقوق بشر سازمان ملل متحد، در بررسی گزارش سالیانه خود نوشت: «اگر تعادل نسبی بین کشورهای شمال و جنوب صورت نگیرد، باید منتظر فاجعه دیگری در کشورهای در حال توسعه بود. هر چند وضع اقتصادی گلوبال رشد کرده است، اما کشورهای ثروتمند همچنان گذشته نسبت به کشورهای فقیر ثروتمندتر گشته اند.»

این اولین بار و بی سابقه ترین گزارش از سوی چنین سازمانی است که می گوید «کشورهای ثروتمند، ثروت افزون شده خود را با تشدید فقر کشورهای عقب نگه داشته شده، افزایش داده اند. جدول این فقر و ثروت در عرصه تکنولوژی و ثروت ناشی از آن چگونه است:

ایالات متحده آمریکا که ۲۰ درصد جمعیت جهان را دارد، بالغ بر ۸۶ درصد درآمد جهان و ۹۱ درصد ارتباط کامپیوتری، ۸۲ درصد صادرات آن و ۷۴ درصد خطوط تلفنی را به خود اختصاص داده است. در مقابل، بیست درصد جمعیت جهان در کشورهای فقیر زندگی می کنند. کشورهایی نظیر اتیوپی و لاوس که تنها یک درصد از سهم ۸۲ درصدی آمریکا را در عرصه کامپیوتری دارند.

ثروت سه نفر از سهامداران شرکت "ماکروسافت" (نرم افزار) آمریکایی، یعنی "بیل گیت"، "پال آلن" و "استیو بالمر" بالغ بر ۱۴۰ میلیارد دلار است، که این ثروت برابر است با درآمد سرانه ملی ۴۳ کشور در حال توسعه جهان با جمعیتی بالغ بر ۶۰۰ میلیون نفر. تعداد کامپیوترهایی که در آمریکا استفاده می شود بیش از تمام کامپیوترهای جهان است.

پیشرفت های پزشکی کوبا

واکسن کوبانی، برای جلوگیری از آماس مغز، برای نخستین بار دیوار محاصره اقتصادی آمریکا را که از سال ۱۹۶۰ علیه کوبا برپا شده شکست و وارد قفسه های داروخانه های آمریکا شد.

آمریکا اجازه داده است، یک شرکت انگلیسی بنام "اسمیت گلاین بی جی" برای بازاریابی واکسن کوبانی در آمریکا اقدام کند. بنا بر گزارش روزنامه اتحادیه جوانان حزب کمونیست کوبا، خزانه داری آمریکا به شرکت انگلیسی اجازه انعقاد این قرارداد را داده است. بموجب این قرارداد، ابتدا شرکت داروسازی "اسمیت گلاین بی جی" غذا و دارو به کوبا ارسال داشته و در برابر واکسن مورد بحث از کوبا به آمریکا وارد شده و پس از فروش در بازار، پول آن در اختیار کوبا قرار گیرد.

واکسن ضد آماس مغز تاکنون در کشور جهان به فروش می رسد و دانشمندان درباره آن بر این عقیده اند که یگانه واکسن موثر در جهان است. در سه سال گذشته، واکسن مذکور در ۱۵ نوبت در ۱۲ ایالت بطور وسیع توزیع شده است. در آمریکا از هر هزار نفری که سالانه گرفتار آماس مغزی می شوند ۱۲۰ نفر جان خود را از دست می دهند.

در کوبا از سال ۱۹۹۱ برنامه واکسیناسیون ملی بچه های کوبانی، آنها را از ۱۳۰ نوع بیماری نجات داده است. انستیتوهای کوبا اجازه تولید ۶۶ نوع دارو را در جهان دارند. این انستیتوها تاکنون روی سیرطان، وبا، تیفوئید و ایدز پژوهش های گسترده ای انجام داده اند. از هر ۱۰۰۰ شهروند کوبانی یکصد و هشت نفر مهندس و افراد دارای تحصیلات سطح عالی هستند. در کوبا ۲۲۲ مرکز پژوهشی فعال است که بالغ بر ۳۴ هزار پژوهشگر در آن کار می کنند.

تولید برق از باد!

کوبا با تولید برق از باد در جزیره کوچک توری گوآسو، در استان "سیوداد آویلا" به موفقیتی دست یافت که تاکنون با دیده تردید به آن می نگریستند.

تولید برق با استفاده از باد، در سال های گذشته تنها در حدود پژوهش ها و تحقیقات علمی محدود بود. تولید برق با استفاده از نیروی باد از این جهت در کوبا ممکن و مناسب است که در این جزیره پیوسته باد با سرعت ۵ کیلومتر در ثانیه در حرکت است. دو ژنراتور، که یکی هدیه ای از سوی مردم

اسپانیا و دیگری از سوی مردم آلمان است، هر یک روی برج های فلزی مونتاژ گردیده و قادر به تولید ۴۵۰ کیلووات برق در ساعت می باشند. برای تولید برق از باد، انستیتو هواشناسی کوبا، که از اواسط سال میلادی ۱۹۹۰ فعالیت های پژوهشی خود را در این زمینه آغاز کرد، اطلس بادها در سراسر ساحل شمالی کوبا را مبنای کار خود قرار داد. در سال ۱۹۹۱ کوبا با در اختیار گذاردن ۸۰ هزار پزو (واحد پول کوبا) برای تحقیقات علمی، بتدریج این پژوهش ها را برای تمام سواحل کوبا، با در نظر گرفتن شرایط جوی و محیط زیست بسط داد. نتیجه این پژوهش ها یافتن ۱۸ ناحیه مختلف در جزیره کوبا با امکانات مناسب برای تولید برق بادی بود. در چارچوب این پروژه، کوبا رشته رشته مشغول تولید ژنراتورهای کوچکتری که تکامل یافته تر و توان بیشتری داشتند شد. کوبا اکنون از برقی که با باد تولید می شود، در آبیاری و دام پروری استفاده می کند. همچنین کوشش می شود تا از انرژی آفتاب نیز استفاده شود. اکنون در ۱۸ مرکز توریستی، پزشکی، صنعتی و سردخانه از این انرژی و برق حاصل از آن استفاده می شود.

اینها گوشه از مقاومت مردم کوبا برای دفاع از سوسیالیسم در برابر محاصره همه جانبه این کشور توسط آمریکا و قطع کمک هایی است که بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی به این کشور تحمیل شد.

شکست طالبان در برابر مقاومت مردم و ارتش شمال

ارتش طالبان به کمک ارتش پاکستان یکبار دیگر تلاش کرد تا با فتح دره پنجشیر خود را مدعی حکومت یکپارچه و سراسری در افغانستان معرفی کند. این حمله با مقاومت مردم محلی و نیروهای تحت فرماندهی احمد شاه مسعود، فرمانده نیروهای شمال روبرو شد. نیروهای طالبان و پاکستان در ابتدا موفق به فتح نقاطی در این منطقه شدند، اما بلافاصله شورش مردم محلی و ضد حمله نیروهای تحت فرماندهی احمد شاه مسعود، این پیروزی را به شکست طالبان تبدیل کردند.

گفته می شود طالبان که با شکست ناشی از مقاومت مردم محلی روبرو شده، از بیم تکرار آن در نقاط دیگر افغانستان که زیر سلطه آنها قرار دارند، برنامه کوچ اجباری مردم محلی به نقاط دیگر را در پیش گرفته است. بدنبال اعمال این سیاست، دهها هزار نفر خود را به شهر کابل رسانده اند و اکنون طالبان در خود پایتخت با احتمال شورش عمومی مردم روبرو شده است! بدنبال این فتح و شکست نظامی طالبان، ستاد نیروهای تحت فرماندهی احمد شاه مسعود "بیانیه ای منتشر کرد و تلفات و دخالت های ارتش پاکستان در این جنگ را به شرح زیر اعلام داشت:

۱۱ صاحب منصب (درجات بالای نظامی در ارتش پاکستان) کشته، ۱۲۷ نفر از قوای کماندونی اسیر، ۱۲۰ پاکستانی مجروح و ۲۰ پاکستانی، شامل یک افسر بلند پایه پاکستانی به نام "ميجر مشاق" مفقودالثر.

مجروحین به بیمارستانی واقع در راولپندی پاکستان منتقل شده اند. با انتشار این اطلاعیه، مشخص شد که دولت و ارتش پاکستان در حالیکه به بهانه کشمیر با دولت هندوستان در حال جنگ بسر می برد، در افغانستان نیز دخالت های نظامی خود را گسترش داده و برخی شکست های نظامی خود در خاک هندوستان را می خواهد با مسلط ساختن طالبان بر سراسر افغانستان جبران کند.

اطلاعیه ستاد نظامی ارتش شمال افغانستان همچنین اعلام داشت که در تاریخ ۱۴ اگوست بیش از یکصد نفر از نیروهای طالبان در منطقه پروان دستگیر و به پنجشیر منتقل شده اند. در عملیات نظامی در همین تاریخ، اجساد سه تن از پاکستانی ها که در صفوف طالبان در افغانستان می جنگیده اند به پاکستان منتقل شده اند. همچنین اجساد محمد اسحق و محمد نوید (سفر و معاون اطلاعاتی سفیر پاکستان در منطقه تحت سلطه طالبان) در مرز تورخم تحویل مقامات پاکستانی شده است.

همزمان با این شکست های طالبان، دو سناتور پاکستان بنام های عبدالحی بلوچ و حبیب جالب، سیاست های دولت پاکستان در افغانستان را نادرست اعلام داشته و از آن انتقاد کرده است. آنها تصریح کرده اند که امکان تسلط طالبان بر سراسر پاکستان ناممکن است.

(بقیه در ص ۳۸)

نشریات جدید

نشریه آفتاب امروز، که قبلاً شهرداری تهران منتشر می‌کرد و دادگاه جلی انتضار آن را گرفته بود، این بار نه بصورت هفته‌نامه، بلکه بشکل روزنامه وارد صحنه شد. خط و ربط آن شبیه روزنامه نشاط و عصرما است.

همچنین امتیاز روزنامه "توسعه" که فعلاً بی‌نام و نشان منتشر می‌شود، به جبهه مشارکت واگذار خواهد شد. ضمناً قرار است جبهه دوم خرداد روزنامه‌های جدیدی با نام‌های "ملت"، "حیات" و "همسایه" منتشر کند. این تدابیر به گونه‌ای اتخاذ شده‌است که در صورت بسته شدن یکی از چند روزنامه تازه تاسیس و پرتیراژ کنونی ایران، روزنامه جدیدی جانشین آن شود. در ایران همچنان رکورد تیراژ، بین مجموعه روزنامه‌هایی که منتشر می‌شود به روزنامه "صبح‌امروز" تعلق دارد. بعد از آن به ترتیب روزنامه‌های نشاط و خرداد قرار دارند. کم تیراژترین روزنامه‌های تهران در حال حاضر عبارتند از ابرار (که عمدتاً سخنگوی ناطق نوری بازشناخته می‌شود)، شما، جمهوری اسلامی، رسالت و کیهان، که همگی به جبهه مخالفان تحولات تعلق دارند.

نفرت عمومی از این چند روزنامه بقدری است که اخیراً روزنامه صبح امروز با خرسندی از ضد تبلیغی که روزنامه کیهان علیه یک نشریه تازه در حال انتشار "عصر" کرده بود، استقبال کرده و از این تبلیغ برای روزنامه جدید تشکر کرد! و تلویحاً نوشت که با این ضد تبلیغ روزنامه کیهان، مردم از همان ابتدا فهمیدند روزنامه جدید عصر در خط کیهان نیست و به همین دلیل به آن روی خواهند آورد. این روزنامه که صبح امروز ضد تبلیغ کیهان را تبلیغ برای آن ارزیابی کرد، همان "آفتاب امروز" است که عمدتاً توسط هیأت تحریریه عصرما تهیه و بعد از ظهرها منتشر می‌شود. روزنامه‌های طرفدار تحولات عمدتاً صبح منتشر می‌شوند و با انتشار "چاپ عصر"، اکنون خطر سقوط تیراژ، باز هم بیش و بیشتر از گذشته کیهان را که بعد از ظهر منتشر می‌شود، تهدید خواهد کرد.

ضمناً گفته می‌شود دو هفته‌نامه "عصرما"، ارگان مطبوعاتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بزودی هفتگی خواهد شد. بعد از نشاط، که اکنون روی شبکه اینترنت قرار دارد، "عصرما"، یگانه نشریه حزبی است که از مدتی پیش در شبکه اینترنت قرار گرفته‌است!

روزنامه "پیام آزادی" نیز تازه‌ترین روزنامه‌ایست که به سردبیر "محمد بلوری"، از روزنامه نگاران قدیمی ایران، منتشر می‌شود. ضمناً روزنامه "آخبار" نیز در دوره جدید خود بزودی توسط تیم نشاط منتشر خواهد شد. دوره جدید "راه مجاهد" لطف‌ا لاله میثمی نیز با نام "چشم‌انداز ایران" و با مطالب بسیار قابل توجهی منتشر شد.

چاپ "مهره سرخ"

بازار کتاب نیز، همچنان گرم است. آخرین کتابی که روی پیشخوان کتابفروشی‌ها قرار گرفته و با استقبال روبرو شده، آخرین اثر سیاوش کسرانی، "مهره سرخ" است. این شعر بلند، با تصویری از شاعر بر روی جلد و بصورت بسیار نفیسی منتشر شده‌است.

سیاوش کسرانی در سالی چشم از جهان فروبست، که هیچ امیدی به انتشار آثارش در داخل کشور نداشت و آیندای اینچنین را تصور نمی‌کرد. در آن سالی که او در کشور اطریش، و در غم دوری از وطن چشم بر جهان فروبست، سعید امامی‌ها یک تاز میدان بودند. اخیراً نشریه "پیام‌امروز" گزارش جالبی در داخل کشور منتشر کرد که در آن شرح بهم زدن مجلس یادبود سیاوش کسرانی توسط گروه‌های فشار و به رهبری سعید امامی تشریح شده‌است. خلاصه این گزارش در شماره ۸۶ راه توده منتشر شد.

نهضت آزادی ایران و لغو سالروز ملی شدن نفت

بدنبال لغو تعطیل ۲۹ اسفند، سالروز ملی شدن صنعت نفت، نهضت آزادی ایران با صدور بیانیه‌ای در تهران اعلام داشت: مجلس شورای اسلامی در یک عمل نسنجیده و پر از ابهام و ابهام، تعطیلی رسمی روز ۲۹ اسفند را که یاد آور روز پرافتخار ملی شدن صنعت نفت ایران می‌باشد، لغو نمود. چنین تصمیمی از جانب مجلس پنجم، به معنای زیر پا گذاشتن دستاوردهای عظیم و افتخار آمیز مردم ایران است.

نهضت آزادی ایران از نمایندگان مجلس می‌خواهد، با معذرت خواهی از ملت ایران، به منظور جبران اشتباه فاحش خود این تصمیم را لغو کنند.

دیدار و گفتگوی ۳ ساعته عسکراولادی و رهبر

در تهران گفته می‌شود، که یکی از دلایل تحرکات عصبی حبیب‌الله عسکراولادی در هفته‌های اخیر، که تا ترتیب دادن مصاحبه‌های مطبوعاتی نیز پیش رفته، برکناری رهبران این جمعیت از پست‌های کلیدی در قوه قضائیه، بنیاد مستضعفان و نیروهای انتظامی است. روزنامه انتخاب در تاریخ ۴ مرداد، در اشاره به ریشه‌های این امر نوشت: «عسکراولادی در جلسه‌ای به حضور رهبر معظم انقلاب رسیده و در این جلسه سیاست خاتمی رئیس‌جمهوری را مورد انتقاد قرار داده‌است. رهبر معظم انقلاب با وی مخالفت کرده و با توجه به شرایط جاری کشور رهنمودهایی را به وی ارائه داده‌است.» گفته می‌شود، آنچه که روزنامه انتخاب بدان اشاره می‌کند، در واقع اشاره بسیار کوتاهی است به جلسه سه ساعته‌ای که عسکراولادی با رهبر داشته و در پایان آن، گفته می‌شود علی خامنه‌ای خواهان خروج عسکراولادی از بیت خود شده‌است!

همچنین گفته می‌شود، که در این جلسه بسیاری از مدارک مربوط به تحرکات کودتایی موتلفه اسلامی و رابطه‌اش با جنایات و توطئه‌های دو سال اخیر با عسکراولادی در میان گذاشته شده‌است. حتی همان چند خبری که روزنامه انتخاب منتشر کرده نیز نشان می‌دهد، که مسئله اصلی این گفتگو و دیدار کارشکنی‌های توطئه‌گرانه موتلفه اسلامی علیه دولت خاتمی بوده‌است. برکناری رهبران موتلفه اسلامی از ارگان‌های حساس قضائی و انتظامی نشان می‌دهد که حاصل دیدار عسکراولادی و رهبر، به چنان نتیجه‌ای نرسیده‌است که همچنان بتوان رهبران موتلفه را در پست‌های حساس انتظامی، امنیتی و قضائی نگهداشت.

انصار حزب الله چه کسانی اند!

در گزارش کمیته تحقیق پیرامون حمله به خوابگاه دانشجویان، به این واقعیت اعتراف شده‌است که قاتل فردی که در حمله به کوی دانشگاه به قتل رسید، یکی از سارقین سابقه دار بوده‌است. این شخص در جمع گروه انصار حزب الله بوده‌است. همین نمونه کافی است تا دانسته شود، گروه‌های فشار از چه قماش سازمان داده شده‌اند.

در صفحات این شماره می‌خوانید:

* اروپا و امپراطوری جهانی امریکا * یادنامه زنده یاد سروان "قیاسوند" و "شاپور قناعی" * کشمیری‌ها و امامی‌ها از کجا آمدند؟ * کارگران و مجلس ششم * "یوگسلاوی"، جنگ افروزان، غارتگران جهانی‌اند! * آشنائی با چهره‌های پنهان * امریکا چشم به دریای خزر دوخته * سخنرانی فیدل کاسترو * یلتسین در جستجوی سایه خویش است * گفتگوی "توانا" با عباس عیدی * اکبر گنجی و افشاگری‌های بزرگ * مقاله‌ای از صدرالدین الهی درباره توده‌ای‌ها * "لغو روز ملی شدن صنعت نفت بهترین مصوبه مجلس پنجم" * موسوی خوئینی‌ها و مجلس ششم * تغییر مدیریت در بنیاد مستضعفان * شناسنامه رئیس جدید قوه قضائیه

Rahe Tudeh No. 87 Sept. 1999
Postfach 1145, 54547 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی،

Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۱٫۵ دلار آمریکا

8 FF, 3 DM, 1.5 US. Dollars

فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)

http://www.rahetude.de

آدرس اینترنت:

اشاره- پس از عملیات تخریبی در شهر تهران در تاریخ ۲۳ تیر ماه و یورش به تحصن دانشجویان در دانشگاه تهران، که "راه توده" آن را اقدامی کودتائی اعلام داشت، رادیو ایران در آمریکا طی دو هفته پیاپی گفتگوی مشروعی را در همین ارتباط با نشریه "راه توده" انجام داده و پخش کرد. این گفتگو به ترتیب در تاریخ دوم و نهم مرداد ماه توسط آقای "مانوک خدابخشیان" انجام و طی آن و در برابر سئوالات مطرح شده، نقطه نظرات شناخته شده "راه توده"، که در واقع دیدگاه ها و مشی شناخته شده حزب توده ایران است، پیرامون اوضاع کنونی ایران و حوادث کودتائی حمله به کوی دانشگاه با صراحت طرح شد. این نقطه نظرات، بویژه در گفتگوی دوم مرداد ماه، که هنوز سایه روشن های حمله به کوی دانشگاه، تحصن دانشجویان، بلوای های خیابانی، ماجراجوئی ها و عملیات کودتائی روشن نشده بود، با برخی واکنش های قابل پیش بینی روبرو شد، اما سیر رویدادهای بعدی و تحلیل و تفسیرهایی که بعدها -بویژه در داخل کشور- در این ارتباط انتشار یافت، از این واکنش ها کاست و واقعیات جانبدارانه تخیل پروری ها شد.

در جریان همین واکنش ها، بویژه در ارتباط با نقش و عملکرد افرادی نظیر منوچهر محمدی، با کمال تأسف موجی از مخالفت ها توسط برخی برنامه سازان همین رادیو شکل گرفت، که این موج نیز در برابر واقعیاتی که بتدریج روشن شد، سرعت فرو نشست. سئوالاتی که در گفتگوی دوم مطرح شده است، به خوبی از همان موجی حکایت دارد که به آن اشاره شد.

این گفتگو، جز چند جمله -از جمله پاسخ به سؤال مربوط به مهندس امیرانظام- عیناً از رادیو ایران پخش شده است و راه توده وظیفه خود می داند در این ارتباط هم از بنیانگذار رادیوی مذکور و هم مبتکر این گفتگو تشکر کند.

برنامه های رادیو ایران، در آمریکا و کانادا و از طریق شبکه اینترنت، در دیگر نقاط جهان -از جمله ایران- قابل استفاده است.

از سحرگاه ۱۸ تیر و حمله به خوابگاه دانشجویان تا تظاهرات حکومتی ۲۴ تیر ماه

۶ روزی که همه را تکان داد!

*** ما، امیدواریم از حوادث ۱۸ تا ۲۳ تیر همه درس های لازم را گرفته باشند!**

س: اگر تحصن و حوادث ۶ روزه دانشگاه را به دو بخش تقسیم کنیم، یکی تحصن و دیگری شورش خیابانی، با سرکوب این دو بخش می توانیم بگوئیم جنبش متوقف شد؟ بیانیۀ فرماندهان سپاه پاسداران پایان کار بود؟

ج: ما اساساً اینطور فکر نمی کنیم که با یک بیانیۀ و یا نامه فرماندهان سپاه یک جنبش را بتوان خاموش کرد و به آن خاتمه داد. همانطور که در سرمقاله صفحه اول شماره ۸۶ راه توده که حتماً ملاحظه کرده اید و یا خواهید خواند، منعکس است که تسام تضادها و انگیزه های اعتراض و تحصن دانشجویان، بعنوان بخشی از پیکره جنبش عمومی مردم بر سر جای خودش باقی است. چطور ممکن است یک جنبشی خاتمه یابد، اما تضادهای آن همچنان باقی بماند، بدون آنکه پروژاتی داشته باشد. این امر با منطق و با واقعیات همخوانی ندارد.

در همین شماره ۸۶ راه توده، یک خبر کوتاهی منتشر شده است که واقعاً قابل توجه است. شما ببینید، این خبر، بخشی از یک گزارش مفصل است که روزنامه "خرداد" در تاریخ ۲۷ خرداد، یعنی چند هفته پیش از حوادث کوی دانشگاه و تحصن دانشجویان آن را منتشر کرده است. گزارش روزنامه خرداد، با عنوان بزرگ "تحصن اعتراضی آزادگان" منتشر شده است. شما قطعاً می دانید که این آزادگان، همان اسرای جنگی هستند که پس از سال ها اسارت در جنگ عراق به ایران بازگشته اند و سازمانی هم برای حمایت از آنها درست کردند. بسیاری از آن ها وقتی به اسارت گرفته شده اند، زخمی و مجروح بوده اند و اغلب هم در عین آنکه با اصطلاح جزو آزادگان هستند، جانباز هم محسوب می شوند. یعنی مجروح و معلول جنگی هم هستند.

خب، حالا ببینیم روزنامه خرداد از این تحصن چه نوشته و آنچه که ما در راه توده منتشر کرده ایم چه اهمیتی دارد. من چند خطی را که در راه توده چاپ شده برای شما و شنوندگانتان می خوانم.

یکی از همان آزاده های متحصن به خبرنگار خرداد می گوید: «با تمام مشکلات معیشتی که ما داریم، به ما می گویند بروید خدا را شکر کنید که زنده به ایران بازگشته اید. تا کی وعده؟ تا کی حرف؟»

یکی دیگر از همین آزاده ها به خبرنگار خرداد می گوید: «اکثر آزاده ها باخطر اسارت طولانی دچار بیماری های گوارشی می باشند و اغلب آنها هم جانباز هستند، ولی مسئولان بنیاد جانبازان هیچ توجهی به مشکلات درمانی ما ندارند. ما را می ترسانند که اگر متحصن شوید بازداشت می شوید، ولی مگر از زندان های عراق بدتر خواهد بود؟ ما آزاده نیستیم، آواره ایم.»

این بخش کوتاهی از آن گزارش مفصل است. حالا من از شما سؤال می کنم: چه فرقی هست بین این تحصن با تحصن دانشجویان؟ چه تفاوتی هست بین این اعتراض و خشم با آن اعتراض و خشم؟ هسته های مرکزی اعتراض و تحصن جنبش دانشجویی در تحصن آزادگان که برایتان خواندم وجود ندارد؟ همین هسته های مرکزی، در تظاهرات اول ماه مه امسال کارگران که در میدان بهارستان سابق خودمان در تهران و در مقابل اتاق بازرگانی برپا شد نیز وجود دارد. شما می دانید که برای جلوگیری از تظاهرات اول ماه مه کارگران، امسال محدودیت های زیادی ایجاد کردند، اما علیرغم همه این محدودیت ها، ۶۰ هزار نفر از منتخبین شوراهای انجمن های اسلامی کارخانه ها و خانه کارگر در میدان بهارستان جمع شدند و علیه اتاق بازرگانی و لایحه تغییر قانون کار برای حذف واحدهای کمتر از سه کارگر از شمول قانون کار تظاهرات کردند. ما تصور می کنیم که همه این اعتراضات، تظاهرات، تحصن ها، همه و همه از یک منشأ سرچشمه می گیرند و آن خواست تحولات از سوی عموم مردم ایران و تضادهای بسیار جدی که در جامعه ایران وجود دارد. حالا اگر به این نکات توجه داشته باشیم، آثورت زیاد امید خودمان را برای ادامه جنبش از دست نمی دهیم و با یک حرکت مقابله ای که در برابر تحصن دانشجویان شاهدش بودیم این سؤال در ذهنمان شکل نمی گیرد که «با این یورش و حوادثی که مخالفان تحولات توانستند سازمان بدهند، جنبش را پایان یافته باید تلقی کرد یا نه؟»

تدرید نباید داشت، که جنبش عمومی مردم و جنبش دانشجویی، پس از این یورش ۲۳ تیر روزنه دیگری را برای بروز خودش خواهد یافت و از راه های دیگری خودش را نشان خواهد داد.

شما در همین شماره ۸۶ راه توده که پس از اطلاعیه راه توده به مناسبت تحصن دانشجویی منتشر شده، در سرمقاله صفحه اول آن می خوانید که جنبش های انقلابی و جنبش های تحول طلب همیشه مبتکرند. آن جریان های که مبتکر نیست و همیشه صحنه را از دست می دهد حاکمیتی است که در برابر این جنبش ها می ایستد و تن به قبول خواست های مردم نمی دهد. در زمان شاه،

علیه رهبران جمهوری اسلامی سر می دادند. همین افراد، در مقابل چشمان حیرت زده و ناباور دانشجویانی که به قصد تظاهرات از دانشگاه بیرون آمده بودند، نیروهای انتظامی را تحریک به خشونت می کردند و نیروهای انتظامی نیز وقتی همراه با بسیجی ها و انصار حزب الله مجهز به چماق و چاقو وارد عمل می شدند به این افراد کاری نداشتند، بلکه دانشجویان را زیر ضرب می گرفتند. آنها می دانستند، آنها که شعارهای ماورا، تند را می دهند و آتش سوزی و تخریب راه انداخته اند، از خودشان هستند و وظیفه شان را انجام می دهند.

به این ترتیب و در حالیکه ظاهرا مقابله با تظاهرات خیابانی در دستور کار نیروهای انتظامی و بسیج بود، اما خیلی زود، باصطلاح این بحران خیابانی کنترل شد و به دانشگاه یورش برده شد تا به تحصن چنان خاتمه داده شود که به کنگره طرفداران تحولات ختم نشود.

س: سازمان دهی شده بود؟ پیش بینی شده بود؟

ج: ببینید! این همان نکته ایست که در باره ابتکار برایتان گفتم. ابتکار، هنر هر جنبشی است. متاسفانه حکومت ها فاقد این هنرند. یعنی هنر عقب نشینی به موقع را ندارند. ضمنا شما بخاطر داشته باشید که "تحصن" یک اعتراض و تظاهر شناخته شده ایست در تاریخ معاصر ایران. ما تحصن جنبش تنباکو را به خاطر داریم، تحصن مشروطه را داریم، حتی در جریان انقلاب ۵۷ هم تحصن روحانیونی نظیر آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری را در همین دانشگاه تهران در حافظه داریم. بنابراین، تحصن یکی از شناخته شده ترین اشکال اعتراضی در جنبش های انقلابی و اعتراضی ایران است. منتهی، در تحصن اخیر آنچه که از آن بعنوان ابتکار می توانیم یاد کنیم، همین سرعت عمل ۲۴ ساعته برای تبدیل تحصن به یک کنگره وسیع، مرکب از نمایندگان از سراسر ایران برای حمایت از تحولات و اصلاحات بود که قطعاً می توانست به سود محمد خاتمی و برنامه های وی برای ایجاد اصلاحات تمام شود. واقعاً باید متأسف بود، که خامی، بی تجربگی و ماجراجویی بخشی از دانشجویان، عملاً مانع از تشکیل چنین کنگره ای شد.

س: پاره ای، مثل آقای فرید ذکریا درباره جنبش اخیر دانشجویی معتقدند که این یک جنبشی است نه فراتر از رفروم و ممکن است آغاز برای پایان این نظام انقلابی و جمهوری اسلامی باشد. نشریه اکونومیست چاپ لندن روی جلدش نوشته بود "انقلاب دوم" و برخی آن را پرده دوم انقلاب ارزیابی می کنند. نشریه راه توده، که ما چه بعد و چه قبل از انتخابات دوم خرداد مطالب آن را دنبال می کنیم و از مواضع و تحلیل های آن اطلاع داریم، نظرش درباره ماهیت این ماجرا چیست؟ بویژه اینکه تحصن ۶ روز، در ۳ روز اولش یک جنبش آرام بود، اما در سه روز بعد تبدیل شد به یک شورش خیابانی. آیا کسانی آن را به انحراف کشیدند و یا آنچه که در شورش خیابانی روی داد، مسیر حرکت بود؟

ج: دقیقاً نمی دانم آقای ذکریا چه گفته است، اما ایشان از نظام انقلابی یاد کرده است. بنظر ما نظامی که اکنون در ایران بر سر کار است، آنچه که ندارد باز انقلابی است. نظام کنونی، دروجه غالب آن و منتهای تلاش هائی که محمد خاتمی و همفکرانش می کنند و فشاری که جنبش برای دفاع از آرمان های واقعی انقلاب می آورد، نه تنها انقلابی نیست، بلکه ضد انقلابی است. اتفاقاً یکی از تضادهائی که در حکومت وجود دارد و دست و پای بسیاری از آقایان را بسته همین تضاد است که در حرف و عمل دارند. یعنی در حرف خود را انقلابی معرفی می کنند، اما درعمل ضد انقلابی عمل می کنند. کی و کجا آرمان های انقلاب ۵۷، این اعمال و حرف هائی بود که این آقایان می کنند و می زنند؟ آرمان های انقلاب ۵۷ این بوده که جنگ شیعه - سنی در کشور راه بیندازیم؟ آرمان های انقلاب این بوده که مردم را به انسان های درجه اول و درجه دوم تقسیم کنیم؟ شعارهای مردم و آرمان های انقلاب این بوده که باید با حرکت "تسری" حکومت کرد؟ مردم در انقلاب شرکت کردند که "تاصبی" ها را بشناسند و بکشند؟ اصلاً مردم می دانستند "تسری" چیست؟ و "تاصبی" کیست؟

اینها آرمان های ارتجاع مذهبی ایران بوده، که حالا آنها را آرمان های انقلاب معرفی می کنند. اینها شعارها و تزهائی انجمن حجتیه بوده که اساساً با انقلاب ۵۷ مخالف بود و طرفدار نظام سلطنتی بود و حالا که مثل سرطان خون تمام بدن جمهوری اسلامی را گرفته، بنام انقلاب، این شعارها و آرمان های ضد انقلابی را در مملکت می دهد و ما را به سمت یک فاجعه ملی پیش می برد.

من تصور می کنم هنوز خیلی ها به خاطر داشته باشند که در جریان تظاهرات تاسوعا و عاشورای سال ۵۷، در همان نخستین اعلامیه ای که آیت الله طالقانی داد، این مراسم را یک مراسم سیاسی و اعتراضی نسبت به حکومت شاه اعلام کرد، نه مراسمی که مردم توی سروکله خودشان بزنند. اتفاقاً همین سیاست را آیت الله خمینی هم در سال اول حضورش در ایران و در رهبری جمهوری اسلامی دنبال کرد و به مناسبت تاسوعا و عاشورا در سال ۵۸ گفت که مردم نباید توی سروکله

هیچکس فکر نمی کرد، روحانیون هم اصلاً مبتکر و سازمان دهنده تظاهرات شبانه مردم روی بام خانه ها نبودند. یکباره مردم رفتند روی بام خانه هایشان و فریاد اعتراضشان را بلند کردند. آن آ الله و اکبری که مردم سر داده بودند، اصلاً بار مذهبی و دینی نداشت، بلکه فریاد اعتراض مردم بود، که به آن شکل بروز کرد. حکومت نشنید و یا خود را به نشنیدن زد. صبح روز بعدش، همین آقای ژنرال ازهار، ارتشبد ازهار، که نخست وزیر شده بود، رفت به مجلس و گفت که من با زخم دیشب دوربین انداختیم و دیدیم خبری نیست، یک عده نوار ضبط صوت گذاشته بودند. البته، بعد هم مردم توی خیابان برایش درآوردند که "ازهار، باز هم بگو نواره!"

جقدر شباهت بین آن استدلال های حکومتی ارتشبد ازهار با اظهاراتی که همین روزها از زبان برخی حکومتیان در باره جنبش مردم و همین جنبش دانشجویی می شنویم وجود دارد!

با ذکر این یاد آوری، فقط می خواستم تاکید کنم که ابتکار همیشه نزد جنبش ها و مردم است، همانطور که جمود فکری نزد مخالفان جنبش ها و حکومتیان!

مرور و تعمق روی همین ابتکاراتی که در جریان تحصن دانشجویان در دانشگاه تهران بروز کرد، خودش تأییدی است بر این ارزیابی. در همان اطلاعیه مربوط به تحصن دانشجویان که راه توده منتشر کرد، حتماً خواننده باید که ۲۴ ساعت پیش از یورش سازمان داده شده به دانشجویان و تنگ کردن حلقه محاصره دانشجویان متحصنین، با اعلام همبستگی های پیاپی نهادهای سازمان ها و شخصیت های سیاسی و مذهبی، این تحصن می رفت تا به یک کنگره بزرگ و مهم از سوی طرفداران تحولات ختم شود. ۱۵ حزب و سازمان سیاسی طرفدار برنامه های دولت خاتمی اعلام داشتند که هیات های نمایندگی خود را به دانشگاه خواهند فرستاد، مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم همین وعده را داده بود، روحانیون مبارز همین وعده را داده بودند، صحبت بر سر آن بود که هیات های نمایندگی شوراهای اسلامی و خانه کارگر راهی دانشگاه شوند، استادان دانشگاه ها خواهان پیوستن نمایندگان خود به تحصن شده بودند، هیات های نمایندگی دانشجویی از سراسر ایران راهی تهران شده بودند تا به تحصن بپیوندند، تحصن هم از حالت بی سازمانی اولیه اش خارج شده و با انتخاب شورای منتخب متحصنین می رفت تا بر آشتی های اولیه اش غلبه کند. شما تصور را بکنید! از جمع و به نمایندگی از متحصنین یک شورای نسبتاً وسیع بعنوان منتخبین آن در دانشگاه باقی می ماند و به اجتماعی غیر قابل کنترل که اتفاقاً در آن نفوذ وسیع هم شده بود تا به خشونت کشیده شود خاتمه داده می شد. در عوض، هیات های نمایندگی احزاب، تشکلهای سازمان های سیاسی، شخصیت های سیاسی و شاید در مراحل بعد از مجلس، ادارات دولتی و دیگر سازمان ها نیز همینگونه هیات هائی انتخاب شده و به تحصن سازمان یافته دانشگاه می پیوستند. این به نظر ما بزرگترین کنگره تحولات می شد. مخالفان تحولات و کسانی که با حمله به خوابگاه دانشجویان گام های عملی کودتا علیه دولت خاتمی را برداشته بودند، با این ابتکار غافلگیر شدند. ابتکاری مسالمت آمیز و قانونی، که به آسانی دیگر نمی شد به آن حمله کرد و آن را به خاک و خون کشید. آنها دیگر جوان و کم تجربه نبودند و ضمناً نمایندگان بودند که نیرویشان در کارخانه ها، دانشگاه ها، حوزه های مذهبی، ادارات، مجلس و خلاصه تمام عرصه ها بودند. از بعد از ظهر دوشنبه که انتخابات شورای متحصنین تمام شد و صبح سه شنبه، که می رفت تا این کنگره شکل بگیرد، ارتجاع با تمام نیرو و توانش وارد میدان شد تا جلوی چنین امری را بگیرد. افراد نفوذی بسیج، وزارت اطلاعات و انصار حزب الله که جمعیت متولف اسلامی هدایت آنها را برعهده داشت بیشترین تحریک را از همان بعد از ظهر دو شنبه شروع کردند تا جلوی انتخابات شورای متحصنین را بگیرند. متأسفانه عده ای از دانشجویان متحصن که شرایط را درک نکرده و تسلیم ماجراجویی شده بودند، پیش از آنکه با شورای متحصنین هماهنگ و همسو شوند، با همین عوامل نفوذی همسو شدند. صبح سه شنبه تلاش بسیار شد تا از تظاهرات خیابانی این دانشجویان جلوگیری شود. به نظر ما برخی رهبران دانشجویان از توطئه مطلع شده بودند، اما نتوانستند آنگونه که لازم و ضروری بود تحصن را کنترل کنند. جمعی از دانشجویان خشمگین، همراه با ماجراجویان زاهی خیابان ها شدند. افراد بسیج و حزب الهی که کاملاً برای این مرحله آموزش دیده بودند، با دستمال مقابل دهان و صورت خود را بستند تا شکل دانشجویان را پیدا نکنند. آنها در حالیکه کیوسک های تلفن را واژگون می کردند، به مغازه ها حمله می کردند و آتش سوزی راه می انداختند رکیک ترین شعارها و ناسزاها را

جمهوریت، حکومت کنونی را در اصل نه جمهوری، بلکه "حکومت" می‌شناسند و رهبر آن را هم امیرالمومنین، بنابراین هر کس به رهبر بگوید بالای چشم، ابروست، هر کس بگوید رهبر باید پاسخگو باشد، هر کس بگوید مملکت قانون اساسی دارد و مطابق این قانون نظام حکومتی جمهوری است، این فرد "ناصبی" است و قتلش واجب. عده‌ای را هم از میان از جنگ بازگشته‌ها به آنجا برده و چنان تربیت کرده‌اند که دست به هر عملی می‌زنند. همین جریان "قادیانان اسلام ناب محمدی" هم از دل همین مرکز و از میان همین عده بیرون آمده‌است. یعنی، آقایان حجتیه که تا زمان شاه یگانه وظیفه خودشان را مبارزه با بهائیان و کمونیست‌ها می‌دانستند، حالا قلع و قمع ناصبی‌ها را هم به وظائف خودشان اضافه کرده‌اند. از نظر آنها، ناصبی‌های شرایط فعلی امثال حجتیه‌ای‌ایلام کدیورند، یعنی، اگر در دوره اول جمهوری اسلامی، بدست گروه‌هایی مثل "فرقان" امثال آیت الله مطهری را کشتند و ترتیب ترور بسیاری از روحانیون را دادند، حالا نسل دوم روحانیون ناصبی را می‌خواهند از این طریق و به این بهانه از بین ببرند. باز هم فکر می‌کنم دقیقاً بدانید، که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، آقای عسکراولادی یک طرحی را داده بود که جمهوری اسلامی منحل شده و حکومت "عدل اسلامی" یا "حکومت عدل علی" رسماً اعلام شود. یعنی رای و جمهوری و مردم منتفی. بعدها، آنها خبر این طرح را در نشریه "شما" هم منتشر کردند و در بحث‌هایی که درگرفت معلوم شد، که این آقایان و حسین ناصبی‌شناس‌ها و انجمنی‌ها، در اصل و از زمان آیت الله خمینی هم بدنبال انحلال جمهوری و خلاص شدن از شر انتخابات و رای مردم بوده و می‌خواسته‌اند حکومت "امیرالمومنین" برپا کنند. حالا، با وظیفه‌ای که بنیاد امیرالمومنین برای خودش قائل شده و براساس آن عمل می‌کند، نشان می‌دهد که این طرح را می‌خواهند به هر ترتیب که شده در مملکت پیش ببرند. شما اگر دقت کنید، همین انصار حزب الله و انصار ولایت وقتی در تهران و اصفهان راه افتند فریاد زدند: «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند». یعنی ماجرا را خلاصه کرده‌اند در حکومت علی و نه جمهوری اسلامی، بعد هم حکومت علی خامنه‌ای را حکومت حضرت علی تبلیغ می‌کنند تا فعلاً و در این مرحله، با این بازی جمهوری را تبدیل به حکومت کنند. مثل همان حکومت طالبان در افغانستان که رهبر آنها هم خودش را امیرالمومنین می‌داند و از جمهوری و رای و مردم هم در آن خبری نیست!

در کنار این بنیاد امیرالمومنین، مدرسه "حقانی" را هم در قم برپا کرده‌اند. این مدرسه، کلاش یک درجه بالاتر از بنیاد امیرالمومنین است. در آنجا امثال آیت الله مصباح یزدی، روحانی و معمم تربیت می‌کند. یعنی همان آیت الهی که معتقد است با حرکت "تسری" باید حکومت را حفظ کرد. یعنی با سرکوب و خون ریزی. آیت الهی که معتقد است مردم، عوام و درجه دو هستند و امثال ایشان چوپان گله انسانی و درجه یک. فتوای قتل‌های سیاسی-حکومتی، فتوای قتل و کشتار، فتوای حمله به کوی دانشگاه، دستور کشتک زدن وزرای کابینه خانی، طرح تغییر قانون مطبوعات، استیضاح وزراء، کودتا و همه این حرکات ضد مردمی و ضد انقلابی از درون این شبکه‌های پیچ در پیچ بیرون می‌آید. شبکه‌هایی که دست پر قدرت آستانقدس رضوی پشت آنهاست و عواملی نظیر "سعیدامامی" که خود حکومت او را نفوذی و جاسوس اسرائیل و آمریکا معرفی کرده، در تمام آنها نفوذ دارند.

هم مدرسه حقانی و هم بنیاد امیرالمومنین، که پول از مردم بی‌اطلاع مانند ایران تامین مالی می‌شوند، به یک جنگ حیدری-نعمتی دیگر هم در ایران دامن می‌زنند. یعنی مقابله با "وهابیت" که گویا با پول عربستان سعودی در ایران رو به رشد است. در حقیقت، اگر چنین هم باشد، این نفوذ تنها از طریق تبعیضی که بین شیعه و سنی در جمهوری اسلامی ایجاد کرده‌اند، ممکن شده‌است. تحمیل مقررات شیعه به سنی‌ها زمینه را فراهم ساخته‌است. اخبار بسیار هشدار دهنده‌ای در این زمینه، بویژه در منطقه بلوچستان ایران وجود دارد.

حالا یکبار دیگر من از شما می‌پرسم: اهداف و شعارهای انقلاب، اینها بود؟ مردم انقلاب را اینگونه می‌شناسند؟

پاسخ ما بصورت قطعی منفی است.

بنابراین شعار انقلابی، اما حرکت و عمل ضد انقلابی یکی از بزرگترین دشواری‌های ارتجاع حاکم است.

تردید نیست که اگر ارتجاع می‌توانست شانه خود را از زیر بار شعارهای انقلابی بیرون بکشد، قطعاً این کار را می‌کرد و یکبار برای همیشه خیال خودش را راحت می‌کرد و دیگر از بیم رسوا شدن در بدنه سپاه و بسیج و توده مردم مذهبی هر روز یک نقاب تازه نمی‌زد. آنها اگر می‌توانستند، مثال همان دوران گذشته و زمان شاه، انقلاب را "اتحاد سرخ و سیاه" اعلام داشته و خیال خود را راحت می‌کردند.

خودشان بزنند، مشت‌هایشان را به طرف دشمن نشانه پروید نه آنکه آن را به سر و سینه و کله خودتان فرود آورید. اینجا خواست‌های انقلاب و شعارها بوده‌است. حالا به همین تاسوعا و عاشورای امسال مراجعه کنید که به بهانه قهقه زنی و زنجیرزنی و سینه زنی می‌خواستند بریزند توی دفاتر روزنامه‌های تازه تاسیس و یک عده‌ای را قتل عام کنند. مردم ایران انقلاب کردند که قهقه بزنند؟

این پنهان شدن پشت شعارهای باصطلاح انقلابی و عمل ضد انقلابی را شما در لواجی می‌توانید پیگیری کنید که در مجلس اسلامی به تصویب می‌رسد. از یک طرف کارگران کارگاه‌های زیر سه کیارگر را از شمول و حمایت قانون کار محروم می‌کنند و از طرف دیگر هنوز شعار دفاع از مستضعفان می‌دهند. شما می‌دانید، که فردای همان شب خونینی که شبیخون فاشیستی به خوابگاه دانشجویان زدند و مثل آتش زدن رایشتاک آلمان توسط نازی‌ها، قصد روی کار آوردن دولت مقتدر و فاشیستی را در ایران داشتند، آیت الله جنتی نماز جمعه تهران را خواند. معمولاً در نماز جمعه‌ها، مسائل مهم و رویدادهای مهم مطرح می‌شود. این آقا که درست یا نادرست متهم به حمایت همه جانبه از انصار حزب الله و قتل‌های سیاسی-حکومتی است، از هر دری سخن گفت، غیر از همان شبیخون فاشیستی که چند نیمه شب قبلش به خوابگاه زده بودند. او در این باره لب از لب باز نکرد، اما در عوض برای مستضعفان و کارگران و مردم فقر زده ایران اشک تصاح ریخت و گفت که نامه‌هایی از مردم بدستش رسیده که در آن نوشته‌اند ماهی یکبار هم رنگ گوشت را نمی‌بینند. البته، بغضی هم در گلویش انداخت تا مردم را بیشتر احساساتی کند. توجه کنید، که صبح روز بعد از شبیخون کودتایی به خوابگاه دانشجویان، ایشان یکبار به یاد مستضعفان افتاده بود تا در صورت ادامه موفقیّت آمیز طرح کودتا، این کودتاگران ضد انقلابی، بعنوان ناجیان مستضعفان و در قالب انقلابی در صحنه حاضر شوند. این یک تضاد بسیار جدی است در جمهوری اسلامی. یعنی تضاد بین عمل ضد انقلابی و شعار انقلابی. البته این آقایان، موعظه را از بالای منبر نماز جمعه به گفتگوی رو در رو و حتی شرکت در یک مصاحبه مطبوعاتی ترجیح می‌دهند، زیرا در این گفتگوها و مصاحبه‌ها، از این آقایان سؤال خواهد شد که مثلاً "آقای جنتی! شما که از سرب‌بی‌شام بر بالین گذاشتن کارگران و مستضعفان اینقدر ناراحت هستی، چرا آن موقع که طرح حذف حمایت قانون کار از کارگران کارگاه‌های زیر سه کیارگر در مجلس مطرح شد، در همین نماز جمعه به مخالفت با آن برخاستی؟ چرا از آن نقدینگی عظیمی که در دست بازاری‌ها و تجار جمع شده سخنی نمی‌گویی؟ چطور ممکن است متحد و در ائتلاف با جمعیت موتلفه اسلامی، یعنی حزب سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران بود و دم از مستضعفان زد؟ چرا از قوه قضائیه در نماز جمعه‌ات نمی‌خواهی تا ثروت رهبران موتلفه اسلامی و روحانیون جامعه روحانیت مبارز و دولتمردان را اعلام کند؟ چرا از دولت نمی‌خواهی تا اعلام کند شرکت‌های دولتی را به چه کسانی فروخته‌است؟ اینهمه شرکت‌های بزرگ بازرگانی و تجاری که نبض اقتصاد و سیاست ایران را در اختیار گرفته‌اند و روغن مردم را گرفته و در شیشه کرده‌اند متعلق به کیستند؟

مردم انقلاب کردند که "ناصبی"‌ها را بکشند؟ کشتن "ناصبی" یعنی

عمل انقلابی؟

شما می‌دانید که همین قتل‌های اخیر، با همین انگیزه، یعنی واجب بودن کشتن "ناصبی"‌ها صورت گرفت. یعنی آقایان فروهر و مختاری و پوینده و بقیه ناصبی بودند و قتلشان واجب انقلابی بود. البته بعدش، می‌رفتند به سراغ امثال کدیور و حجاریان و اصغرزاده و سلامتی و نبوی و بقیه، که از نظر آقایان، اتفاقاً اینها "ناصبی"‌تر از آن دیگران هستند. آن قتل‌ها تبرینی بود برای این قتل‌ها. اینها بیشتر از بقیه متهم به ناصبی بودن، بودند.

شما می‌دانید این ماجرای "ناصبی" و ناصبی‌شناسی چه ریشه‌هایی اکنون در جمهوری اسلامی پیدا کرده‌است؟

آقایان حجتیه، که علنی و رسمی فعالیت نمی‌کنند، اما همه جا هستند و همه کاره جمهوری اسلامی شده‌اند، یک مرکز بزرگ سیاسی-ایدئولوژیک برای خودشان در شهر قم برپا کرده‌اند. اسم این مرکز "بنیاد امیرالمومنین" است. بودجه آن را شیخ عباس واعظ طبسی تامین می‌کند، که شایع است، شیخ محمود حلّی بنیانگذار حجتیه، پیش از مرگ او را بعنوان جانشین خودش معرفی کرده‌است. در این مرکز، کادر حجتیه تربیت می‌شود و اصول مذهبی آنگونه که مورد نظر آنهاست تدریس می‌شود. البته نظراتشان را با مسائل سیاسی-مذهبی روز هماهنگ کرده‌اند. مثلاً، حجتیه در گذشته با ولایت فقیه موافق نبود، اما حالا موافق است!

در صدر اسلامی "ناصبی" به کسانی گفته می‌شده که با حکومت امیرالمومنین مخالف بوده‌اند. حالا، این آقایان بی‌اعتناء به جمهوری و

لاجوردی فقط اسم افراد را نمی آورد، ولی تمام نشانه ها را می دهد. بنا به وصیت نامه وی که حالا موقوفه اسلامی خود را مؤظف به اجرای آن می داند، امثال همین عباس عبیدی، اصغرزاده، حجاریان و بهزاد نبوی باید قتل عام شوند تا دفتر انقلاب به زعم ایشان برای همیشه بسته شود و همه نشانه های باقی مانده از آن آرمان خواهی های بزرگ ابتدای انقلاب پاک شود.

س: اینها، چپ اسلامی هستند؟

ج: طرفداران سرکوب این طیف، اکنون از لفظ چپ استفاده نمی کنند، چون بهر حال این صفت و این مشخصه در میان بدنه نیروهای بسیج و سپاه طرفدار دارد. از نظر ما، شاید بتوان آنها را طیف نواندیشان و تحول طلبان مذهبی معرفی کرد که در بخشی از آنها گرایش به چپ -بویژه در عرصه اقتصادی- وجود دارد و در بخشی دیگر گرایش های لیبرالی، اما وجه مشترک همه آنها در حال حاضر دفاع از دموکراسی، تحولات و ضرورت تغییر اوضاع و کوتاه سازی دست بازار و ارتجاع مذهبی از ارکان حکومتی است.

طرفداران سرکوب این طیف و مجریان وصیت نامه اسدا، الله لاجوردی که امثال همین حسین شریعتمداری سرپرست کیهان، سعیدامامی که در زندان آرسنیک به خوردش دادند که دیگر نتواند دهان باز کند هستند، این طیف را فعلاً "ناصبی" می شناسند. تکلیف ناصبی و تعریف ناصبی را هم که جلوتر برایتان گفتیم.

البته در تبلیغات غلبه این طیف آنها از انواع برجسب ها و پرونده سازی ها و جو سازی ها استفاده می کنند. مثلاً نمی گویند که این طیف در جنگ هم بوده، در وزارت اطلاعات و امنیت هم بوده، در انقلاب هم بوده، در کنار آیت الله خمینی هم بوده، در جبهه ها بوده، بلکه بطور سریسته می گویند که اینها چون از مناسبات با امریکا دفاع می کنند و طرفدار آزادی شده اند، لیبرال شده اند و از نیمه راه بازگشته اند و به آرمان های انقلابی پشت کرده اند. مثلاً امثال "ده نمکی" که تا انقلاب و حتی بعد از آن در قم سرگرم الک دو لک بازی بوده، حالا این طیف را چپ های شرمگین می نامد! البته منظور اینها از آرمان های انقلاب همان آرمان های کج و معوجی است که از خودشان در آورده اند و اساساً نه در انقلاب مطرح بوده و نه حتی در زمان حیات آیت الله خمینی اینطور مطرح بوده اند و نه کسی آنها را قبول دارد. بعد از مرگ آیت الله خمینی به قدرت چنگ انداخته اند و حالا طیف تحول طلبان مذهبی را می خواهند از روی زمین پاک کنند. اتفاقاً این طیف، سابقه حضورش در انقلاب و پیش از انقلاب با کسانی که قصد کشتن و حذف آنها را دارند، قابل مقایسه نیست. در حقیقت، این گروه دوم در انقلاب نقش ضد انقلاب داشته و آنها که امروز ضد انقلاب معرفی می شوند نقش انقلابی داشته اند. مثلاً شما نگاه کنید، امثال حجت الاسلام اژه ای در دادگاه روحانیت، آقای خوبینی ها را به محاکمه می کشد و محکوم می کند. یعنی ضد انقلاب به قدرت دست یافته، انقلاب را محاکمه می کند. باز هم این همان تضادی است که برایتان گفتیم. تضاد بین عمل ضد انقلابی با شعار به ظاهر انقلابی!

س: دفتر تحکیم وحدت، که شما معتقدید یکی از اهداف حمله به کوی دانشگاه یورش به آن و فراهم کردن زمینه دستگیری و کشتار رهبران آنست، همان دفتر تحکیم گذشته است؟ رهبران آن کیستند؟ ما آنها را با شناسنامه دانشجویان خط امام می شناسیم.

ج: آنچه که ما می دانیم این دفتر همان ماهیت گذشته را دارد و حتی با آنکه رهبران جدیدی بعنوان دانشجویان آن را اداره می کنند، رهبران و خط دهندگان آن، همان پیش کسوتان تاسیس آن هستند. مثلاً آقای اصغرزاده، سخنگوی دانشجویان خط امام در جریان گرفتن سفارت امریکا، حالا دیگر مهندس شده و از دانشگاه رفته، اما با اینحال هدایت دفتر را به نظر ما در اختیار دارد. حتی رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز که شاید روزگاری جزو دانشجویان دفتر تحکیم وحدت بوده اند، اکنون هم به نوعی با این دفتر ارتباط دارند. آنچه دفتر تحکیم وحدت اکنون مطرح می کند، ضرورت تحول در نظام است. نه تنها در عرصه داخلی، بلکه در عرصه مناسبات بین المللی.

آنچه که در ارتباط با امریکا مطرح است، باید با صراحت گفت، که جناح راست و ارتجاع مذهبی و متحدان بازاری آنها هیچ مخالفتی برای داشتن مناسبات با امریکا ندارند، بلکه این مناسبات را بسیار هم گسترده تر از طیف تحول طلب خواهان است. اما آنها این مناسبات را علنی و بصورت آشکار نمی خواهند.

نکته دیگری که در این ارتباط نباید از نظر دور بماند، آنست که جناح راست و از نظر ما جبهه "ارتجاع-بازار"، که حالا خیلی هم ژست ضد امریکائی به خود گرفته، در این اندیشه است که اگر توانست با یک حرکت کودتائی دولت را از

این شعار انقلابی و عمل ضد انقلابی، نابوری عمومی را نسبت به هر حرف و حرکت حکومت بوجود آورده، یکی از دلائل پشت کردن مردم به نماز جمعه ها و از رونق افتادن این نمازها در سال های اخیر همین است. مردم به این نماز جمعه ها نمی روند. این را حتی روزنامه های ایران هم نوشته اند که جمع کسانی که به نماز جمعه می روند از ۲۵-۲۰ هزار نفر در تهران تجاوز نمی کند که اغلب سازمان یافته به نماز برده می شوند. یعنی یک عده نمازگذار حرفه ای که می دانند وظیفه دارند شعارهای دیکته شده را تکرار کنند. عده ای از همین انصار حزب الله هم واقعاً مثل سنگ گله دور و بر این جمعیت پرسه می زنند و در پایان هر نماز جمعه یک جنجال جدید در اطراف دانشگاه تهران برپا می اندازند. انواع شبنامه ها و بولتن های تحریک آمیز و ضد دولتی را هم بین این عده پخش می کنند. مثل همان عکس جعلی و مونتاژ شده خاتمی با دختر نخست وزیر و یا ریاست جمهوری ایتالیا!

بخش دیگری از سؤال شما مربوط بود به شورش خیابانی و تبدیل جنبش دانشجویی به جنبش خیابانی. بنظر راه توده همانطور که در شماره ۸۶ منعکس است و در شبنامه ضد کودتائی که بدست ما رسیده و چاپ کرده ایم کاملاً مشخص است؛ آنچه که در خیابان ها اتفاق افتاد، ارتباطی به جنبش دانشجویی و تحصن دانشجویان نداشت. این یک سناریوی از قبل تنظیم شده بود، در جهت تکمیل کودتائی که با حمله به خوابگاه دانشجویان و با هدف سرنگونی دولت محمد خاتمی و برکناری او به اجرا گذاشته شده بود. این واقعیت، در نامه دو تا سه صفحه ای که در تهران دست به دست می شود و نکاتی از آن بدست ما هم رسیده و در شماره ۸۶، تحت عنوان "شبنامه ضد کودتا" منتشر شده بخوبی منعکس است. ما فکر می کنیم در روزهای آینده مطبوعات داخل کشور بصورت دقیقی این مسئله را خواهند شکافت و خواهند نوشت که تهران را همان هائسی به آتش کشیدند که در یورش فاشیستی به خوابگاه دانشجویان نقش داشتند. مطابق این شبنامه حمله به خوابگاه در سه نوبت انجام شد و هر نوبت خشن تر از نوبت قبلی. هدف اصلی این بود که دانشجویان به یک واکنش خشن کشانده شوند تا سرکوب از همانجا شروع شده و روز جمعه با استفاده از جمعیتی که در نماز جمعه جمع شده بودند ادامه یابد. روزی را هم انتخاب کرده بودند که مطبوعات تعطیل باشد و جمعیت نمازگذار هم در دانشگاه تهران آماده!

علی رغم همه خشونت که در حمله به کوی دانشگاه به کار بردند، دانشجویان تن به خشونت ندادند و بر خلاف انتظار طراحان کودتا، دانشجویان بعد از نماز جمعه بتدریج در دانشگاه تهران جمع شدند و به تحصن مسالمت آمیز دست زدند. طراحان کودتا این تصور را نداشتند. آنها در تصور سال ۶۰ بودند که مجاهدین خلق به رویارویی خیابانی تن دادند و دست به یک خودکشی زدند.

س: منظور شما این است که الیگارشی بازار و موقوفه اسلامی که آن را نمایندگی می کند و راه توده آن را سازمانی سیاسی-نظامی معرفی کرده، قصد داشت یک عصر خونین دیگری را که با مجاهدین در سال ۶۰ راه انداخته بود، دوباره راه بیندازد و اصلاح طلبان را قلع و قمع کند؟

ج: هدف اولیه طرح کودتائی ۱۸ تیر، که با حمله به کوی دانشگاه شروع شد، در درجه اول سرکوب دفتر تحکیم وحدت دانشجویی بود. سرکوب این دفتر و فعالان آن، طی دو سال گذشته در برنامه مرکزی مخالفان دولت خاتمی بوده است. دفتر تحکیم وحدت دانشجویی، یگانه تشکیل سراسری و جدی ترین تشکیلات دانشجویی است و تقریباً یگانه سازمان سراسری طرفدار تحولات و دولت خاتمی است که نقش مهمی در پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری داشت. در این دو سال اخیر انواع توطئه ها را علیه آن به اجرا گذاشتند. همه هدف آنست که این تشکیل از کارزار انتخابات آینده مجلس گرفته شود.

من خواهش می کنم از شما، که وصیت نامه اسدا، الله لاجوردی را بدقت مرور کنید و برای شنوندگانتان هم بخوانید. خیلی از مسائلی که در این وصیت نامه مطرح شده، گام به گام در حال اجراست. این وصیت نامه را در نماز جمعه هم خوانده اند. آنچه که سعیدامامی کرده، آیت الله مصباح یزدی دنبال می کند و آیت الله خزعلی درباره اش صحبت می کند، همه و همه در آن وصیت نامه موجود است. لاجوردی در همین وصیت نامه خودش می نویسد که من رفته ام به مسئولین طراز اول مملکت هم از سر دلسوزی گفته ام. لاجوردی می نویسد که من به آنها گفتم که به حرفم گوش بدهید و کلک را همین امروز بکنید. او می نویسد که دفتر این نواندیشان مذهبی و چپ مذهبی را باید همین امروز جمع کرد. اینها بدتر از منافقین قبلی اند. چقدر از این حرف ها امروز از دهان فرماندهان بسیج و سپاه و رهبران موقوفه اسلامی و حجتیه شنیده می شود؟

س: بازگردیم به حوادث دانشگاه، جنبش دانشجویی و تحلیل‌های راه‌توده پیرامون آن‌ها. برای من بسیار جالب و قابل توجه بود وقتی در راه توده چند شماره پیش خواندم که شما درباره نقش مصدقی‌های تقلبی در جنبش دانشجویی هشدار داده بودید و در شماره ۸۵ راه‌توده نیز ضمن تکرار این هشدار، یورش به این جنبش و بویژه دفتر تحکیم وحدت را در همین تاپستانی که طی می‌شود پیش‌بینی کرده بودید. اگر یادم باشد، این تحلیل با عنوان "جنبش دانشجویی، ماه‌های پر حادثه‌ای را در پیش خواهد داشت" در راه‌توده منتشر شده بود. حتی اشاره به عوامل ماجراجو در این جنبش کرده بودید که تحت عنوان دفاع از مصدق زمینه‌های تحریک آمیز این یورش را فراهم می‌کنند. واقعا شما نظرتان این است که یک ستون پنجم در جنبش دانشجویی حضور دارد؟ عوامل ساده لوح جنبش دانشجویی را به خشونت کشیدند؟ و یا این یک طرح بود از سوی کودتاگران؟

ج: ترکیبی از همه آنچه که شما بر شمردید در جریان بوده و هست. ببینید! از ۵-۶ ماه پیش مطبوعات جناح راست و ارتجاع شروع کردند به این تبلیغ که مصدق مسلمان نبوده و یک حرفی را هم از آیت الله خمینی درآورده و نقل می‌کردند که تأیید نامسلمانی مصدق است. با این تبلیغات زمینه‌ای را در میان توده مردم مذهبی و بویژه در میان روحانیون فراهم می‌کردند. در میان روحانیون هم این تبلیغات را به نقل از آیت الله خمینی دامن می‌زدند که مصدق به روحانیون سیلی زد. زمینه این تبلیغات هم این بود که گویا مصدق آیت الله کاشانی را از خود رانده بود و زمینه کنار گذاشتن روحانیون را فراهم ساخته و باعث کودتا شد. البته شما می‌دانید که این صرفاً یک تبلیغ است، زیرا آیت الله کاشانی و اطرافیانش مثل دارو دسته فدائیان اسلام و روحانیون بد نامی مانند "شمس قنات آبادی" که مظفریقانی از پشت صحنه هدایتشان می‌کرد خودشان زمینه ساز و تأیید کننده کودتا شدند. عده‌ای از روحانیون هم با مصدق و جنبش ملی تا پس از کودتا ماندند. الان هم عده کمی از آنها هنوز زنده و شاهدند. شجره این دسته از روحانیون هم اکنون به امثال یوسفی اشکوری و کنیور رسیده است. در حقیقت آیت الله کاشانی و امثال فلسفی واعظ بیش از مصدق در بدنام شدن روحانیون آن دوران نقش داشتند و بسیار هم مقصرتر از مصدق در امر تدارک و وقوع کودتا بودند.

بهرحال، از چند ماه پیش این تبلیغات را جناح راست و مخالفان جنبش مردم در دستور کار خودشان قرار دادند. همین نکته در اظهار نظره‌های آیت الله مهدوی کنی منعکس شد. می‌دانید که وی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری به بهانه جلوگیری از تکرار مشروطه به مخالفت با انتخاب خاتمی برخاست. تکرار مشروطه هم از نظر ایشان و هم از نظر کسانی که حالا مصدق سیزی را دامن می‌زنند و از طرف دیگر بصورت تقلبی آن را تشدید هم می‌کنند، همین است که مثلاً توطئه‌ای برای کنار زدن روحانیون در کار است. هرگز به این سؤال هم پاسخ نمی‌دهند که خوب اگر چنین توطئه‌ای در کار است، شما چرا خودتان عده‌ای از روحانیون را کنار می‌زنید و به زندان می‌اندازید؟ پس بحث بر سر اینست که می‌باید جنبش روحانیون مرتجع و وابسته به بازار را کنار بزنند، نه روحانیت را، و شما پیشدستی کرده‌اید و یورش به روحانیون طرفدار جنبش مردم را به زندان کشیده و کنار می‌زنید.

از طرف دیگر، برای هر نوع عمل کودتایی به اغفال افکار عمومی نیاز است. در گذشته و در حوادث زمینه ساز کودتای ۲۸ مرداد، همه اسباب این اغفال افکار عمومی فراهم بود و از حزب توده ایران هم یک لولو ساخته بودند و مدام این مزخرفات را سرهم بندی می‌کردند که اگر کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها سر کار بیایند زن‌ها و دخترها را اشتراکی می‌کنند، خانه‌ها را اشتراکی می‌کنند و دین و ایمان مردم را می‌گیرند.

این بار، و در تدارک کودتا علیه جنبش کنونی مردم ایران، همه آن ابزارهای تبلیغاتی کودتای ۲۸ مرداد را در اختیار دارند، الا حزب توده ایران که در صحنه نیست. بنابراین آنها دنبال یک جانشین گشتند و بهترین را همین مصدق و ملی گرائی یافتند، با این تبلیغ که ملی گرائی مخالف دین است. اما، این تبلیغات برای تکمیل توطئه‌ها کافی نبود. شروع کردند به ماجرا آفرینی در مراسمی که میلیون واقعی ایران در سالگردهای مربوط به مشروطه، مرگ مصدق و از این نوع برپا می‌کنند. نمونه این امر را در مراسم امسال ۱۴ اسفند در دهکده احمد آباد شاهد بودیم. عده‌ای را از قبل در اطراف محل با چوب و زنجیر و کابل مستقر کرده بودند و در داخل جمعیت هم عده‌ای با سر دادن شعارهای تند مصدقی زمینه یورش به این جمعیت و این مراسم را فراهم کردند. در حالیکه همین مراسم دو سال پیش با حضور امیرانظام برگزار شد و حادثه مهمی هم در آن روی نداد. اما این بار، این مراسم به خاک و خون کشیده شد. یعنی حادثه‌ای کوچکتر و یا شاید هم تمرینی برای آنچه که در همین تحصن اخیر دانشجویان اتفاق افتاد. به بهانه مقابله با مصدقی‌های باصطلاح بی‌دین، به این مراسم و مصدقی‌های نوظهوری که شعارهای تند طرفداری از مصدق سر می‌دادند جمله کردند، ولی هدفشان کشتن امثال مهندس سبحانی بود. بعد از این ماجرا، شروع کردند در تجمع‌های دانشجویی و بویژه تجمع‌های مربوط به

جنگ محمد خاتمی درآورده و قلع و قمع قطعی جنبش مردم را شروع کند، امکان یک سازش وسیع و عمیقاً ضد ملی، اما پنهانی با آمریکا را برای خود حفظ کند. در این ارتباط شما باید دو نکته را در نظر داشته باشید. اولاً آنها خوب می‌دانند که در صورت اجرای موفق یک کودتا، دولتی که تشکیل می‌دهند با نفرت عمیق توده مردم روبروست و از این نظر چاره‌ای جز سرسپردگی مطلق به آمریکا، برای جلب حمایت غرب و بویژه آمریکا نخواهند داشت؛ دومین نکته هم اینست که هر نوع کودتایی برای جلب نظر مردم و قانع سازی حداقل بخشی از مردم به ضرورت کودتا نیازمند است که پولی را به بازار ریخته و حداقل برای مدتی بحران اقتصادی را بصورت کاذب هم که شده کنترل کند و رنگ و روغنی به بازار مصرف بدهد. این آقایان در این تصورند که پس از کودتا خواهند توانست با تسلیم بلاشروط به آمریکا بخشی از پولی را که توسط آمریکا بلوکه شده پس خواهند گرفت و به بازار سرازیر خواهند کرد. حداقل، به این دو دلیل بارز آنها با همه توانشان می‌کوشند شانس برقراری مناسبات با آمریکا را برای خودشان نگهدارند و به همین دلیل بی‌وقفه علیه تلاش دولت خاتمی برای برقراری مناسبات عادی و علنی با جهان غرب و از جمله آمریکا کارشکنی می‌کنند. بنابراین، این کارشکنی نیز بخشی از توطئه علیه دولت است. یعنی باز هم همان تضاد شعار و عمل. یعنی شعار علیه آمریکا، اما عمل در خدمت آمریکا. به این ترتیب، می‌توان گفت که امثال عباس عسبی‌ها، نبوی‌ها، مجاهدین انقلاب اسلامی، امثال آقای خوینبی‌ها (که اخیراً مطبوعات طرفدار دولت وی را بسیار با احترام، جناب آیت الله... خطاب می‌کنند، و ما از او مخالف‌تر با آمریکا و امپریالیسم کسی را در ایران و در میان روحانیون نمی‌شناسیم) و بالاخره شخصی خاتمی و دولت او طرفدار مناسبات عادی، آشکار، علنی و در چارچوب منافع ملی ایران با غرب و از جمله با آمریکا هستند و بنظر ما شباهی که گهگاه در این عرصه از خودشان نشان می‌دهند نیز ناشی از تلاش برای خنثی سازی طرح توطئه آمیز مخالفان برای زدویند پنهان با آمریکا و جلب نظر آن برای کودتا در ایران است!

حالا سؤال اینست که آیا از بیرون چنین مناسبات و چنین عمل کودتایی را خواهند پذیرفت و آقایان به اهدافشان خواهند رسید؟

این باز می‌گردد به دو نکته مهم. ابتدا اینکه ممکن است این آقایان متر نکرده پاره کنند، که در این صورت همگان در برابر یک عمل انجام شده قرار خواهند گرفت. به همین دلیل هم شما شاهدید که انواع طرح‌ها و انواع حدس‌ها پیرامون یوگسلاوی شدن ایران وجود دارد. چرا که همه می‌دانند چنین کودتایی و اسماً ادامه مقاومت در برابر جنبش مردم و بحران عمومی که در ایران روز به روز بیشتر تشدید می‌شود جاده را برای جنگ‌های قومی و تکه تکه شدن ایران فراهم می‌سازد. دو حادثه مهم، یعنی انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات شوراهای نشان داد که ارتجاع مذهبی و متحدان بازاری آنها، یعنی سرمایه داری دلال و تاجر پیشه ایران که نقاب اسلام ناب محمدی هم بر صورت زده، با نفرت عمومی روبروست و دارای کسرتین پایگاه اجتماعی است. همین تحصن دانشجویی هم نشان داد که ظرفیت مقاومت جوانان در برابر جناح راست چقدر بالاست.

آقایان هر ارزیابی که دلشان بخواهد می‌توانند در باره این رویدادها کرده و در نشریات و صدا و سیما هم مرتب بگویند، اما این تفسیر و تعبیرها تغییرپذیری در واقعیت نمی‌دهد. واقعیتی که موسسات مهم استراتژیک اروپا و بویژه آمریکا آن را با دقت موشکافی می‌کنند و طرح‌های خود را برای دخالت در امور داخلی کشورها و از جمله ایران، از دل آن بیرون می‌آورند. بی‌پایگاہی و نفرت عمومی از ارتجاع مذهبی و سیستم دلالی اقتصاد حاکم نکته‌ای نیست که از نظر آنها پنهان بماند و یا تحت تأثیر ارزیابی‌هایی که از صدا و سیما تبلیغ می‌شود قرار بگیرند. بی‌پایگاہی این جریان امروز اظهر من الشمس است!

دومین نکته و پرسشی که باید برای آن پاسخی پیدا کرد آنست که غرب، یا بهتر است بگوییم آمریکا و اروپا بصورت متحد موافق جنگ داخلی در ایران هستند؟ تضادهای منافع اروپا و آمریکا در این ارتباط چه نقشی خواهد داشت؟ منطقه آشوب زده‌ای که ایران هم در آن واقع است، ظرفیت تحمل انفجاریک جنگ داخلی در ایران را دارد؟ چنین انفجاری، حداقل در حد یوگسلاوی قابل کنترل هست؟ به ترکیه و پاکستان و عراق و آذربایجان کشیده خواهد شد؟

اینها سؤالات مهمی است که در این ارتباط مطرح است. فعل و انفعالات، مناسبات و قراردادهای امنیتی-نظامی در منطقه و در اطراف ایران، حضور و حتی استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا، علاوه بر خلیج فارس در آذربایجان، کردستان عراق و شهرهای نزدیک ایران در کشور ترکیه، همگی حکایت از تدارک یافتن پاسخ برای این سؤالات دارد. در واقع مردم ایران، اکنون روی زمین نشسته‌اند، که ما نه تنها امپراتوریم، بلکه معتقدیم همه باید تلاش کنند این زمین‌ها کشف و خنثی شده و از آغاز یک جنگ داخلی در ایران جلوگیری شود.

دفتر تحکیم وحدت شعارهای مصدقی دادن، که نمونه اش در تجمع پارک لاله روی داد و به درگیری خونینی بین انصار حزب الله و دانشجویان ختم شد. همین کار را در تحصن اخیر دانشجویان هم کردند.

توطئه گران نمی توانستند بگویند امثال عباس عیدی مصدقی است و ضد دین. آنها نمی توانستند کسانی را که در مراحل مختلفی با آنها بوده اند، در جبهه بوده اند، در سپاه بوده اند، بازجو بوده اند، زندان بان بوده اند و خلاصه تا خیلی جاها با آنها بوده اند و امروز خط شان را جدا کرده و در کنار مردم از جنبش تحول طلبی حمایت می کنند، اینها را بگویند ضد دین هستند. مثلا بگویند اکبر گنجی ضد دین است، آیت الله اردبیلی ضد دین است، کدیور ضد دین است، حجابیان مصدقی و ضد دین است. به همین دلیل گوشه چشم را به کسان دیگری نشان دادند. با کسانی مخالفت نکردند که تازه مصدقی شده بودند و دو آتشه تر از امثال مهندس عزت الله سبحانی طرفدار مصدق و ملی گرایی شده و این علم را برداشته بودند. اگر مشوق و سازمانده مستقیم این جریان ها هم نبودند، حداقل با سکوت خودشان به این ماجرا پروبال دادند. به این ترتیب، تمام نشانه های تدارک آنچه که در جریان تحصن دانشجویان شاهدش بودیم، از قبل وجود داشت، فقط کافی بود با دقت مسائل و رویدادها را دنبال کرد تا این سر نخ ها را بدست آورد.

مثلا همین آقای ابطی، رئیس دفتر آقای خاصی، در یک مصاحبه، که ما هم بخشی از آن را در راه توده شماره ۸۵ چاپ کردیم با صراحت و با اشاره به حسین توطئه گفته بود: «مصدق، مثل آیت الله مطهری، مثل علی شریعتی، مثل آیت الله طالقانی، خیلی هم محترم، اما بحث و مشکل امروز ما مصدق نیست». ایشان با زبانی که یک مقام مسئول می تواند بکار بگیرد گفته بود که این یک حقه تازه است و نباید در دام آن افتاد. متأسفانه به این هشدار امثال ابطی هم نه در داخل کشور و نه در خارج کشور توجه نشد، در حالیکه بنظر ما امثال وی بی اطلاع حرف نمی زنند و می دانند در آن پشت ها، چه آشی را روحانیون مرتجع و غارتگران بازاری سر بار می گذارند!

به این ترتیب، می بینید که ارزیابی راه توده درست بود. توطئه کنندگان علیه جنبش مردم، مسئله مصدق و مصدقی ها و ملیون را تبدیل به محور کردند و به همین دلیل هم دیدید که بلافاصله پس از یورش به تحصن دانشگاه و فراهم ساختن آن تخریب و آتش سوزی چند ساعته در تهران، بلافاصله این آقای منوچهر محمدی را که این اواخر خیلی مصدقی دو آتشه شده بود، گرفتند و آوردند در تلویزیون تا مثلا بگویند شورش و بلای خیابانی کار مصدقی ها و ملیون بوده است.

پس: جالب است که من در سه شماره پیش راه توده خواننده بودم و حتی در یکی، دو نشریه داخل کشور خواندم که هشدار داده بودند، آقایانی با کت و شلوار خاکستری با شعارهای تحریک آمیز دارد جو را تخریب می کند و شما هم در یکی از شماره های راه توده نوشته بودید که با اسامی سازمانی متفاوت چنین می کند. واقعا به نظر شما آقای محمدی و یارانش و یا آقای طبرزدی ارتباطاتی داشتند و یا صادقانه و یا ساده لوحانه در این بازی افتادند؟

ج: ببینید! ما اطلاعاتی نداریم که بگوئیم فلان کس مامور بوده و یا نبوده، از عوامل خودشان بوده و یا نبوده. این اتهام سنگینی است و طرح آن هم تا اسناد مشخصی نباشد نه صلاح است و نه درست. زیر این بار نباید رفت. چه ما که در خارج از کشور هستیم و چه آنها که در داخل کشور هستند. ما اعتقاد داریم ارزیابی را از روی عملکردها باید دنبال کرد. مسئله این بود و ما هم نوشتیم و هشدار دادیم که این حرکت های تند و تحریک آمیز نادرست است و یک عده ای در این دام جلو افتاده اند. این آقایان هم ما نمی شناسیم. همانطور که خانم بنی یعقوب هم از روزنامه خرداد با آقای شهناز، که امیدوارم نام ایشان را درست گفته باشم، مصاحبه کرده و همین رادیو شما آن را پخش کرده بود، عنوان کرده بود، همین نکته مربوط به عملکرد ایشان را مطرح کرده و آن را به ضرر جنبش دانشجویی ارزیابی کرده بود. دوستان ما در امریکا، به ما اطلاع داده اند که همین آقای شهناز، خودش هم طی تفسیری گفته است که نباید تمام جنبش دانشجویی را در یک نفر خلاصه کرد. ما در کنار مطالبی که در راه توده، در این ارتباط منتشر کرده ایم، با این دو ارزیابی هم که از رادیو شما پخش شده موافقیم. ما اصلا نمی دانیم این آقای محمدی که یکباره سروکله اش پیدا شده کیست و آن ۱۵-۱۰ یا ۲۰ نفری هم که دوش جمع شده بودند کیستند. حالا ببینید! در حالیکه تشکل اساسی دانشجویی همان دفتر تحکیم وحدت است و همه نیروی ارتجاع برای زدن آن بسیج شده، یکباره همه تبلیغات برای مدتی رنت روی آقای محمدی که از ایشان رهبر جنبش دانشجویان ساخته شود. یعنی اصل ماجرا را که دفتر تحکیم وحدت است رها کرده و به فراموشی سپرده شد و رفتند دنبال آقای محمدی. چرا؟ ایشان هم هر جا بلندگوی رادیوها بدستش رسید علیه دفتر تحکیم وحدت تبلیغ کرد. حتی در مصاحبه با همین رادیو شما، دفتر تحکیم وحدتی ها را متهم به یورش به دانشجویان در جریان حمله نیروهای انتظامی و بسیج و انصار حزب الله به تحصن کرد. شما یکبار دیگر نواهای آخرین مصاحبه ایشان را گوش بدهید.

واقعا تعجب آور است. ایشان با اطمینان از حمله چماق بدستان دفتر تحکیم وحدت به جنبش دانشجویی سخن می گوید. در حالیکه می دانیم این یک دروغ بزرگ است و تمام این یورش در حقیقت هدفش متلاشی کردن دفتر تحکیم وحدت بود. این اظهارات، که ایشان با صدای گرفته و به قول خودش در حال فرار از پشت بام به پشت بام با رادیو شما مطرح کرده و پخش هم شده چه معنایی دارد؟ یا دروغ گوست، یا بی اطلاع، یا مفرض و یا هدف های مشخصی را دنبال می کرده است. متأسفانه به دلیل عدم اطلاع مهاجرت از عمق مسائل و عمق واقعه، همین تبلیغات نادرست از دهان آقای منوچهر محمدی در مهاجرت پخش شد و عملا یورش واقعی و اساسی به دفتر تحکیم وحدت در سایه قرار گرفت و این بهترین فرصت برای ارتجاع و مخالفان تحولات بود. همین آقای محمدی در آخرین مصاحبه اش بشدت علیه تلاش دفتر تحکیم وحدت برای تشکیل شورای رهبری تحصن با انتخاب دو نماینده از هر دانشگاه و جلوگیری از تظاهرات خیابانی و بیرون رفتن دانشجویان از دانشگاه مطالب بسیار تحریک آمیزی را مطرح کرده که از رادیو شما پخش شده است. ایشان، دفتر تحکیم وحدتی ها را متهم به کارشکنی، متهم به تفرقه افکنی، متهم به سازش با حکومت برای یورش به جنبش دانشجویان کرد. واقعا اینطور بود؟ حقیقت آن بود که آقای محمدی در آستانه دستگیری در مصاحبه با رادیو شما مطرح کرد؟

ما این اظهار نظرها، این تحلیل ها و این ارزیابی ها را از ایشان شنیدیم و دیده ایم و نظرمون را پیرامون عملکرد ایشان که حداقل نقش «پروکتور» را برعهده داشت بیان داشته ایم. شاید هم به قول خودش می خواسته با حمله به دفتر تحکیم وحدت برای خودش مصونیت حکومتی ایجاد کند. این نکته ایست که در سفری که به اروپا و امریکا کرده بود، پیش از بازگشت به ایران، در همین شهر فرانکفورت بعنوان یک باصطلاح شگرد بدیع عنوان کرده بود. گفته بود حکومت با ما، تا وقتی که به دفتر تحکیم وحدتی ها حمله می کنیم کاری ندارد و به همین دلیل می توانیم بی دردسر به داخل کشور برگردیم و بخاطر مصاحبه هائی که در خارج کردیم تحت پیگرد و بازداشت قرار نگیریم. واقعا، نام این عقل کل را چه باید گذاشت؟ ۲۴ ساعت بعد از آن گزارش های تند و شعارهای تندی که در آخرین مصاحبه اش با رادیو شما بیان کرد، رفت در تلویزیون، زیر عکس پسر شاه سابق نشست و آن حرف ها را زد و عملا کل جنبش دانشجویی را وابسته به خارج از کشور، ضد دین، حقوق بگیر خارج کشور، خط بگیر از خارج کشور معرفی کرد. ما امیدواریم از این پدیده یک درس گرفته شده باشد و از این پس، واقعیات همانگونه که هست در خارج کشور منعکس شود تا مهاجرین بدانند حقیقتا در داخل کشورشان چه می گذرد، تشکل های واقعی موجود کدام است، نیروها و توازن قوا کجاست، توطئه ها کدام است، نه آنکه ساخته و پرداخته های خودمان و آمال و آرزوهای خودمان را جانشین واقعیات کنیم و تحویل مردم بدهیم، چنانکه وقتی آوار فرود می آید همه خود را در مهاجرت غافلگیر شده احساس کنند. جنبش را خلاصه کنیم در یک فرد و هر روز گزارش عملیات انقلابی آقای منوچهر محمدی را پخش کنیم، که امروز این را گفت، فردا آن را گفت و آخرش هم تا بازداشت شد، رفت جلوی دوربین تلویزیون و چیزهای دیگری گفت. حرف ما در این ارتباط این است!

پس: روزنامه نشاط آقای شمس الواعظین هم در اولین واکنش نسبت به بیانیه وزارت اطلاعات و امنیت که مسئله منوچهر محمدی را پیش کشیده بود، نوشت که می خواهند با این جنجال و با طرح پرونده منوچهر محمدی، پرونده قتل ها و پرونده سعید امامی را در سایه قرار بدهند. شما هم چنین برداشتی دارید؟

ج: نه! ما چنین برداشتی نداریم، چون مسئله آقای منوچهر محمدی و پرونده او اصلا در سطح مقایسه با پرونده و ماجرای سعید امامی نیست. البته کل یورش به خوابگاه دانشجویان و حمله به تحصن و تسریع کودتا علیه دولت در ادامه و در ارتباط با پرونده قتل ها و رسیدگی به آن هست. پرونده سعید امامی، فقط پرونده جاسوسی ایشان نیست، این پرونده ۲۰ سال جنایت است که تازه یک صفحه آن را ورق زده اند. این فقط جوبی است که در لانه مار کرده اند و این همه مقاومت و حادثه بدنبال خود آورده است. این آقای سعید امامی امروز که سروکله اش پیدا نشده، ایشان با نام های مستعار مختلف در بازجویی ها، شکنجه ها، کشتارها و انواع جنایات و بعد هم به قول خود آقایان حکومتی در انواع شبکه های جاسوسی بین المللی سرش بند بوده است. و این تازه یک حلقه از رشته حلقه های بهم پیوسته این مسائل در جمهوری اسلامی است. همین آقایان مستعار «برادر مجتبی» و «برادر موسی» در زندان اوین در اعمال انواع شکنجه ها و بازجویی ها در کنار اسدا الله لاجوردی و علیه سید مهدی هاشمی در پرونده ای که برای آیت الله منتظری ساختند شرکت داشته، در بازجویی از رهبران حزب توده ایران شرکت داشته، سازمانده شوای تلویزیون مدار بسته زندان اوین بوده، سعیدی سیرجانی را زیر بازجویی کشته، اتیوس نویسنده گان را می خواسته به دره بیندازد. قتل های سیاسی حکومتی سال گذشته آخرین شاهکار ایشان بوده و یقین داشته باشید که طراح دستگیری امثال کدیور هم بوده، همانطور که نویسندگان و طراح انتشار انواع بولتن های محرمانه و ساختگی بوده و تیم نویسندگان

مستقر در کیهان تهران هم در خدمتش بوده‌اند. این آقا اینست. چطور ممکن است مصاحبه‌های منوچهر محمدی بتواند پرونده سعید امامی را تحت تاثیر قرار بدهد و به حاشیه برسد؟

ضمنا، به اطلاع شما برسانم که یک نشریه‌ای در ایران منتشر می‌شود بنام "پیام امروز" این نشریه زیاد مشهور نیست، اما گزارش‌های مستند و قابل توجهی را منتشر می‌کند. از جمله در آخرین شماره‌اش گزارشی دارد در باره همین حاج آقا سعید امامی. بسیار خواندنی است و راه توده نیز خلاصه‌ای از آن را در شماره ۸۶ منتشر کرده‌است. در این گزارش شما با گوشه‌های ناشناخته‌ای از فعالیت‌های سعید امامی آشنا می‌شوید که حتماً برایتان تازگی دارد. من پیشنهاد می‌کنم این مجله و این گزارش را تهیه کنید و حداقل بخش‌هایی از آن را برای شنوندگانتان بخوانید. واقعا پرونده سعید امامی و نفوذ عوامل جاسوسی تا مغز استخوان جمهوری اسلامی دنبال کردنی است.

س: این ماهنامه را اتفاقاً من می‌شناسم و با سردبیر آن نیز آشنائی دارم. آقای عمید نائینی، سردبیر این نشریه‌است و از دوستان خود من هم هست. حق با شماست مجله جالبی است و گزارش‌های جالبی را منتشر می‌کند.

ج: بله. در همین گزارشی که برایتان گفتم، برای اولین بار فاش می‌شود که سعید امامی بازجوی سعیدی سیرجانی بوده، نویسنده‌گان سرشناس ایران را با چشم بند به وزارت اطلاعات می‌برده و آنها را تهدید به قتل می‌کرده‌است. جالب است که برای اولین بار فاش می‌شود که ماجرای بازداشت فرج سرکوهی در فرودگاه مهرآباد و سپس آن صحنه‌هایی که در فرودگاه مهرآباد با وی سازمان داده شد، همگی زیر نظر سعید امامی انجام شده بود و باز جالب‌تر اینکه، یگانه نویسنده‌ای که هنگام بازجویی و جلسه اجباری نویسندگان با سعید امامی حق داشته‌است چشم بند خود را باز کند و چشم در چشم سعید امامی بلوزد، فرج سرکوهی بوده‌است. البته ما خیلی متعجبیم که چرا آقای فرج سرکوهی در این چند ماه که مسئله سعید امامی مطرح بوده، هیچ وقت درباره وی اظهار نظری نکرده و درباره شناختی که از سعید امامی داشته چیزی نگفته‌است. حتی موقعی که مسئله عکس او مطرح بود و هیچکس این عکس را در اختیار نداشت، وی می‌توانست آن را برای یک نقاش حرفه‌ای ترسیم کند تا طرح صورت سعید امامی تهیه شود، اما ایشان هیچکس از این کارها را نکرد! باز هم توصیه می‌کنم که این گزارش را به نقل از نشریه "پیام امروز" برای شنوندگانتان بخوانید تا در جریان بخش اندکی از نقش سعید امامی و پرونده قتل‌ها قرار گیرند.

می‌خواستم بگویم که ماجرای منوچهر محمدی و شوهانی که حالا با شرکت او از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش می‌شود، هرگز نمی‌تواند پرونده قتل‌ها و سعید امامی را در حاشیه ببرد. ماجرای منوچهر محمدی را ما یک عملیات پروکاتوری می‌دانیم. ماجرائی که شاید با استفاده از جاه طلبی، سادگی و ساده لوحی این آقا ترتیب داده شده‌است. اتفاقاً روزنامه نشاط هم همین اشاره را با لفظ تندتر و شاید هم بی‌ادبانه‌تری درباره منوچهر محمدی دارد. شما نگاه کنید! این آقا فیلم و عکس مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایی که در آمریکا کرده، برداشته با خودش برده به ایران و حالا در اختیار وزارت اطلاعات است و تلویزیون این عکس‌ها و فیلم که خانم‌ها و آقایانی هم در آن شرکت داشته‌اند به نمایش می‌گذارد. اسم این عمل را واقعا چه می‌شود گذاشت؟ هیچ آدم عاقلی این عمل را می‌کند؟ حالا اگر هیچ حساب و کتاب دیگری هم در کار نبوده باشد، حداقلش ساده لوحی نیست؟ بهرحال فکر نمی‌کنم ضرورت داشته باشد حالا این مسئله را اینقدر هم مهم تلقی کنیم و وارد جزئیاتش بشویم.

س: فوق‌العاده‌است. فقط به یک نکته می‌خواهم اشاره کنم و بعد برویم بر سر طرح شکست خورده کودتا. شما نگران وضع آقای امیرانتظام هستید؟ و بعد هم برویم بر سر این طرح کودتا.

ج: در مورد ایشان فقط ما تصور می‌کنیم، در جریان اوج آدم‌ربایی‌ها و قتل‌های سیاسی اگر ایشان بیرون بود، خطر بیشتر تهدیدش می‌کرد تا اینکه در زندان است. بهر حال حکومت مسئول مستقیم حفظ امنیت جانی وی است و هر بلایی که بر سرش در زندان بیاید، حتی اگر مرگ طبیعی هم به سراغ او بیاید مردم و جامعه جهانی آن را قتل در زندان تلقی خواهند کرد.

اما در مورد کودتا. ببینید آقای خدابخشان! وقتی حکومتی و یا بخشی از یک جریان حکومتی با تمام نیرو به میدان می‌آید و موفق نمی‌شود، این جریان دیگر دستش را برای همگان باز کرده و همه را هوشیارتر از گذشته و قطعاً مقاوم‌تر از گذشته می‌کند. البته ممکن است باز هم دست به عملیاتی بزنند، روزنامه‌های دیگری را هم مثل سلام ببندند اما اینها دودی را از آنها دوا نخواهد کرد و حریف جنبش هم نخواهند شد. دلیل اینکه باید منتظر ماجراجویی‌های دیگر هم بود اینست که ما نشانه‌ای در آن طرف نمی‌بینیم که واقعیت جنبش و بحران عمومی جامعه را درک

کرده باشند. اینها دارند نشان می‌دهند که فاقد هنر عقب نشینی‌اند. همین انتخاب مجدد آقای کنی به دبیرکلی روحانیت مبارز و اظهاراتی که ایشان در آستانه رسیدن به این سمت و یا پس از آن درباره آزادی‌ها کرده نشان دهنده همین کند ذهنی در درک واقعیات جامعه نیست. البته، شاید در جمع روحانیت مبارز، ایشان یگانه فرد سیاسی باشد و بقول معروف در شهر کورها، آدم یک چشم پادشاه است. ما امیدواریم، نظرم‌ان درست نباشد و واقع بینی، حتی در میان این دسته از روحانیون نیز جای خود را باز کند و مملکت از مهلکه یک جنگ خانگی و مذهبی نجات پیدا کند. ببینیم آقای کنی در بازگشت دوباره‌اش به دبیرکلی روحانیت مبارز چه خواهد کرد. حسابش را از مولفه اسلامی و مافیای بازار جدا خواهد کرد؟ و یا باز هم بر طبل خطر تکرار مشروطه خواهد کوبید و همان حرف‌های گذشته را تکرار خواهد کرد. اگر اینطور باشد، در واقع همان نقشی را ایشان برعهده گرفته و همانگونه و شاید هم به همان دلالی به صحنه بازگشته که مهندس شریف امامی نخست وزیری را در سال انقلاب برعهده گرفت و به صحنه بازگشت!

س: حالا که بحث آیت الله کنی پیش آمد، می‌خواستم بدانم شما همچنان و بعد از حوادثی که پیش آمد، هنوز اعتقاد دارید که یک طرح کودتائی شبیه ۲۸ مرداد در تهران به اجرا گذاشته شده بود و یا آنچه که اتفاق افتاد فقط یک هشدار بود به آقای خاتمی از جانب طبسی‌ها، کنی‌ها و بقیه همفکران و متحدان آنها؟

ج: ابتدا به اطلاع شما برسانم که شورای امنیت ملی یک مصوبه دارد که بر اساس این مصوبه، هرگاه تهران حالت فوق‌العاده به خود بگیرد از نظر امنیتی، اداره شهر و حفظ امنیت شهر به سپاه پاسداران سپرده می‌شود.

تا آنجا که ما اطلاع داریم، در آن سه روز اول تحصن دانشجویان که بعد از شبیخون به خوابگاه دانشجویان پیش آمد، در این شورا بحث جدی این بوده‌است که فوق‌العاده بودن شرایط اعلام شود تا سپاه کنترل همه جانبه تهران را بدست بگیرد. یعنی به همان هدفی برسند که در ابتدا و با حمله به کوی دانشگاه دنبال آن بودند و اساساً با همین انگیزه هم به خوابگاه حمله کرده بودند.

تا آنجا که گفته می‌شود و اطلاع در دست است، در این سه روز آقای خاتمی زیر این بار نرفته و گفته‌است که این یک تحصن مسالمت آمیز است و امنیت کشور در خطر نیست. دانشجویان خواست‌هایی دارند که باید مورد رسیدگی قرار بگیرد.

حتی مرور رویدادهای آن سه روز اول، کاملاً نشان می‌دهد که شعارهای تند و تشویق به ماجراجویی‌ها و تظاهرات خیابانی از ابتدا در تحصن دانشجویان دیده نمی‌شد، اما بتدریج این شعارها و تشویق به خروج از دانشگاه شروع شد. ما در اطلاعیه خودمان هم نوشتیم که گروه افرادی که ریش خودشان را تازه تراشیده‌اند و پیراهن‌های سفید پوشیده‌اند تا شکل دانشجو داشته باشند از ماشین نیروهای انتظامی و امنیتی در اطراف دانشگاه پیاده شده و به جمع تحصن کنندگان می‌پیوندند. بنظر ما این افراد نقش مهمی در تشویق به تظاهرات خیابانی، شعارهای تند و ماجراجویانه و سرانجام هم در ماجراجویی‌های خیابانی داشتند. یعنی فراهم کردن زمینه همان خواستی که در شورای امنیت مطرح بود؛ یعنی اعلام حالت فوق‌العاده و سپردن امور به دست سپاه پاسداران. یعنی برکناری عملی دولت و رفتن به سوی یک حکومت نظامی و فرمانداری نظامی. فرماندهانی هم که این شورا را تشکیل می‌دادند قطعاً تعدادیشان همانهایی بودند که نامه به خاتمی نوشته و به وی هشدار داده بودند. که البته این نامه را هم خودشان نوشته بودند، بلکه به خواست آیت الله محمدی کرمانی، نایب رئیس مجلس و نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران و قلم حسین شریعتداری، سرپرست کیهان نوشته شده بود و تصمیمی بود که در ستاد کودتا گرفته شده بود.

شما حتماً اطلاع دارید که در دو روز گذشته دفتر تحکیم وحدت یک کنگره سراسری برگزار کرد و چهار اتوبوس از شهرستان‌ها نمایندگان آنها را برای این منظور به تهران آورد. این کنگره نیمه علنی، نیمه مخفی برگزار شد. این کنگره قطعنامه‌ای دارد که در یک بند آن با صراحت آمده‌است، که تهران را همان‌هایی به آتش کشیدند که به کوی دانشگاه و به خوابگاه دانشجویان حمله کرده بودند. همین دانشجویان اعلام کرده و در نشریات داخل کشور هم منتشر شده که ۷ نفر از حمله کنندگان به کوی دانشگاه و حتی چند نفر از کسانی که شعارهای تند و تحریک آمیز می‌داده‌اند را دستگیر کرده و تحویل نیروهای انتظامی داده‌اند. از جیب این افراد کپسول گاز اشک آور و چاقو بیرون آورده‌اند، اما هیچ واکنشی مقامات قضائی و انتظامی درباره این اخبار از خودشان نشان نمی‌دهند. بنابراین مسائل پنهان نبوده و افشای آنها شروع شده‌است. بنابراین، موتور شورش این عوامل برده‌اند، حالا بعید نیست و حتماً هم غذای از دانشجویان خشمگین و هیجان زده هم به خیابان‌ها سرازیر شده‌اند و حتی چند حلقه لاستیک را هم برای خنثی کردن گاز اشک آور آتش زده‌اند، اما مخرسین واقعی کیوسک‌های تلفن، حمله کنندگان به مغازه‌ها و سردهندگان شعارهایی که حتی تکرار و ذکر آنها را در شان برنامه شما و خودم

را در همین انتخاب اخیر دبیر کل برای روحانیت مبارز دیدیم. من باز هم به شما توصیه می‌کنم آن نامه رسیده را در شماره ۸۵ راه توده برای شنوندگان بخوانید. ما باید از جهات مختلف با بحران همه جانبه جمهوری اسلامی آشنا شویم تا بتوانیم نه تنها اوضاع را ارزیابی دقیق بکنیم، بلکه بر حوادث با موضع گیری‌های آگاهانه و واقع بینانه خودمان تاثیر بگذاریم.

س: شما می‌دانید که یک تری در سال‌های اخیر مطرح بوده است و آن این که ارتش شاه با اعلام بی‌طرفی، در واقع شکست خودش را از پیش تضمین کرد. حالا، سپاه پاسداران که خود را یک نیروی نظامی-مردمی می‌داند با چه بهانه‌ای در صحنه حاضر می‌شود و جلوی مردم می‌ایستد؟ آیا آنها می‌خواهند ادای ژنرال‌های پاکستان را در بیاورند و یا به همان بهانه‌هایی متوسل شوند که ارتش ترکیه متوسل می‌شود و مثلاً برای حفظ امنیت و دفاع از دموکراسی کودتا می‌کند. آیا سپاه پاسداران می‌تواند افکار عمومی جهانی و افکار عمومی ایران را به سود دخالت در امور سیاسی ایران جلب کند؟

ج: ما پیش از آنکه به افکار عمومی جهانی بیاندیشیم، باید افکار عمومی خود مردم ایران را در نظر بگیریم. افکار عمومی ایران، سپاه پاسداران را هنوز یک ارتش ضد ملی نمی‌شناسد، آن را نیروی نظامی می‌شناسد که بدنه آن با مردم پیوند دارد. این نکته‌ایست که شما هم بدترستی اشاره کردید. واقعا سپاهی که می‌گوید من نیروی نظامی مردمی هستم با افکار عمومی مردم چه می‌خواهد بکند؟ حتی همین نیروی بسیج هم این مشکل را دارد، زیرا یک سرش در محلات به مردم وصل است، حالا بگذاریم از اینکه فساد در همین بسیج محلات هم خودش بیداد می‌کند و پایگاه مردمی آن بسیار ضربه دیده، اگر نگوئیم از بین رفته!

اما برویم بر سر موضوع و عملکرد فرماندهان سپاه و نه بدنه سپاه، چون این بدنه با آن سر اکنون همخوانی ندارد و یکی از دلایل عدم موفقیت کودتا و ترس از کودتا هم همین است. یعنی رویارویی بدنه سپاه با فرماندهان آن. شما می‌دانید و در مطبوعات داخل کشور هم اشاره شده است، که بیش از ۷۰ درصد همین سپاه پاسداران در انتخابات دوم خرداد به آقای خامنه‌ای رای داده است. وقتی بسیج و سپاه را سعی می‌کنند در کنار هم وارد میدان کنند، یکی از دلالت‌های همین ترس از بدنه سپاه است و داشتن یک نیروی دیگر برای مقابله با این بدنه!

اما این سر، که به نظر ما در دریای فساد حاکم و جاری در جمهوری اسلامی غرق شده، از سال، تصور می‌کنم ۱۳۶۹ و یا ۱۳۷۱ مستقیماً و رسماً در کار تجارت آلوده شده است. این آلودگی را مولفه اسلامی و بازاری‌ها بوجود آوردند تا این فرماندهان را در کنار خود حفظ کنند و آن را حافظ منافع غارتگرانه خودشان بسازند. نظیر همان کاری که در پاکستان شده است و ژنرال‌ها سرمایه داران و زمینداران بزرگ هم هستند. بعد از فوت آیت الله خمینی، برای این فرماندهان یک شرکت سهامی درست کردند بنام "پیشگامان سازندگی"، اما کار این شرکت سازندگی نبود و نیست، بلکه تجارت است. در حقیقت آنها "پسگامان" تجارت بودند که سران بازار و سرمایه داری تجاری ایران دم آنها را به دم خودش گره زدند تا حاکمیت خودشان را به زور سرنیزه هم که شده حفظ کنند. یعنی از خان یغمائی که گسترده بودند، لقمه کوچکی را هم جلوی این فرماندهان انداختند و باصطلاح پادشاه جنگ را بهشان دادند. این را بدنه این سپاه هم می‌داند و به دشواری می‌توان باور کرد که آنها دنبال یک مشت فرمانده تاجر پیشه راه بیافتند. باز هم تکرار می‌کنم که این بسیج را با اطلاع از همین نقطه ضعف مدام تقویت می‌کنند. البته، همه فرماندهان عضو این شرکت سهامی نیستند و قطعاً عده‌ای سرشان بی‌کلاه مانده است. خبر تاسیس این شرکت با کمک مالی حساب بانکی رهبر همان موقع هم بصورت بسیار کم رنگ در برخی مطبوعات داخل کشور منتشر شد و ما هم در راه توده منتشر کردیم و بارها نیز آن را در تفسیر و تحلیل‌های خودمان ذکر کرده‌ایم. این شرکت، که قطعاً فقط یک نمونه از این آلودگی فرماندهان سپاه است، با تاکید بر موافقت مقام رهبری با تاسیس آن، راه افتاد و معلوم نیست در این سال‌ها چه کرده و کارش تا کجاها رسیده است. بهانه اولیه، البته آن بود که این شرکت برای سازندگی مناطق جنگ زده فعال خواهد شد. در ابتدا از آن پول‌هایی که دولت هاشمی رفسنجانی از بانک جهانی و صندوق بین المللی قرض گرفته و به جیب تجار و دلال‌ها و بازاری‌ها ریخته بود، بخشی هم از طریق این شرکت و شرکت‌های مشابه آن به جیب این فرماندهان ریخته شد. حتی وزارت اطلاعات و امنیت هم در این شرکت و شرکت‌های مشابه فعالیت دارد و تجارت و دلالی یکی از عرصه‌های فعالیتش است. این امر در همین مجلس و در جریان قتل‌های سیاسی-حکومتی مطرح شد، اما خیلی زود سروسو صدایش را خوابانند.

بنابراین ورود این فرماندهان به صحنه سیاسی و همراهی با طرح‌های کودتائی مولفه و بازار و ارتجاع مذهبی، در حقیقت دفاع از منافع است که دارند و پولی است که در این سال‌ها، از راه تجارت و در ائتلاف با بازاری‌ها پارو کوبه‌اند. این را بدنه سپاه می‌داند و حداقل به همین دلیل هم که شده با تحولات موافق است.

نمی‌دانم، اینها همه کار همانهایی بوده که به صفوف متحصنین نفوذ کرده بودند و بعد هم در خیابان‌ها به دوستان انصار حزب الله و بسیجی خود پیوسته و با چوب‌های یکدست و متحد الشکل به جان دانشجویان افتادند.

کدام دانشجویی می‌خواسته و یا می‌خواهد سینما را آتش بزند؟ کدام دانشجویی می‌خواسته روزنامه‌ها را آتش بزند؟ دانشجویی می‌رود روزنامه صبح امروز را آتش بزند؟ شما می‌دانید که هنوز در اطراف این روزنامه‌ها کیسه‌های شن وجود دارد، مثل سنگر محافظ، چون برخی از گردانندگان این روزنامه‌ها می‌دانسته‌اند طرح حمله به آنها وجود دارد! می‌دانسته‌اند که پس از حمله به روزنامه‌ها می‌خواهند اعلام کنند خشم دانشجویان علیه کیهان، دامن مثلاً صبح امروز و خرداد و نشاط را هم گرفت! یعنی مثلاً بدست دانشجویان همان کاری را بکنند که الان مدت‌هاست می‌خواهند علیه این روزنامه‌ها کرده و آنها را تعطیل کنند و چند نفری از مسئولین این روزنامه‌ها را هم اگر بتوانند در همین بلوا از بین ببرند. و لایذ فردای شورش و امنیتی که سپاه برقرار کرده اعلام کنند مثلاً عبداً لله نوری زیر دست و پا له شد! مگر یادتان نیست که به داخل همین روزنامه خرداد، آقایان محفلی‌ها و دوستان سعیدامامی‌ها و انصار حزب الله بمب انداختند و قسمتی از ساختمان آن را به آتش کشیدند و تخریب کردند؟ یا اینکه بازار را آتش بزنند! بازار را خودشان می‌خواستند به آتش بکشند تا روز بعدش نیروی تظاهر کننده علیه دانشجویان را بتوانند فراهم کنند و حمایت آنها را از برقراری حالت فوق‌العاده در کشور بگیرند!

بنابراین نپذیریم که دانشجویان شورش کردند و در شورش‌ها و تخریب‌ها سهم داشتند. این درست است که در مرحله اول توانستند بخشی از دانشجویان را با خودشان همراه کنند و از دانشگاه به خیابان بکشند، اما بلافاصله خودشان برای تخریب دست به کار شدند و برای این کار آموزش هم دیده بودند. اتفاقاً بلافاصله همین دانشجویان را هم در مرحله اول زدند و دستگیر کردند، چون در کنار دستشان بودند و شناسائی هم شده بودند.

به موجب این اطلاعات و بررسی حوادثی که روی داد، آنچه که در جریان حمله به کوی دانشگاه و شورش‌های خیابانی انجام شد، یک طرح کودتائی، شبیه کودتای ۲۸ مرداد بود که گام به گام به اجرا گذاشته شد، اما نتوانست موفق شود.

س: شما در یکی از مطالب شماره ۸۶ راه توده نوشته‌اید که قصد داشتند پس از اعلام حالت فوق‌العاده، انتخابات مجلس را برای شش ماه به تعویق بیندازند. فکر می‌کنید، این زمان را برای قلع و قمع و پاکسازی و دستگیری‌ها احتیاج داشتند تا بعد با خیال راحت یک انتخاباتی را سرهم بندی کنند؟

ج: بله، قطعاً! آنها به این فرصت احتیاج داشتند تا به بهانه حفظ امنیت عمومی و سپرده شدن کشور بدست نیروهای انتظامی، سپاه و دادگاه‌های ویژه، اولاً جلوی پخش اخبار را بگیرند، چند روزنامه‌ای را تعطیل کنند و دادگاه‌هایی را برای محاکمه‌های سریع تشکیل بدهند. بعد از شش ماه هم، حالا می‌توانستند دبه درآورند که از حالت فوق‌العاده بیرون بیاییم یا نه و اساساً انتخاباتی لازم هست؟

س: در همین ۶ ماه، این فرصت هم فراهم نمی‌شد که آیت الله یزدی سرچایش بماند و از قوه قضائیه نرود؟

ج: این هم یکی از نکات بود. شما می‌دانید که ایشان با یک اکثریت شکننده به دبیرکلی روحانیت مبارز انتخاب شده بود، اما با اعتراض‌های جدی روبرو شد و دو جناح حاضر در روحانیت مبارز با هم تفاهم کردند و رفتند آقای کنی آوردند به جای آیت الله یزدی. در نتیجه ایشان فکر کرده بود پس از رفتن از قوه قضائیه، در راس یک تشکیلات پر قدرت دیگر قرار خواهد گرفت و به فعالیت‌های مخربش علیه جنبش مردم ادامه خواهد داد. خدا حافظی‌هایش را هم کرده بود. بعد از عدم تثبیت این انتخاب و تفاهم دو جناح بر سر دبیرکلی مهدوی کنی، ایشان بار دیگر تنور قوه قضائیه را گرم کرد و در همین حوادث دانشگاهی هم قطعاً نقش مهمی داشته است و فراوانش کرد که خدا حافظی کرده و باید برود. اما در همین واکنشی که یزدی از ابطال انتخابش به دبیرکلی و آملین مهدوی کنی بر سر روحانیت مبارز، یک نکته مهم دیگری هم وجود دارد و آن بحرانی است که در روحانیت مبارز و باصطلاح روحانیون سنتی ایران وجود دارد و به این شکل بروز کرده است.

ما در شماره ۸۵ راه توده نامه‌ای را از منابع مطلع داخل کشور چاپ کرده‌ایم. این نامه در صفحه ۵ این شماره چاپ شده است. من به شما توصیه می‌کنم آن را یکبار دیگر مرور کنید و در صورت امکان شنوندگان را هم در جریان آن بگذارید. این نامه در فشرده‌ترین جملات، حاصل کنکاش و دقت نظر یکی از مطلع‌ترین محققین داخل کشور است و در آن به بحران در میان روحانیون شیعه، دلایل تمرکز شیعه در ایران و از همه مهم‌تر، نگرانی روحانیون حوزه‌ها درباره کوچ مرکزیت شیعه از ایران است. یعنی همان نکته مهمی که بصورت نگرانی از عملکرد روحانیون فعلی حاکم، از سوی امثال آیت الله منتظری و اردبیلی و صناعی به اشکال مختلف مطرح می‌شود. بنابراین، بحران بسیار جدی در خود روحانیت وجود دارد که بازتابش

پیشبار حوادث بروند و یا حدس بزنند و یا یک نقش هدایتگری را بتوانند داشته باشند.

در ارتباط با همین تحصن، دقیقاً این مسئله مشخص بود. یعنی اپوزیسیون نتوانست و یا نخواست -از چپ تا راست- در آن روزهای اوج تحصن یک رهنمود مشخصی بدهد و یا یک توصیه معینی به جنبش بکند، زبان مشترکی پیدا بکند و حرفی بزند که حالا ممکن است آن حرف چندان هم در آن لحظات هیجانی تأثیر گذار نباشد و یا به آن توجه نشود و یا پذیرفته نشود، اما در دراز مدت، بعد از مدتی که گذشته ببیند درست می گفت آن جریان و باید این کار را می کردیم. شما ببینید! در طول این تحصن هرگز وجود ندارد جمله ای، بیانیه ای، سرمقاله ای، مصاحبه ای و یا حتی سئوالی و پرسشی توسط مصاحبه کنندگان در این ارتباط مطرح نمی شود با افرادی که با آنها در داخل کشور تماس گرفته می شود و یا برای آنها پیام داده می شود، که حالا می شود زیاد هم توقع نداشت. آن چیزی که بدست آمده بگیرد، تثبیتش کنید و بعد یک گام دیگر بردارید. این نیست که ما هیچ نوع سازشی نمی کنیم، سازش خودش یک تاکتیک در مبارزه است، در شناخت توازن نیروهاست. این نیست که اگر هرچیز را دادند، ما چیز دیگری را مطرح کنیم. این رسم مبارزه و تحصن و مبارزه نیست، گام به گام باید پیش رفت. هیچکس چنین کاری را نکرد. همه فکر کردند یک موج بزرگ انقلابی راه افتاده و اگر کسی با این موج حرکت نکند از انقلاب عقب می افتد و متهم به غیر انقلابی بودن می شود! همه فکر کردند هیزمی باید در این تنور داغ بیاندازند. شما در مطبوعات خیلی مدعی درک انقلابی و علمی، می بینید که نوشتند، دیگه بادیانها را بکشید!

این یک وضعی بود که همه ما شاهدش بودیم. خب، توازن نیروها، میزان سازمانیابی جنبش و تجربه هر دو سوی جنبش و ضد جنبش مسیر دیگری را جدا از آرزوها و پیش بینی ها در برابر همه قرار داد. حالا شما می بینید که بعد از شورش خیابانی که درست شد و بعد از تخریب ها و بگروبیندها، تحلیلگران حالا دوباره یکی یکی وارد صحنه شده اند. که بله، آن روزها باید اینطوری می شد! اگر آطور شده بود، اینطوری می شد و از همین پس دآوری ها، همه اش درباره گذشته است، هیچ وقت در لحظه، ما در این سالها شاهد یک تحرک مثبت و هماهنگ با جنبش از سوی اپوزیسیون نبودیم. آنجا که در گذشته خیلی آوانگارد و پیشگام شدند، فرمان "تحریم انتخابات" را صادر کردند، که دیدیم چقدر این توصیه و فرمان بی زمینه بود و از سوی دهها میلیون مردم ایران خلاف آن عمل شد و آقای خامنه ای درون آن درآمد.

س نظر این بود، تحلیل این بود از سوی پاره ای شخصیت های خارج از کشور که ما اگر در کار داخل کشور دخالت کنیم، زمینه تبلیغاتی را برای رژیم فراهم می کنیم که بگوید این جنبش به خارج از کشور وصل است. ج: اجازه بدهید، ما این را یک راه فرار و توجیه بی عملی ارزیابی کنیم. خودمانیم. اگر اپوزیسیون خارج از کشور به جنبش دانشجویی در آن روزها توصیه می کرد که ماجراجویی نکنید، به خیابان نیاید، در دانشگاه بنایید، در هیچ نوع عملیات شورش شرکت نکنید، در مذاکرات با حکومت به تفاهم برسید، یک چنین توصیه هایی به رژیم امکان ضد تبلیغ علیه جنبش می داد؟ حکومت می توانست بگوید این توصیه ها غیر ملی و ضد ملی است؟ و یا جنبش دانشجویی چرا به این توصیه های منطقی توجه کرده است؟ روزنامه رسالت فردای این توصیه ها می توانست بنویسد که جنبش دانشجویی به خارج از کشور وصل است، زیرا خارج نشینان توصیه به قانون و مسالمت کرده اند؟ این که به ضرر آنها و به سود اپوزیسیون خارج از کشور و داخل کشور تمام می شد!

خودمان را نباید فریب بدهیم. رژیم، اتفاقاً برعکس این توصیه ها را نیاز داشت و تا حدودی هم روزنامه های دست راستی موفق شد از این بی تحرکی و هیجان زدگی اپوزیسیون خارج از کشور بهره برداری هم بکند. این مسئله آقای محمدی که حالا مطرح است، درست از همین زاویه توانستند مسئله را بزرگ کنند و به مردم بگویند، این آتش را اینطوری در مملکت راه انداختند. در حالیکه واقعیت هم نداشت و خودشان این تخریب ها را بوجود آوردند، اما از عملکردها و شعارها و مصاحبه های امثال وی توانستند این بهره برداری را بکنند. پس می بینید که تبلیغات شورش و تخریب را می خواهند به حساب اپوزیسیون بگذارند، نه توصیه به حرکت مسالمت آمیز را.

بنظر من، آنچه که اپوزیسیون در این ماجرا از خودش نشان داد، روی دیگری از همان سیاست تحریم انتخابات بود. سیاست عدم قبول جنبش مردم و ظرفیت و خواست های آن. نباید سعی کرد خواست ها و شعارهای مهاجرت را بجای خواست ها و شعارهای جنبش گذاشت و یا اگر یک بخشی از دانشجویان یک شعارهایی را درست و یا غلط دادند و حتی عوامل نفوذی در

حرف جدی را باید جدی زد. ما می گوئیم علیرغم همه سخنرانی ها و تهدیدهای فرماندهان سپاه و شخص آیت الله محمدی کرمانی، که فتوای اصالح بودن ناطق نوری را صادر کرده بود، بدنه سپاه به اصلحی که خود تشخیص داده بود رای داد نه به ناطق نوری.

همین است که آن نامه فرماندهان سپاه، پیش از همه با واکنش در بدنه سپاه روبرو شده است. این نکته است که در مصاحبه همین آقای محسن رضائی، فرمانده سابق سپاه و دبیرتشخیص مصلحت نظام هم منعکس است. سخنرانی و عقب نشینی فرمانده سپاه و اعلام حمایتش از نهاد ریاست جمهوری و در باره این نامه، ناشی از همین نکته است. حتی کار به جایی رسیده که حالا دیگر کی بود؟ کی بود؟ راه انداخته اند. یکی می گوید من نمی دانستم مضمونش چیست، دیگری می گوید من امضاء نکرده بودم، یکی دیگر ابراز پشیمانی می کند و حالا هم در آورده اند که اصلاً نامه مهر و امضای سپاه نداشته! لابد پس فردا هم خواهند گفت اصل آن جعلی بوده است. نکته جالب دیگری که در این ماجرا نهفته است، میزان قدرت و اختیارات و باصلاح اشراف رهبر و مثلاً ولی فقیه بر نیروهای نظامی است. این ماجرا نشان داد که دست های دیگری رهبری را در اختیار دارد و از روی سر آقای رهبر، فرماندهان سپاه را مثل مهره های شطرنج به کار می گیرد، و قطعاً یک روز هم اگر بخواهد علیه همین ولی فقیه که می گفت همه باید در ایشان ذوب شوند، یکار خواهد گرفت.

مشکل سپاه برای پیروزی در یک کودتا، همان مشکل جناح بازار-ارتجاع برای کودتاست. یعنی مقاومت مردم و بویژه مقاومت بدنه سپاه و مشروعیتی که این نیروی نظامی، بعنوان یک نیروی نظامی-مردمی برای همیشه از دست خواهد داد. به همین دلیل است که هر گام کودتائی که بر می دارند زیر پوشش انواع توطئه ها پیش می برند. نمی توانند مانند شبلی یک شبه با توپ و تانک پایتخت را قبضه کنند و دولت تشکیل بدهند. تازه آن دولتی که با کودتای سپاه تشکیل شود خود به خود در خودش با تضاد روبروست. تضاد بین نظامی هایی که کودتا کرده و یا سهم مهمی در کودتا داشته اند و روحانیونی که می خواهند روی شانه های آنها نشسته و حکومت کنند. تضاد بین سران غارتگر بازار و مولفنه اسلامی با فرماندهانی که دیگر نمی توانند بعنوان ابزار دست آنها عمل کنند، بلکه خودشان مدعی قدرت و بازگرداندن قدرت هستند. شما به تاریخ مراجعه کنید. تضاد دربار شاهنشاهی با سبهد زاهدی و تیمور بهشتار، که هر کدام خودشان را ناجی ایران می دانستند و دربار را لایق. تضاد بین شعبان جعفری ها که خود را "شعبان تاج بخش" لقب داده بودند با کارگزاران سیاسی-حکومتی دربار.

رهبران اپوزیسیون، بعد از حوادث وارد میدان می شوند!

دومین گفتگوی رادیونی راه توده با رادیو ایران (رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان) در آمریکا در تاریخ ۹ مردادماه انجام شد، که متن آن را در زیر می خوانید:

س: اپوزیسیون خارج کشور می تواند سهمی در رهبری جنبش داخل کشور داشته باشد؟ و یا اینکه این سر جدا از آن بدن به حیات خود ادامه خواهد داد؟ ج: ما هم معتقد به نقش و تأثیر اپوزیسیون در حوادث داخل کشور باید پرداخته شود و روشن شود، که جریانات سیاسی خارج از کشور چه می توانند برای کمک به جنبش مردم بکنند و چه کرده اند. بنظر ما هنوز در خارج از کشور شناخت دقیقی از جنبش وجود ندارد و به همین دلیل هم نمی تواند یک ارزیابی روشنی را از اوضاع داخل کشور ارائه بدهد، احتمالات آینده را پیش بینی کند و یا در جریان رویداد مهمی مثل حمله به کوی دانشگاه و تحصن دانشجویان بتواند یک نقش توصیه کننده، هشدار دهنده، اگر نگوئیم هدایت کننده، در همین حدودی که عرض کردم بتواند ایفاء بکند. به همین دلیل است که ما شاهدیم، عمدتاً در سال های گذشته، بویژه در دو سال اخیر این اپوزیسیون با آنکه بعد از انتخابات ریاست جمهوری خیلی ها گفتند و نوشتند که بالاخره درس هایی گرفته شد و یک تلنگر ۲۰ میلیونی بود که زده شد، اما دیدیم که مجدداً بر سر یکی از گذرگاه های این دو ساله مقاومت در برابر تحولات یکبار دیگر غافلگیری پیش آمد. شما ببینید در همین رویداد اخیر، اپوزیسیون، رهبران و سیاسیون داخل عمدتاً و خارج از کشور هم نقش تفسیری رویدادها را ایفاء کردند. یعنی نقش ژورنالیستی در واقع ایفاء می کنند. یعنی حوادثی اتفاق می افتد و آنها آن حوادث را باصطلاح تفسیر می کنند، نه اینکه از قبل به

نی خواستید بزیند: فکر راه توده که نظرش را درباره عملکرد ایشان چند بار اعلام کرد، اتهامی هم به ایشان زد؟ خیر!

س: شما می خواهید بگوئید اپوزیسیون مقداری فرصت طلبی کرد؟
ج: من می خواهم بگویم، اپوزیسیون مقداری فکر کرده بود، اوضاع به سمت انقلاب می رود و نباید غیر انقلابی حرف زد و یا، حداقل می توان سکوت کرد تا تکلیف روشن شود که وضع به کجا می رود. از این دیدگاه بلبه، همان است که شما می گوئید!

دو سال است که شما در انواع نشریات و مصاحبه ها و از قلم و دهان بسیاری از رهبران و نظریه پردازان مهاجر می خوانید و می شنوید که جنبش یک جنبش قانونی و مسالمت آمیز است، مردم از خشونت و جنگ نفرت دارند، باید گام به گام پیش رفت. بسیار خوب، اینها همه درست بود، پس همه این حرف های درست آنجا که لحظه عمل بود، چه شد؟ چرا نتوانستید به دانشجویان توصیه کنید که از دانشگاه نباید بیرون آمد و نباید تن به خشونت داد! چرا رسماً اعلام نکردند که هر نوع عمل تحریک آمیز خلاف مسیر واقعی جنبش است! جنبش قانونی است و شعارها باید در حدی باشد که قانون اجازه می دهد! شما چنین توصیه ای را در آن ۶ روز نمی بینید!

اما سؤال دوم شما که مربوط به سخنرانی اخیر آقای خامنه ایست. ایشان در آنجا از تدبیر آقای رئیس جمهور تقدیر می کند. ابتدا باید ببینیم این تدبیر چه بوده است.

تا آنجا که ما اطلاع داریم، کوشش آن بوده که شورش خیابانی را به سرکوب تحصن و سپس یورش به جنبش تبدیل کنند و با اعلام حالت فوق العاده در کشور، قتل و کشتار را شروع کنند و خاصی را هم کنار بگذارند. آن تدبیر به نظر من همان بوده که جلوی این خونریزی سازمان یافته و تکمیل طرح کودتا را گرفته است. این کودتا، در ادامه خودش، بنظر ما به آقای خامنه ای هم رحم نمی کرد!

این تدبیر ریاست جمهوری همان بوده که خود وی و چند تن از مشاورین ایشان بطور شایه روزی بکار بردند. امثال آقایان حجاریان و تاج زاده، اینها در دانشگاه مذاکرات فشرده ای با دفتر تحکیم و از طریق این دفتر با دیگر دانشجویان، که دیگر کبابه رهبری می کشیدند، کردند که نباید از دانشگاه بیرون رفت. این جمله بسیار دیپلماتیکی که حجاریان در آخرین ساعت های روز دوشنبه گفته، بسیار معنی دارد. او گفته بود: «اگر از دانشگاه بیرون بروید، شیشه ها شکسته خواهد شد»

این روشن ترین و صریح ترین پیام بود. آنها می دانستند که طرح آشوب و توطئه کودتا وجود دارد و نباید ابزار آن شد. این تدبیر را اینطور هم ببینید، که نیروهای سرکوب وقتی وارد دانشگاه شدند که در عمل دیگر دانشجویان متحصن از دانشگاه خارج شده بودند و امور را پس از یک انتخابات دمکراتیک سپرده بودند بدست شورای متحصنین. یعنی همان انتخابات و همان شورائی که این آقای منوچهر محمدی در مصاحبه با همین رادیوی شما و بقول خودش از مخفیگاه علیه آن هرچه توانست گفت و ترتیب دهندگان آن را متهم به خیانت به جنبش کرد!

این تدبیر را ما اینطور می بینیم که بهر حال ایشان به کمک همکارانش در دانشگاه به تحصن شکل سازمانی شورائی می دهد و در آخرین ساعات موفق به خاتمه بخشیدن به تحصن و خنثی سازی توطئه به خون کشیدن دانشگاه توسط نیروهای انتظامی و اوپاش تحت هدایت آن را می دهد. شما ببینید، در این مهاجرت، به مسئله از این زاویه هم نیم نگاهی شد؟

آقای خامنه ای به خودش مربوط است که چه ارزیابی دارد و یا داشته، اما ما که نگاه می کنیم می بینیم آقای خاتمی موفق شد بخش اعظم و اکثریت دانشجویان را از ماجراجویان جدا کند و اوضاع را در کنترل خودش نگاهدارد. ما تدبیر ایشان را اینطور می بینیم.

س: شما فکر می کنید عده ای، از جمله دوستان آقای طبرزدی و امثال آقای منوچهر محمدی در رادیکالیزه کردن جنبش نقش داشتند و این نقش کمک بود به کودتا کنندگان؟

ج: هم آقای خاتمی در سخنرانی همدان خودش و هم آقای خامنه ای در سخنرانی اش، هر دو به نوعی اعلام کرده اند که طرح کشاندن کشور به شورش سراسری در میان بوده است.

این واقعیت است. این طرح را موفقه اسلامی تهیه کرده و سازمان داده بود و آقای بادامچیان هم آن را در مطبوعات طرح کرد. آنها می خواستند در پایان این شورش سراسری و خونی که در خیابان ها به راه می انداختند، عدم کفایت ریاست جمهوری را اعلام کنند و امور را خودشان بدست بگیرند. حتی

میان آنها چنین شعارهایی را دادند، چون باب طبع ماست، آن را خواست و شعار عمومی مردم ایران اعلام کنیم. این کار غلط است و مانع می شود از شناخت ما از اوضاع داخل کشور.

متأسفانه، این خواست در ته وجود سیاسی بسیاری از مهاجرین سیاسی هنوز زنده است، که دولت خاتمی سقوط کند، تا اینها بنویسند: دیدید انتخابات در رژیم ولایت فقیه بدر نمی خورد!

این خواست و این مشی ته نشین شده در بخش وسیعی از اپوزیسیون که انتخابات را تحریم کرده بود، عملاً، اگر بصورت علنی هم بیان نشود، در برابر جنبش و خواست مردم است و برسرزنه گاه هائسی نظیر همین حوادث اخیر خودش را نشان می دهد.

از طرف دیگر و در بخش دیگری از اپوزیسیون که صادقانه تر به مسائل نگاه می کند نیز سیاست معینی در برابر جنبش وجود ندارد. این بخش هم، مرتب دنبال تفسیر و تحلیل در باره بالا و پائین رفتن محبوبیت خاتمی و یا عقب و جلو شدن هاشمی رئیسنجانی و خامنه ایست و کاری به اصل جنبش و زیربنای این جنبش ندارد.

س- اجازه بدهید، با توجه به سخنرانی آقای خامنه ای، پس از حوادث اخیر که خارجی ها را متهم به دست داشتن در رویدادهای دانشگاه کرد، راه توده که در ماه های اخیر همیشه درباره کودتای ۲۸ مرداد مطلب منتشر کرده و نسبت به وقوع کودتا هشدار داده، این سخنرانی و مسئله کودتا را چگونه می بیند؟

ج: اجازه بدهید من به فصل قبلی و توضیحات قبلی، پیرامون سؤال شما، درباره نقش اپوزیسیون یک نکته دیگر را هم بیافزایم و سپس برویم به سراغ سؤال جدید شما.

من می خواهم درباره ضرورت عمل در لحظه، برای اولین بار برای شما نکته ای را بازگو کنم. ما روز دوشنبه بعد از ظهر، یعنی روز ۲۲ تیرماه، بعد از آنکه اطلاعیه خودمان را صادر کردیم، از داخل دانشگاه تهران خبر گرفتیم که یک تابلوی پارچه ای با شعار «مرگ بر سلطنت خامنه ای» را با امضای حزب ملت ایران بالا برده اند. خیلی تعجب کردیم و این را یک توطئه در ادامه دامی که برای میلیون پهن کرده اند ارزیابی کردیم. آتش، واقعاً ساعت ها تلاش بسیار کردیم که با رهبران حزب ملت ایران تماس تلفنی برقرار کنیم و مسئله را بررسییم و نظرمات را هم بدهیم. آتش هر چه تلاش کردیم تلفن های دوستان ما در حزب ملت ایران اشغال بود و نتوانستیم. روز بعد، یعنی سه شنبه صبح بسیار زود، موفق شدیم با نماینده حزب ملت ایران در اروپا تماس بگیریم و مسئله را با ایشان در میان بگذاریم و بررسییم که واقعاً این شعار حزب شماست؟ ایشان اظهار داشت که ما هم این گزارش را داریم و این شعار و این تابلو مال حزب ملت ایران نیست، ما هم با آن موافق نیستیم و بعد از چند ساعت هم آن را جمع کرده اند. ما، بلافاصله از ایشان پرسیدیم: حالا که این شعار شما نیست و شما هم آن را بالا نبرده اید، چرا این مسئله را، در کنار انواع اطلاعیه ها که در باره حمله به خوابگاه می دهید، دو خط هم بصورت یک اطلاعیه این را اعلام نمی کنید و نمی گوئید که این یک توطئه است؟ حالا باید گفت، نردا که فایده ندارد!

این توصیه ما بود، و بعد هم شما از سیر حوادث و دستگیری های حزب ملت ایران خبر دارید و نیازی به توضیحات من نیست. خب، حرف ما همین است! یعنی داشتن سیاستی روشن و قاطع و عمل به آن در لحظه!

با شما نگاه کنید به اولین اطلاعیه نهضت آزادی ایران، درباره مصاحبه ای که این آقای منوچهر محمدی در تلویزیون آمد کرد و گفت که با میلیون تماس داشته، با نهضت آزادی تماس داشته، با خارج تماس داشته، با داخل تماس داشته و اگر ولش کنند فردا مدعی می شود با کره ماه هم تماس داشته است. نهضت آزادی فوراً، بعد از این مصاحبه امنیتی هر نوع ارتباط منوچهر محمدی با نهضت آزادی را تکذیب کرد و این را یک توطئه برای یورش به نهضت ارزیابی کرد و شما می دانید که برای جلوگیری از این توطئه آقای دکتر یدالله سبحانی، در نهایت سالخوردگی و شهامت وارد میدان شد و خود را سنگ سپر نهضت آزادی کرد.

خب، ما این اطلاعیه را در نشریه خودمان چاپ کردیم، اما حرف ما در اینجا هم با نهضت آزادی همین است. ما می گوئیم: آقایان نهضت آزادی! شما که با ایشان تماس نداشته و همکاری هم نمی کرده اید، چرا همان موقع که ایشان، چپ و راست با رادیوها مصاحبه می کند و انواع لاف ها را در غربت زد چرا حرف نمی زنید و نظراتان را اعلام نمی کنید؟ چرا همان موقع دید و نظراتان را درباره عملکرد ایشان اعلام نمی کنید؟ چرا می گذارید وقتی دستگیر شد و به تلویزیون آمد نظر بدهید. شما که با عملکردهای ایشان موافق نبوده اید، همان موقع و قبل از دستگیری وی این را بگوئید! ملاحظه هم نکنید. اتهام که

همچنان که فروکش کردن جنبش می تواند کجی ها را بیشتر کند. اینها بستگی به توازن نیروها در جامعه دارد. نکته دیگری هم که باید به آن اشاره کنم، اینست که آنکس که کودتا می کند خیلی باید احق باشد که قدرت را بدست بگیرد و آتوتت تحویل کس دیگر بدهد. آقای خامنه ای باید متوجه این نکته هم شده باشد! ضمن آنکه بخاطر داشته باشیم که فرماندهان سپاه، ظاهرا بدون هماهنگی با فرمانده کل توا آن نامه کودتائی را نوشته بودند. ما در تاریخ هم سراغ نداریم که کسی کودتا کند سپس قدرت را دو دستی تقدیم دیگری کند. مگر خود صاحب قدرت نقش رهبری کودتا را داشته باشد. مثل کودتای ۲۸ مرداد، که اگر شاه هم از رهبری مستقیم آن ترسید، امریکا و انگلیس با همکاری مستقیم دربار شاهنشاهی، بنام او کودتا کردند و او را نگهداشتند!

این کودتاجی ها، برای حفظ منافعی وارد میدان می شوند، که اگر برای حفظ آن ضروری باشد، دم و دستگاه ولایت فقیه را هم جمع می کند و یا اگر امثال آقای خامنه ای هم با آنها راه نیامد او را برداشته و یک آیت الله تر را جای او می گذارد. بحث بر سر ۱۸۰ هزار میلیارد ریال نقدینگی است که در دست دلال ها، بازاری ها، واسطه ها و تجار است. آقای خامنه ای باید خیلی کم هوش باشد اگر این را نداند. این ثروت عظیم در دست آنهاست و درآوردن آن از چنگشان به این آسانی ها نیست. آنها مقاومت های بسیار جدی تر هم خواهند کرد. با این پول بانک خصوصی تاسیس کرده اند. پول دست آنهاست، همه چیز در اختیار آنهاست، با گردن کلفتی مالیات هم به دولت نمی دهند. رسماً از مجلس مصوبه می گذرانند که مالیات ندهند. جنبش مردم در برابر یک چنین غولی قرار دارد و کار هم به این آسانی نیست که منتظر باشیم ببینیم آقای خاتمی امشب این کار را می کند و یا فردا شب غفلت کنند سیلی را در مملکت راه خواهند انداخت که ولی فقیه و ریاست جمهوری را با هم ببرد. هیچ نوع غفلتی نباید بشود و برای درهم شکستن این مقاومت همه نیرو و توان باید بسیج شود. جبران ۱۷-۱۸ سال غفلت از این سو و هوشیاری از آن سو برای جا گیری در تمام ارگان های اقتصادی و امنیتی و نظامی در جمهوری اسلامی را بطور ما می توانیم انتظار داشته باشیم در عرض ۱۷-۱۸ ماه جبران شود؟! این غول را در شیشه کردن و با دستبند قانون، دست هایش را از پشت بستن زمان می برد.

این مربوط به بخش دوم سؤال شما بود، یعنی آن حمایتی که گفته می شود و یا از سخنان آقای خامنه ای استنباط می شود که از آقای خاتمی حمایت کرده است. بحث ما البته اینطور روی این موضع گیرها متمرکز نیست، زیرا ممکن است فردا یک طور دیگری موضع گرفته شود. صحبت بر سر اوضاع امروز است و اینکه یگانه کسی که برد ملی در کشور دارد، همین آقای خاتمی است که در صورت به خطر افتادن مرزهای کشور می تواند بسیج عمومی و ملی بوجود آورد. به این محاسبات هم حتماً آن بالا توجه می شود.

اما بخش اول صحبت شما. یعنی دیوار برلین بین مهاجرین و جنبش داخل کشور.

این بحث، یعنی رفتن به سوی حل ضعف اساسی جنبش داخل کشور، یعنی سازماندهی جنبش و قرارگرفتن اپوزیسیون خارج کشور در چارچوب این سازماندهی

بجای اعزام نیرو به داخل، سیاست ها را باید همسو با داخل اتخاذ کرد!

این بحث شامل همه اپوزیسیون می شود، از چپ تا راست. شما می دانید که در خارج از کشور، از بعد از انتخابات ریاست جمهوری، این بحث، یعنی قرار گرفتن در کنار جنبش داخل کشور، در میان دوستان فدائی ما بیش از دیگران جریان داشته است. آنها طرح هایی منتشر کردند در نشریه خودشان، با امضاهای مختلف، مثل آقای تابان، آقای نگهدار و دیگران که نباید رفت به داخل، باید در داخل اینطور فعال شد و یا انتظار تماس گرفت و انواع پیشنهادات و طرح ها. ما خودمان را در این بحث درون سازمانی دوستان فدائی وارد کردیم و تاکنون چند بار در ارتباط با مطالبی که آنها عنوان کرده اند، نوشته ایم که هیچ ضرورتی ندارد در این مرحله، که آقای تابان به ایران برود و یا آقای نگهدار در تهران ظاهر شود و یا از اینجا نشریه به داخل فرستاده شود. لازم است که در مهاجرت چنان سیاستی همسو با جنبش موجود در داخل کشور اتخاذ و مطالبی در این پیوند در نشریات خارج کشور منتشر شود، که تابان ها و نگهدارهای داخل کشور بتوانند کنار کنند و کسی چوب فلان موضع گیری مهاجرین را نخورد. یعنی ما سیاستی داشته باشیم که بتواند نیروی ما را در داخل آنگونه که صلاح هست فعال کند، نه اینکه از مهاجرت نیرو صادر کنیم

مسئله عدم کفایت را رسماً در دو نشریه "شما"، هفته نامه ارگان موتلفه اسلامی که روزنامه هم شده، و "رسالت" مطرح هم کردند. نامه فرماندهان سپاه هم که بااحتمال بسیار زیاد توسط حسین شریعتمداری، مدیر کیهان نوشته شده بود و تلفنی از چند فرمانده امضاء جمع کرده بود، با همین انگیزه تهیه شده بود. نامه را شب کودتا تهیه کرده بودند. حالا هم که یک هفته پس از آن شب نامه را روزنامه کیهان منتشر کرده، انتقادی که به آن می شود اینست که شما با چاپ این نامه، یک هفته بعد از حوادث می خواهید دوباره به تشنج دامن بزنید. پس، نامه شب کودتا نوشته شده بود.

پس: همه دوربین ها متمرکز شده روی طبرزدی و محمدی، چرا دولت درباره دستگیرشدگان گروه های فشار چیزی نمی گوید؟

ج: شما حتماً اطلاع دارید که نمایندگان گذشته مجلس، یک جمعیتی درست کرده اند بنام "نمایندگان ادوار گذشته مجلس". اینها مجوز گرفته اند و به شکل یک حزب سیاسی عمل می کنند. آخرین بیانیه این جمعیت که شما هم حتماً از آن اطلاع دارید، خواهان تشکیل یک ستاد حل بحران با مشارکت نیروهای ملی و مذهبی شده است. این از همان ابتکاراتی است که هفته گذشته درباره آن با هم صحبت کردیم. یعنی دارند جبهه نیروهای ملی و مذهبی را برای اولین بار در داخل کشور تشکیل می دهند. آنها یک ستاد را با شرکت این نیروها اعلام می کنند، آنهم از سوی نمایندگان سه دوره مجلس. این را در نظر داشته باشید. آنها در بیانیه شان درست همین مسئله ای را مطرح کرده اند که شما طرح کردید. پرسیده اند چرا از کسانی صحبت نمی شود که در حمله به خوابگاه دستگیر شده اند. این صریح ترین بیانیه ایست که در این زمینه تاکنون در ایران منتشر شده است. این تلاش، برای آنست که جنجال مصاحبه های محمدی را خنثی کنند و اصل مسئله را در دستور کار دولت قرار دهند. یعنی، بخشی از هدف شوهائی که با منوچهر محمدی شروع کردند، همین در حاشیه قرار دادن اصل ماجرا بود. در واقع هم این یک بازی است که منوچهر محمدی با ۱۰-۱۵ نفر رفته و این کارها را کرده، بخیر اصل کاریها کسان دیگری هستند. همان ها هستند که به خوابگاه حمله کرده اند و هفت نفرشان همان شب دستگیر شده و تحویل نیروهای انتظامی محل شده اند، اما نیروهای انتظامی اینها را فراری داده اند. یک نمونه جالب را هم روزنامه صبح امروز از قول شورای متحصنین می نویسد. این شورا اعلام کرده که یک نفر را از داخل متحصنین با چاقو، کارت شناسائی و کپسول گاز اشک آور دستگیر کرده و تحویل نیروهای انتظامی داده اند و اسم و رسمش را هم اعلام کرده اند. این بابا را هم دست به دست کرده و زمینه فرارش را فراهم کرده اند. اینها همه را رها کرده اند و حالا چسبیده اند به این بابائی که آمده توی تلویزیون و هر چه را بگویند بگو می گوید! یک عکسی هم می گذارند بالای سرش. واقعاً هم ترجمان آور است و ما هم عمیقاً متأسفیم از وضعی که او در آن قرار گرفته است.

پس: این حوادث اخیر، باعث نخواهد شد که دست راستی های جمهوری اسلامی یک دیوار برلین بین داخل و خارج کشور درست کنند. ارتباط اپوزیسیون با داخل کشور قطع خواهد شد؟ نکته بعد اینکه آقای خامنه ای بیشتر به طرف آقای خاتمی آمده و یا برعکس.

ج: سؤال شما دو بخش دارد. بنظر ما به بخش اول خیلی جدی تر باید پرداخت، بخش دوم می تواند بر سر این یا آن بزنگاه تازه نوع دیگری بشود. به همین دلیل اجازه بدهید اول، این بخش دوم را کوتاه توضیح بدهیم و سپس برویم سر بخش اول.

ببینید، آنچه که در خیابان ها در روز سه شنبه به نمایش گذاشته شد و مخصوصاً شعارهایی که علیه خامنه ای و در لغات و اصطلاحات زننده مطرح شد، همگی بخشی از برنامه کودتاگران و توطئه کنندگان بود. آنها در عین حال که علیه دولت کودتا کرده بودند، می خواستند با این شعارها دو هدف را هم نشانه بگیرند: اول، اینکه خامنه ای را بترسانند و حمایت همه جانبه او را برای کودتا جلب کنند، و دوم، اینکه به این ترتیب می خواستند دندان تیزی هم به خود او نشان بدهند و بگویند که اگر ما نباشیم سیل تو را هم با خودش می برد و اگر با ما هم نباشی می توانیم اینطور در خیابان ها سکه یک پولت بکنیم. این روشن ترین تفسیری است که از آن شعارها می توان کرد. سردهندگان آنها هم همین لباس شخصی هائی بودند که به میان دانشجویان فرستاده شده بودند و یا در میان آنها کار گذاشته بودند. بنابراین، خنجر کودتائی، که علیه خاتمی تیز کرده بودند، پر قیای آقای خامنه ای را هم می گرفت. شاید با اطلاع اهمنین مسئله باشد که کنترل جناح راست و حمایت از دولت در اولویت قرار گرفته و صحبت های اخیر آقای خامنه ای را هم می توان اینگونه تفسیر کرد. ضمن آنکه به خاطر داشته باشیم که فشار جنبش، خیلی از کجی ها را راست می کند،

به داخل کشور. یعنی نیروی داخل کشور چوب موضع گیرهای خارج از کشور را نخورد.

اتفاقا، آن نیروی داخل کشور خیلی هم تواناست و کمبودی در مقایسه با مهاجرین ندارد. مثلا، ما فکر می کنیم بخش اعظم تولید نشریات خارج کشور را باید از تولیدات داخل کشور تامین کرد تا نشریات خارج کشور بازتاب دهنده جو و شرایط داخل کشور باشد، نه برعکس. در حالیکه اکنون اصلا اینطور نیست.

س: این روزها هم بعضی مطبوعات اروپائی یکبار و بدنبال حوادث روز ۲۳ تیر این تبلیغات را شروع کرده اند که خاتمی هم مثل بقیه سران جمهوری اسلامی است و این رژیم اصلاح شذنی نیست. این تبلیغات همزمان شده است با حملات نظامی ترکیه به ایران و مسئله بن لادن در افغانستان. شما مسئله دخالت نظامی در ایران و یا جنگ داخلی و قومی در ایران را چگونه می بینید؟

ج: بنظر ما، این "ما" که می گویم به آن دلیل است که من فقط بعنوان سخنگوی یک جریان می که نظراتش در نشریه راه توده منعکس است صحبت می کنم. بهر حال، بنظر ما، طرح تبدیل ایران به یوگسلاوی منطقه، یک طرحی است جا افتاده و در اختیار که شرایطش اگر فراهم شود، آنرا بسرعت پیگیری خواهند کرد. این نیست که قدرت های خارجی فقط یک برنامه در ارتباط با یک کشور، آنهم کشوری مثل ایران در دست داشته باشند و فقط بایستند که همان را اجرا کنند. بدون تردید نگاه می کنند ببینند چه فعل و انفعالاتی در آن کشور روی می دهد و چه چیز به نفعشان است که دنبال کنند و یا اجرا کنند تا منافعتشان بهتر تامین شود. البته تضادهای بین خودشان هم در این میان عمل می کند. بین ترکیه و اسرائیل، و پاکستان و اروپا و آمریکا و همه اینها. این یک سیاستی است که از ابتدای انقلاب ایران وجود داشته و هنوز هم وجود دارد. ماجرای حمله نظامی ترکیه به ایران هم دقیقا همین است.

شما می دانید که مطبوعات داخل کشور، بویژه سلام و عصر ما بارها نوشته اند که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ۱۸ منطقه در ایران را نشانه گرفته بودند و طرح بمباران آن توسط آمریکا وجود داشت. پرونده ای هم برای این عملیات درست کرده بودند که افکار عمومی جهان را قانع کند. انفجار دهران عربستان سعودی و امثالهم. همین دو نشریه بارها خطاب به بازندگان انتخابات نوشتند که «شما که می دانید انتخابات در چه شرایطی برگزار شد و اگر آقای خاتمی نبود و او با این حمایت ملی انتخاب نشده بود، ایران بمباران شده بود و نظام بکلی در خطر قرار می گرفت». آن رای گیری و نهضت ملی که به انتخابات ختم شد، این طرح بمباران را به عقب انداخت، اما سادگی است اگر تصور کنیم فراموش شده است. حالا نگاه می کنند چه اتفاقاتی در ایران و در منطقه روی داده که اجازه بدهد آن استراتژی را به نوع دیگری دنبال کنند. اگر از یک راه نشد، از راه دیگری عمل می کنند.

تبدیل ایران به یوگسلاوی منطقه!

بنابراین، از نظر ما، یکی از طرح های جدی برای تبدیل ایران به یوگسلاوی منطقه، تضعیف موقعیت مردمی خاتمی و اطرافیان جدی او و ناامید ساختن مردم از هر تحولی در داخل و آماده سازی پذیرش دخالت خارجی در امور داخلی ایران و به بهانه مقابله با جمهوری اسلامی است. شما ببینید! در جریان همین تحصن هر کدام از طرفداران جدی تحولات و نزدیکان خاتمی که به دانشگاه رفت تا برای دانشجویان سخنرانی کند، نیروهای مشکوکی در میان جمعیت با پرتاب گوجه فرنگی و هو کردن مانع سخنرانی او شدند. از جمله جلوی سخنرانی همین آقای سبحانی را هم گرفتند. این جریان نمی خواهد اجازه بدهد جنبش سرهای دیگری هم پیدا کند، می خواهد جنبش را با یک سر نگهدارد تا وقتی این یک سر را قطع کرد جنبش بی سر بماند. این طرح راستی ها در میان جمعیت بود.

دو گروه این طرح را در ایران پیش می برد. یک گروه امثال سعید امامی ها هستند که همانک با استراتژی قدرت های خارجی عمل می کنند و تا مغز استخوان جمهوری اسلامی نفوذ کرده اند. ما باید به این مسئله بها بدهیم که سعید امامی نفوذی بوده و با عناصر بسیار سطح بالای بیگانه بین المللی در ارتباط بوده است. این نباشد که مثلا اگر محسن رضائی چیزی را می گوید چون ما او را آدم زیاد با هوشی نمی دانیم و یا از او خوشمان نمی آید و یا سابقه بدی دارد، همه حرف هایش را رد کنیم. این عوامل سیاست تنش جدی در داخل کشور و حادثه آفرینی در سیاست خارجی را پیش می برد، به شکست کشاندن دولت خاتمی، ناامید ساختن مردم و فراهم ساختن شرایط دخالت نظامی در امور داخلی ایران. اینها عامل هستند و آگاهانه عمل می کنند.

جریان دوم، جریانی است که بصورت ارتجاعی و نادان که شما هم می شناسید و ما تمایل نداریم نام آنها را در اینجا ببریم، اینها در دام گروه اول قرار دارند و عملا آب به آسیاب استراتژی تبدیل ایران به یوگسلاوی می ریزند. اینها در ۱۵-۱۶ سال اخیر عمل کرده اند و اکنون هم عمل می کنند. این دو جریان در کنار هم دیگر، جلوی تحولات و جلوی دولت خاتمی ایستاده اند. من می خواهم بگویم آنجا آقای خامنه ای هم اشاره به توطئه های بین المللی می کند، همه حرف های او را رد نکنیم، بالاخره او هم با یک اطلاعاتی صحبت می کند، حداقل بخشی از توطئه به خارج هم از این طریق که گفتم وصل بوده. این دو جریان در کنار هم سیاستی را پیش می برند که شما از آن بعنوان سیاست "طالبانی" یاد کردید.

س: پایان دولت خاتمی، پایان نظام نیست؟

ج: هیچ کودتائی در ایران بدون مقاومت نخواهد بود. مثلا در همین رابطه نامه فرماندهان سپاه هم، گفته شد که فرماندهان ارتش پیغام داده اند ما با دولت می مانیم. بنظر ما، همانطور که در اطلاعاتیه ترور سرلشکر صیاد شیرازی هم نوشتیم، او را به جرم همراهی با خاتمی در شورای امنیت ملی ترور کردند، تا بلکه ارتش را دنباله رو طرح های کودتائی کنند. این از ارتش. دوم فرماندهی جزء سپاه و بدنه خود سپاه است. سوم نیروهای تحول طلب مذهبی است که این نیرو هم مذهبی است، با ارگان ها ارتباط دارد، بی ریشه نیست. در سپاه بوده، در بسیج بوده، در امنیت بوده، در تمام ارگان ها بوده و هنوز هم ارتباط هائی دارد. این آقای موسوی نخست وزیر سابق، سال ها توی این ارگان ها و در میان این فرماندهان و فرماندهان جزء چرخیده، این آقای دزد دوزانی که الان عضو شورای شهر تهران شده، وزیر سپاه بوده، یعنی می خواهم بگویم اینطور مثل شیلی نیست که یک شبه بتوانند کودتا کنند و مسلط شوند. با مقاومت روبرو خواهند شد. ارتش یکپارچه مثل شیلی وجود ندارد. البته ارتجاع تمام تلاش خودش را می کند که ارتش یکپارچه بوجود آورد و بر آن مسلط شود. حتما هم در اولین گام، پس از یک کودتای موفق سپاه و ارتش را تصفیه کرده و در هم ادغام خواهند کرد و یک ارتش متمرکز در کنار حکومت عدل اسلامی آقای عسکراولادی و مولفه و حجتیه درست خواهند کرد.

درباره "بن لادن" ما هم امروز شنیدیم که امروز خبرگزاری اسلامی افغانستان مخابره کرده که بن لادن می خواهد از افغانستان خارج شود و یا خارج شده و در یک کشور اسلامی ساکن شود. همین خبرگزاری تصریح کرده که این دولت عربستان و سودان نیست. به این ترتیب آنها آدرس ایران را داده اند. البته این امر بصورت رسمی بسیار بعید است و حتما دولت در برابر آن مقاومت خواهد کرد، مگر یواشکی او را به ایران بیاورند و یک جنجال جدید بین المللی راه بیندازند. مثلا آقای واعظ ایشان را به منطقه خودمختاری خودش در خراسان بیاورد، که باید آن را افشاء کرد و اجازه نداد برای بمباران ایران پرونده درست شود. این توطئه ها همیشه مطرح است. دوستان افغانی ما، چه در زمان دکتر نجیب و چه بعد از آن به ما گفته اند که بنظر آنها "بن لادن" با شبکه های انگلیسی در ارتباط است. ما اطلاعات دیگری جز این نداریم و چیز تازه ای نمی دانیم. ما سند و مدرکی در این ارتباط نداریم. درست مثل آقای منوچهر محمدی. ما هرگز نگفتیم که او مامور است، ما گفتیم و هنوز هم می گویم که عملکرد او به ضرر جنبش بوده، در این موقعیت قرار گرفته، لطمه زده به دیگران و حتی ممکن است بیچاره سرش را هم در این ماجرا از دست بدهد. اما ما مدرکی نداریم که او را متهم به ماموریت بکنیم. آنچه که ما می فهمیم اینست که او را رها کردن تا هرچه دلش می خواهد بکند و هر چه می خواهد بگوید و او هم بال درآورد، بعد هم سر بزنگاه رفتن سراغش و این نمایش ها را درست کردند. این است آنچه ما تا اینجا می فهمیم.

س: روزهای پرحادثه ای را درپیش داریم؟ این حوادث به زیان ایران خواهد بود، به سود ایران خواهد بود؟

ج: ببینید! جنگ به زیان ایران است، بدون هیچ تردیدی! جنگ داخلی یعنی نابودی مملکتان. نکته بعدی انتخابات مجلس ششم است، که باید درباره وسعت تاثیرات آن در یک فرصت مناسب تر صحبت کرد.

اما درباره تحولات، آنچه که ما استنباط می کنیم و احساس می کنیم در تحلیل هایمان باید به آن توجه بیشتری بکنیم، تغییرات اجتناب ناپذیری است که در پیش است. باید پذیرفت که رویدادهای اخیر، بهر حال در عالی ترین سطح مدیریت و رهبری کشور مطرح و باید مورد بررسی قرار گرفته باشد. از نظر ما، این تغییرات در جهت تقویت خط تحول و خط دولت خاتمی خواهد بود. ما امیدواریم این تحولات سریع تر روی داده و از آن مهم تر، اینکه تثبیت شوند و توطئه ها برای برگرداندن اوضاع خنثی شود!